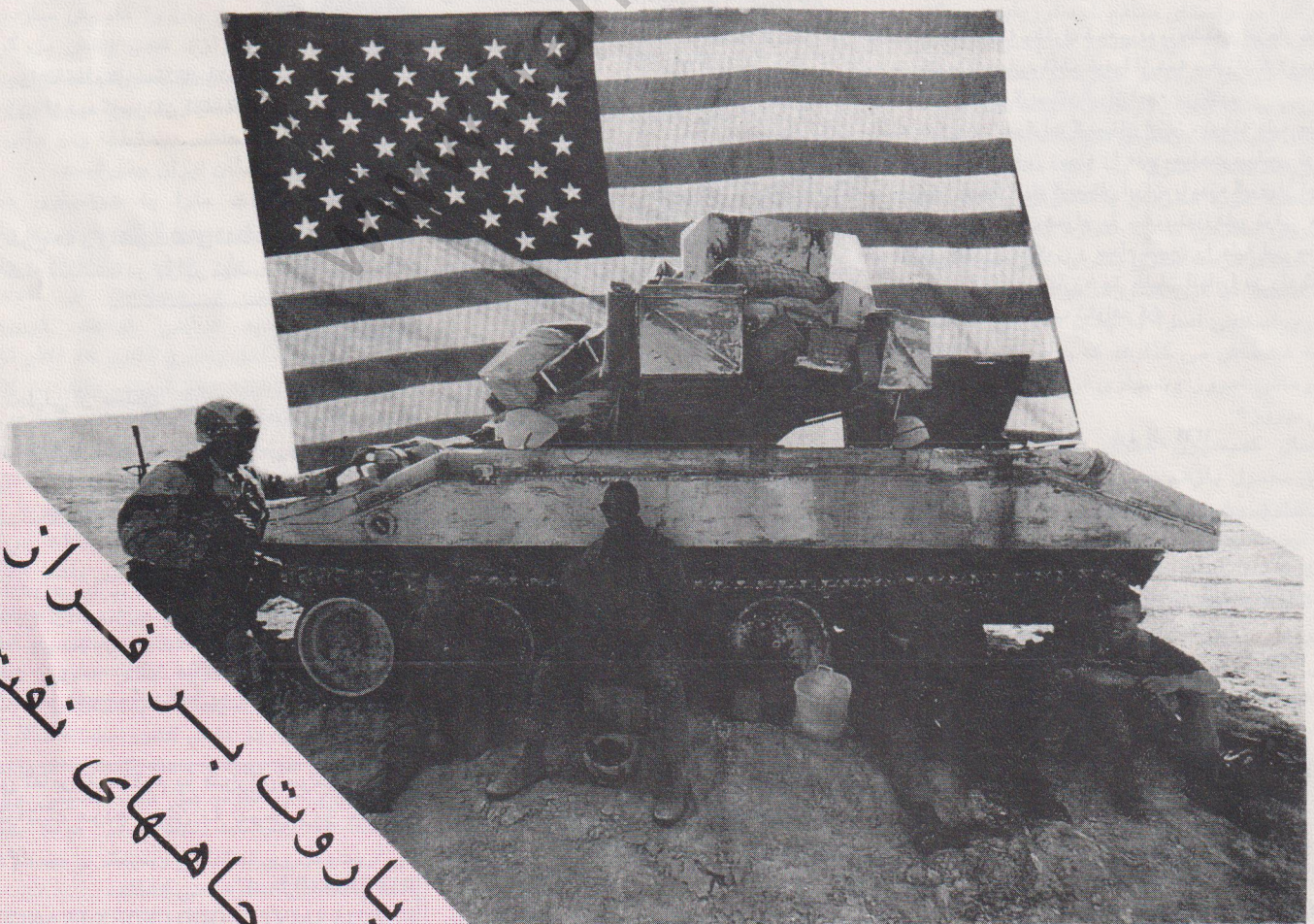


راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

- * مبارزه برای حقوق بشر و دموکراسی
- * ولایت فقیه در مناقشه
- * کدام سیاست در برابر نهضت مقاومت ملی ایران؟
- * چرا به جنبش مستقل زنان نیاز مندیم؟
- * یانيس ریتسوس، شاعر بزرگ یونان درگذشت
- * افشای شبکه گلا دیو
- * برایتان از غرب بگویم



باروت بر نفت از
چاههای نفت

اعلامیه مشترک

توطئه علیه جنبش ملی-دموکراتیک مردم
کردستان را محکوم می کنیم

باگذشت هر روز، پیامد های نگرانی آور قرار و مدارهای پشت پرده نو رژیم حاکم بر ایران و عراق، آشکارتر می شود. بیشترین ونخستین قربانی این معاملات، مردم کرد درایران و عراق اند. رژیم مدام حسین که ازچندی پیش، به منظور هموارکردن راه ساخت وپاخت با حکومت آخوند ها، سیاست در تنگنا قرار دادن فعالیت اپوزیسیون ایرانی مقیم عراق را پیش گرفته بود، اینک درپی آشتی با دولت ایران، به تشدید آشکار چنین سیاست ناچوانمردانه ای پرداخته است.

اجبار حزب دموکرات کردستان ایران به تخلیه مناطق استقرار پیشمرگان این حزب درنوار مرزی، بی تردید سرآغاز محدودیت های بیشتر است. دولت مدام حسین که درموضع ضعفی قراردارد وپایبند هیچ معیار انسانی نیست، حاضر شده است بتدریج خراسته های جمهوری اسلامی را برآورده سازد.

یادآوری وتاکید این نکته مهم ضرورت دارد که طی ۸ سال جنگ خانمان برانداز، مصیبت های بیشماری متوجه مناطق کردنشین نوکشور گردید. طبق آمار حزب دموکرات کردستان ایران، بیش از ۵۰ هزار نفر از مردم بی دفاع بسیاری از روستاهای کردستان کشته شده اند. درتمام این مدت، سیاست هر دو رژیم ضد بشری درجهت تلاش برای بهره گیری از امکانات جنبش ملی کرد درکشور مقابل قرار داشت. علیرغم این وضع بشوار وحساس، رهبری حزب دموکرات کردستان ایران با هوشیاری وبوراندیشی و باتوجه به مسئولیت وعواطف میهنی وسیاسی خود در ایران، مانع از آن شد که سرنوشت جنبش ملی - دموکراتیک کرد به سرنوشت جنگ و تخاصم نو رژیم گره بخورد. حزب دموکرات کردستان ایران درطول ۸ سال جنگ وشوارترین شرایط، استقلال عمل واندیشه خودرازیست نداد، وهمواره از استقلال و تمامیت ارضی ایران دربرابر تجاوز عراق دفاع کرد.

اینک رژیم تجاوزگر مدام حسین برای خلاص شدن ازبحران خوبساخته درخلیج فارس وبه امید برخورداری از تسهیلاتی از سوی رژیم جمهوری اسلامی، حاضرست هرگونه امتیازی را به دولت ایران هدیه کند. اولین وجه المصلحه این معامله غیرانسانی، همه نیروهای اپوزیسیون ایرانی مقیم عراق وبویژه مبارزان کرد ایرانی است. تحقق این توطئه به مبارزه در راه آزادی درایران ضربه زده وصفوف مبارزان راه دموکراسی و حقوق بشر را تضعیف خواهد کرد.

ما امضاء کنندگان این اعلامیه، ازاین توطئه مشترک شوم پرده برداشت و انزجار خودرا ابراز کرده وقویاً آن را محکوم می کنیم، ما حمایت قاطع خودرا از همه مبارزان کرد وبویژه نیروی اصلی رهبری کننده آن، حزب دموکرات کردستان ایران اعلام می کنیم.

مردم آزادیخواه ایران! توطئه علیه حزب دموکرات کردستان ایران، توطئه علیه جنبش آزادیخواهی درسراسر میهن ماست. سکوت دراین زمینه را هیچ مصلحت سیاسی توجیه نمی کند. ما یقین داریم که جنبش ملی - دموکراتیک کردستان ایران، با بهره گیری از تجربه های گرانبهای تاریخی خود موفق خواهد شد همراه با سایر نیروهای ترقی خواه وآزادیخواه ایران توطئه های رژیم جمهوری اسلامی و مدام حسین را علیه این جنبش مردمی خنثی سازد. ایجاد محدودیت ها رموانع، مبارزه حق طلبان آنها را در راه تأمین دموکراسی درایران وخود مختاری درکردستان، متوقف نخواهد کرد.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

سازمان فدائیان خلق ایران

حزب دموکراتیک مردم ایران

اول آذر ۱۳۶۹

در این شماره میخوانید

ایران

- ۳ مبارزه برای حقوق بشر و دموکراسی
- ۴ واقعیتهای سیاست خارجی ج.ا.
- ۵ ولایت فقیه در مناقشه
- ۶ مصاحبه مخبر صدای آمریکا با رفیق بابک امیر خسروی
- ۹ حجاب بازهم سیاه تر...

جهان

- ۷ مخالفان تبعیدی رژیم عراق
- ۸ برایتان از غرب بگویم
- ۱۰ افشای شبکه گلابیو
- ۱۱ یاروت بر فراز چاههای نفت
- ۱۲ عشو گریهای فریب انگیز یک بانوی پیر

فرهنگی

- ۱۳ یانیس ریتسوس شاعر بزرگ یونان درگذشت
- ۱۶ امید شاعر بزرگ زمانه بود (۲)

زنان

- ۱۸ چرا به جنبش مستقل زنان نیازمندیم؟
- ۱۹ زن، از دیدگاه زنان فیلمساز ایرانی

دیدگاهها

- ۲۰ طرح ها و واقعیت های اتحادها و ائتلافها
- ۲۴ کدام سیاست در برابر نهضت ملی مقاومت

اقتصادی

- ۲۶ تحلیلی از عملکرد رژیم:

| | |
|---|--|
| <p>حق اشتراك يك ساله: برای کشورهای اروپایی: معادل ۵۰ مارک آلمان غربی برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی: معادل ۶۰ مارک آلمان غربی</p> <p>کمک های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:</p> <p>RAHE ERANI AACHENER BANK EG (BLZ 390 601 80) KONTO N° : 90985 AACHEN - WEST GERMANY</p> | <p>تذکر: راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج ازکادرتحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج می کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید موافق طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی ر سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.</p> <p>برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:</p> <p>RIVERO, B.P. 47 F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE</p> |
| <p>RAHE AZADI N°: 6 November 1990</p> <p>راه آزادی</p> <p>نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران بهاء: معادل ۱۲۰ ریال با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:</p> <p>MAHMOUD B.P. 23 F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE</p> | <p>اول آذر ۱۳۶۹</p> |

مبارزه برای حقوق بشر و دموکراسی:

امروز بیش از هر زمان

حوادث خلیج فارس در ماه های اخیر برای زمامداران جمهوری اسلامی این ثمره را در برداشت که روند عادی سازی روابط با دنیای خارج بویژه کشورهای غربی و برخی کشورهای عربی منطقه مانند عربستان سعودی را شتابی دوچندان بخشید. از سرگرفتن رابطه سیاسی با انگلیس، امضای قرارداد گسترده اقتصادی با فرانسه، گسترش روابط با آلمان، برخی نشانه ها از تمایل به تماس جدی تر با آمریکا و لغو موانع مناسبات اقتصادی بازار مشترک با ایران همگی از چنین گرایشی حکایت می کنند.

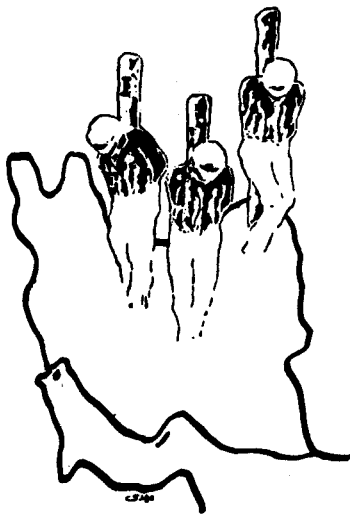
شواهد نشان می دهند که غرب با امید فراوان به این روند چشم دوخته است. همزمان با آب شدن یخ های روابط سرد گذشته با اروپا، مسئله تجدید رابطه با عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی خلیج فارس و نیز آزادسازی گروگان های غربی در لبنان و نقش جدید «حزب الله» ساخته و پرداخته جمهوری اسلامی در این کشور بلازده در دستور روز سیاست خارجی ایران است. غرب در همه این تحولات فرادستی جناح «معتدل» حاکمیت تهران را می بیند و آنرا در راستای منافع خود ارزیابی می کند و به فال نیک می گیرد. شاید هیچکس بهتر از سرمقاله نویس لوموند نمی توانست به این گرایش بوجانبه عنوان «رنال پلیتیک» دهد.

«رنال پلیتیک» در دنیای سیاست بطور معمول با زیرپا گذاشتن اصول به نفع «مصلحت ها» همراه است. غرب همزمان با گسترش روابط خود با جمهوری اسلامی تا چه اندازه به اصول مورد ادعای خود در عرصه حقوق بشر و دموکراسی پایبند مانده است؟ آیا این کشورها در رابطه با ایران جمهوری اسلامی اصولاً به چنین مسائلی همانقدر متوجه و خشخاش می گذارند که برای کوبا، آلبانی و یا رومانی امروز و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی دیروز؟

امسال کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل مطابق معمول بازم جمهوری اسلامی را بخاطر نقض حقوق بشر محکوم کرد و سفر دوم نماینده ویژه این کمیسیون در تهران نتایج جدی در پی نداشته است. کسانی که امروز در تهران نست بالا را در قدرت دارند، تلاش دارند به غرب بنمایانند که طرفدار نوعی «حقوق بشر اسلامی» هستند و حتی این درک ویژه از حقوق بشر هم بدلیل مقاومت گسترده «تندروها» بدشواری قابل پیاده کردن است. لذا مبارزه برای حذف «تندروها» (البته مطابق معمول باروش های مستبدانه و سرکوبگرانه)، بخشی از این تلاش باید به حساب آید. در حالیکه در اساس تفکر اصلی ترین سرورشته داران رژیم هیچ چیز تغییر اساسی نکرده است. درست در لحظاتی که وزیر صنایع

فرانسه در تهران مشغول امضای قرارداد اقتصادی گسترده با جمهوری اسلامی بود، تروریست های جمهوری اسلامی در قلب پاریس با گستاخی سیروس الهمی را ترور کردند و واکنش دولت فرانسه در برابر این حادثه چه بود؟ به نوشته روزنامه های فرانسوی، یک گروه تروریستی از سپاه پاسداران هفته قبل از ترور ابتدا وارد آنکارا و آنگاه از طریق اطریق روانه فرانکفورت، وین و پاریس شده اند. سرویس های امنیتی غرب حتی از اهداف این هسته های تروریستی نیز بخوبی مطلعند. اما چرا در محافل رسمی در اینباره سکوت می شود؟ این چندمین ترور سیاسی در خارج کشور است؟ چه کسی نمی داند که بست دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی پشت سر همه ترورهای سیاسی بوده است که از اوایل انقلاب به اینسو در خارج از کشور صورت گرفته است. پیام جمهوری اسلامی در این زمینه کاملاً روشن است: رژیم آنچه را که برای ادامه حیات خود «خطرناک» ارزیابی کند، بهر وسیله نابود می کند. دموکراسی فقط در این محدوده برای جمهوری اسلامی مفهوم دارد.

در عرصه رعایت حقوق بشر در ایران چه تحولی صورت گرفته است؟ هرچند جمهوری اسلامی در برخی زمینه های محدود فشار بر زندانیان سیاسی را کمتر کرده است و به بسیاری از زنان زندانی بطور موقت «مرخصی» داده است، اما همزمان شماری از فعالین سیاسی از جمله حدود ۲۰ نفر از امضاءکنندگان نامه معروف به رفسنجانی دستگیر شدند و زیر شکنجه های حیوانی برای «اعتراف» قرار دارند و فقط



اعتراضات وسیع افکار عمومی رژیم را مجبور به آزادی چند تن از این دستگیر شدگان کرده است. درست است که در خیابانها دیگر سروکله گشت های رنگارنگ کمتر پیدا می شود، اما سران رژیم همه این اقدامات را بشرطی انجام می دهند که اولاً موقعیت آنها به خطر نیفتد، ثانیاً همه چیز تحت نظارت و کنترل خودشان باشد. از همین رو فردا قادر خواهند بود باز هم آن گشت هارا به جان مردم بیندازند. همانگونه که هرکس را هر موقع که خواستند دستگیر می کنند، هر روزنامه ای را که خواستند می بندند، و... در اصل همه چیز بروال گذشته است.

سیاست رژیم در کردستان عرصه دیگر نگرانی جدی مردم این منطقه و نیروهای سیاسی آزادیخواه است. در پی صلح با عراق، می توان پیش بینی کرد که رژیم همه نیروی اهریمنی و سرکوبگر خود را در کردستان متوجه نابود کردن مقاومت مردم خواهد کرد. یازده سال است که لشکرکشی و تحمیل یک جنگ خونین و ویرانگر به مردم کردستان نتوانسته است آتش مقاومت در این منطقه از میهن مان را خاموش سازد، لذا در پی صلح با عراق و آزاد شدن بخش بزرگ از امکانات نظامی رژیم خطر اقدامات انتقام جویانه و براه افتادن یک گشتار وسیع در میان مردم و نیروهای سیاسی حاضر در منطقه و در رأس آن حزب دمکرات کردستان ایران جدی است.

همه این تحولات مارا به هوشیاری مجدد و تشدید مبارزه برای بسیج افکار عمومی در داخل و خارج کشور با هدف واداشتن رژیم به عقب نشینی و ممانعت از اقدامات سرکوبگرانه جدید فرامی خوانند. نیروهای سیاسی باید در داخل و خارج کشور حد اکثر تلاش خود را در این زمینه بکارگیرند. باید به افکار عمومی غرب نشان داد که دولت های آنها در حال تکرار اشتباهی هستند که ده سال پیش در باره صدام مرتکب شدند. رابطه با ایران، وام دادن به آن، شرکت فعال در براه انداختن چرخ های اقتصادی ازسوی غرب باید توأم باشد بر رژیم برای رعایت حقوق بشر، دموکراسی باشد. نباید

گذاشت دولت های غربی در برخورد به جمهوری اسلامی فقط منافع اقتصادی و سیاسی خود را در نظر گیرند. جلب توجه افکار عمومی نسبت به این مسئله فقط نتیجه فعالیت و تلاش ما امکان پذیر خواهد شد. در داخل کشور مسئله دموکراسی و حقوق بشر هر روز با دامنه گسترده تری برای مردم طرح می شود. هر عقب نشینی رژیم، خواست ها و توقعات دیگری در مردم بوجود می آورد و نیروی اجتماعی وسیعتر و مصمم تری را به پشت این شعارها می کشاند.

واقعتهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی، که همواره از نقاط مرکزی طیف بندیها، جناح بندیهای درون هیئت حاکمه ایران بود، اینک مدتی است باتمیین «شورای عالی امنیت ملی» زیر نظر هاشمی رفسنجانی از یک وحدت رویه و یک پارچگی در عمل برخوردار شده است. «تندروها» در عمل تأثیر چندانی بر آن ندارند، هرچند که در برابر برخی از سیاستها مخالفت می کنند اما مرکز اصلی در تصمیم گیری همان «شورای امنیت ملی» است.

مرگ خمینی، این امکان را به رفسنجانی داد که سکان اصلی سیاست خارجی را در اختیار بگیرد و اجازه هرگونه اعمال نفوذ را از «تندروها» بگیرد.

این موضوع، باضافه پیامدهای حمله عراق به کویت که در حقیقت توازن قوا را در منطقه دگرگون ساخت. مجموعاً شرایطی بوجود آوردند که سیاست خارجی جمهوری اسلامی بتواند به هدف خود نائل آید.

جمهوری اسلامی، بعد از حمله عراق به کویت، توانست ازین پست مذاکرات صلح با عراق بیرون آید. عراق قرارداد ۱۹۷۵ را که جمهوری اسلامی روی آن مصوب بود پذیرفت و به مرزهای تعیین کننده برگشت. اسرا آزاد شدند و حکام تهران کوشش کردند در عمل سیاستهای غیرمنطقی خویش را در دوران گذشته که به ویرانی و تباهی بخش عظیمی از سرمایه های مادی و معنوی منجر شد، توجیه کنند.

جمهوری اسلامی در زمینه گسترش روابط باکل اروپا، روابط دیپلماتیک خود را با انگلیس از سرگرفت و علیرغم مخالفت بخشی از «تندروها» در عمل این دیپلماسی را به انجام رساند و زمینه های قراردادهای اقتصادی را فراهم ساخت.

فردهالیدی استاد روابط بین المللی دانشگاه لندن که یکی از سرسخت ترین مخالفان جمهوری اسلامی در غرب بود، اینک طی سخنانی در کنفرانسسیون صنایع به سرمایه داران انگلیسی سفارش کرد در ایران سرمایه گذاری کنند.

ظرف این مدت، جمهوری اسلامی در راستای اهداف ویژه خود در گسترش روابط با دول اروپا دوبار از نماینده حقوق بشر در ایران پذیرائی کرد و علیرغم هیچگونه تغییر رویه در اجرای مصوبات حقوق بشر، با برگزاری سمینار حقوق بشر اسلامی با حضور چهار شخصیت آلمانی، بگونه ای درمصد ارائه نوعی ویژه از حقوق بشر برآمد.

جمهوری اسلامی که ظرف دوران حاکمیت خویش، به وحشیانه ترین شکل حقوق بشر را نقض کرد و کشورهای اروپایی همواره در مجامع بین المللی جمهوری اسلامی را از این نظر محکوم می کردند، اینک با طرح «حقوق بشر اسلامی» سعی می کند، توجیهاتی در این زمینه بوجود آورد. ودول اروپایی نیز که اکنون به گسترش و تقویت جمهوری اسلامی بنا به مقتضیات سیاسی که از مسائل منطقه ناشی شده است نیازمندند، این چنین توجیهات را برای

پاسخ گویی به افکار عمومی خود احتیاج دارند. در زمینه روابط با آلمان، هرچند همواره روابط این دو کشور در سطح بالاتری از نظر سیاسی - اقتصادی قرار داشت. اما طی این مدت، این روابط گسترش بیشتری گرفته است. جمهوری اسلامی با برگزاری سمینار «وحدت دو آلمان» از این موضوع پشتیبانی کرد و هلموت کهل نیز بعد از وحدت دو آلمان طی نامه ای ضمن تشکر از رفسنجانی، خواستار گسترش روابط با ایران شد. از سوی پاکستان روابط با فرانسه، حجم قراردادهای اقتصادی را با این کشور افزایش داد. و بالاخره، در طی روزهای اخیر، «جامعه اقتصادی اروپا» لغو تحریم علیه ایران را اعلام داشت.

آنچه برای سیاست جمهوری اسلامی، هنوز مانع به شمار می رود، از سرگیری روابط با آمریکا است. که زمزمه های متفاوتی، در زمینه ایجاد روابط با آمریکا شنیده می شود و پیامذکراتی که با واسطه برخی از کشورهای

همسایه با آمریکا صورت گرفته است، گامهایی نیز در این زمینه برداشته است. در واقع نورنمای سیاست خارجی جمهوری اسلامی بنا به قول طراحان این سیاست هم پیوندی استراتژیک با قطب اروپا است. ۱

اروپایی که تا چند سباحی قبل، عراق را در مقابل ایران به سلاحهای شیمیایی و موشکهای دوربرد مجهز می ساخت. اما اکنون باتغییر پارامترها در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه سیاست تثبیت ایران را دنبال می کند تا بتواند عامل بازدارنده در درگیریها را به سود خویش داشته باشد.

اکنون این سؤال پیش می آید که آیا جمهوری اسلامی در این گسترش روابط با جامعه کشورهای اروپایی از موضع برابر برخوردار می کند، یا امتیازهایی را می بخشد؟ یعنی اینک، اکنون که مشخص شده است برخی از دول غربی در جریان جنگ تحمیلی، با فروش جنگ افزار و سلاحهای شیمیایی، مشارکت داشته اند. آیا دولت ایران در دانشگاههای بین المللی زیربط با استناد به مصوبات حقوق بین المللی علیه فروشندگان سلاحهای شیمیایی به عراق بعنوان مشارکت در جنایات جنگی اقامه دعوا نموده و طلب خسارت و غرامت می نماید؟ یا نه، از قضا

نهضت آزادی ایران طی نامه این موضوع را از دولت رفسنجانی خواستار شده است. دریک دیدگاه عمومی می توان پروشنی دید که جمهوری اسلامی به برخی از اهداف خویش در زمینه سیاست خارجی رسیده است. و از آشوبهای منطقه، بسود تثبیت و گسترش روابط بین المللی خود استفاده کرده و تا اندازه بسیار خود را از انزوای سیاسی بیرون آورده است. اما آنچه در این رهگذر بایستی مورد توجه قرارگیرد اینست که:

الف - گسترش روابط با غرب، به منزله حرکت بسوی دمکراسی در ایران نیست. و جمهوری اسلامی بنا ندارد، در این حرکت به سوی گسترش روابط با غرب، هیچگونه رفرمی در ساختار سیاسی ایران بوجود آورد. و کماکان دمکراسی

نقض حقوق بشر و بازداشت و شکنجه و اعدام زندانیان کماکان از سوی رژیم اسلامی اعمال می شود.

کمیسیون ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد به سرپرستی آنتی دکالیندویل، برای بار دوم در نیمه سوم مهرماه سال جاری به ایران مسافرت کرد. طبق گفته این هیئت آنها سه مرتباً با ۲۰ نفر از زندانیان که ۱ نفر آنها زن بود ملاقات داشتند. در میان این ۱ زن زندانی مریم فیروز در شرایط جسمانی سختی اظهار داشت که در سال ۸۲ پس از بستگی به او شکنجه های سختی اعمال می شده بطوری که آثارهای جسمانی و روانی او باقی مانده است. مریم می گوید که این زن که شکنجه های وحشیانه رژیم او را به حالت نیمه لقمی تبدیل کرده از آنها درخواست سندی پررنگ کرده است. بر اثر نعلایت همه جانبه زنان سازمان های سیاسی دمکرات و به ویژه کمیته موقت زنان برلین و زیر فشار همبستگی بین المللی با این زندانیان قبل از ورود هیئت زندانیان به اکثر این زنان مرخصی داده بودند. زندانیان کوشش کرده بودند تا این عمل چهره انسانی از خود نشان دهند مریم فیروز با نشان دادن آثار شکنجه خود این ترغیب رژیم را نقش بر آب کرد. این هیئت با گروهی از امضاء کنندگان نامه ۹۰ نفری، رهبران نهضت آزادی و جمعیت نفاق از آزادی و حاکمیت مردم ایران در زندان ملاقات داشت.

آماج اصلی سیاست نیروهای مترقی اپوزیسیون است.

ب - واقعیت های سیاست خارجی جمهوری اسلامی، وظایف جدیدی در مقابل اپوزیسیون خارج از کشور قرار می دهد که بایستی باتعمق این وظایف را شناخت و در جهت آن عمل کرد.

اما، آنچه که طراحان جمهوری اسلامی باید بدانند اینست که شاید آنها بتوانند باتوجه به اوضاع بین المللی، حمله صدام به کویت و ایجاد جهان چندقطبی در آینده روابط بین المللی، بسیاری از مشکلات سیاست خارجی خود را حل و فصل کنند و احتمالاً جایگاهی در مجموعه روابط بین المللی برای خود نست و پیاکنند. اما سامان روابط اقتصادی ایران، که فاکتور تعیین کننده در امنیت ملی است جز باتغییر ساختار سیاسی کشور ممکن نیست.

رشد شتابان از بالا که مدنظر، طراحان جمهوری اسلامی است، عدم کارائی و شکست خود را بارها طی دوده گذشته، در استراتژی های رشد و توسعه کشور ما به روشنی نشان داده است.

۱ - محمد جواد لاریجانی در این زمینه می گوید:

روابط جمهوری اسلامی، با اروپا زمینه بسیار خوبی دارد، الان ایران با همه اعضاء بازار مشترک اروپا روابط سیاسی دارد و بازار مشترک تصمیم به عادی سازی روابط با ایران گرفته است. ما با مهمترین کشور اروپا یعنی آلمان که می توان گفت رهبریت اروپا را در دهه های آینده بدست خواهد گرفت. شاید یکی از مهمترین روابط خارجی خود را داریم. مسائل مختلفی ما را به سوی همکاری با اروپا سوق داده و می دهد، این امر جدیدی نیست. من آینده روابط جمهوری اسلامی را با اروپا آینده بسیار خوبی می بینم و معتقدم اروپائیا ترجیح می دهند که ایران در منطقه خلیج فارس تثبت کننده و عامل بازدارنده درگیریها و نقش هدایت کننده را داشته باشد.

ولایت فقیه در مناقشه

پیامد برکناری «تندروها» از مجلس خبرگان، رودرروییها و کشمکش های درون هیئت حاکمه شدت گرفت و بعد تازه ای از خود را به تصویر کشید.

هنگامی که تندروها در اعتراض به مصوبات مجلس خبرگان کار را تا آستانه تحریم جلوگیری از خاتمه ای به زبان درآمد و بتأیید خبرگان سعی کرد موضوع را فیصله داده و سروصدا را بخواباند، روزنامه ها و جناحهای طرفدار خامنه ای بکمک او شتافتند. آنطور که از شواهد و قرائن معلوم است از این ماجرا کار تا مرز جنگ خیابانی نیز کشیده شده بود که از گسترش آتش درگیریها به خیابانها به هر وسیله ای که بود جلوگیری کردند. رفسنجانی در این مورد گفت:

«در مسئله انتخابات خبرگان، اختلاف نظرهای کاندیداها ممکن بود جامعه را با مشکل بزرگی مواجه کند و مردم رودرروی هم قرار گیرند و حتی مسئله به جنگ خیابانی کشیده شود ولی دیدیم وقتی رهبری وارد مسئله شدند و حرف آخر را زدند همه چیز در راه مسیح خود قرار گرفت که این معنای امامت است»

اما برخلاف تفسیر رفسنجانی از ماجرا، «تندروها» ساکت ننشستند و بپراعتراض خود اصرار کردند و عملاً به خامنه ای نشان دادند که او در طیف نیروهای حاکمیت نیز از اتوریته معنوی بالایی برخوردار نیست که حرف آخر را بزند و سروصداها را بخواباند. در واقع دوران «امامت» در نیروهای مذهبی دارد خاتمه می یابد.

اصفزراده در مجلس شورا، ضمن بی انصاف خواندن رفسنجانی در مورد تفسیرش از اوضاع و زیر سؤال بردن شرکت گسترده مردم در انتخابات که از رسانه ها تبلیغ می شد. عملاً با واجب شرعی ندانستن شرکت در انتخابات به عدم مشروعیت جمهوری اسلامی از جنبه مذهبی حکم داد و تلویحاً نوع اندیشه حاکم را ارتجاعی خواند. او گفت:

«آن اندیشه ارتجاعی با اینکه نظام اسلامی را هم قبول دارد معتقد است که حکومت اسلامی یک حکومت الهی از بالا به پایین است و مردم نقش در آن ندارند می خواهند بیایند نمی خواهند نیایند. اگر ده نفر هم پای صندوق آمدند برای ما کافیست باید از بالا هدایت کنیم و مردم در حقیقت کشف می کنند و انتخاب نمی کنند، انتخاب اصلی می کنند بنابراین احتیاجی ندارد که مردم پای صندوقهای رأی بیایند این تفکر از اول هم معتقد بوده که در سیستم اسلامی پارلمان شوخی است»

اصفزراده ۶۹/۷/۲۰ - مجلس

حکم خامنه ای بمتابیه ولایت فقیه، برای طرفداران جمهوری اسلامی، واجب شرعی است و سخنانی از این دست، عملاً این حکم را نفی می کند لذا خامنه ای بصدا درآمد و گفت:

بعضی از حرفهایی که در این چندروز گذشته از بعضی از نمایندگان مجلس شنیده شد، حرف خودیها نبوده، حرف غریبه ها بود، شبیه این حرفها را در این چند سال جز از رادیو اسرائیل و رادیو امریکا و رادیو منافق و امثال اینها نشنیده بودیم»

خامنه ای باین صحبت فرمان حمله را علیه «تندروها» صادر کرد موج تلگرافها، اطلاعیه ها در حمایت از سخنان او و محکومیت اصفزراده سرازیر شد و تظاهراتهایی به ابتکار «محافظه کاران سنتی» با استفاده از اهرمهای تشکیلاتی که در مدرسین حوزه علمیه، جامعه روحانیت مبارز، انجمن های اسلامی بازار، بسیج مستضعفان در اختیار دارند در قم و تهران برگزار شد. توجه به شعارهای، «مخالف رهبری جزء منافقین است» «سخنگوی اسرائیل اعدام باید گرد» حمله به «دفتر تمکیم وحدت» در شیراز، و برهم زدن سخنانی خلخالی در دانشگاه تهران عمق فشار بر «تندروها» را نشان می دهد.

از سوی دیگر، شیخ محمد یزدی بعنوان رئیس قوه قضائیه، وعده دخالت قوه قضائیه را در این امور داد و ضمن اینکه موضوعیت قطع نطقهای قبل از دستور را از جنبه قانونی مطرح ساخت به تهدید «تندروها» پرداخت. او گفت:

«مردم به کسی اجازه سوء استفاده از تریبون مجلس و زیر سؤال بردن مقدسات نظام را نخواهند داد»

روزنامه رسالت ارگان «محافظه کاران سنتی» با طرح مسئله خطر عوامل نفوذی تلاش کرد، شدت فشار را افزایش دهد، اکبر نبوی سرمقاله نویس رسالت نوشت:

«بیانات رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی به برخی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی که به مثابه سخنگوی رادیو اسرائیل عمل می کنند فصل نویسی در تطهیر دامن پاک و مقدس انقلاب اسلامی از عناصر قدرت طلب و بعضاً نفوذی می گشاید»

نوع شعارها، تهدید شیخ محمد یزدی، طرح موضوع «نفوذیها» مجموعه سناریویی بودند که می رفت برای اصفزراده کار را به جاهای پارکی بکشاند که کروی و محتشمی بدفاع برخاستند، کروی گفت:

«اگر این بحث ها ادامه پیدا کند و گفتگو شود آن وقت است که انسان ناگزیر مجبور می شود بعضی از مسائل که در گذشته بود و اشخاص حرفهایی زدند، با نام نشان نکرند که فلان کس در ارتباط با رهبری امام و شورای نگهبان چه می گفت»

اگر «محافظه کاران سنتی» آماج اصلی حمله خود را «تندروها» قرار دادند، اما «جناح میانه» در عین اتحاد عمل با آنها سعی نمود

در موضع گیریها، مواضع متعادل پیشه کند و از دو جناح با فاصله معین حرکت کند.

برای نمونه، سرمقاله نویس اطلاعات ضمن انتقاد به «تندروها» در شکست حریمها و طرح مسائل از تریبون عمومی نوشت:

آیا نمی توانستیم مصلحت نظام اسلامی را که از اوجب واجبات است و حفظ آن مقدم بر هر امر دیگری است. جدی تر از این در نظر بگیریم و از حضور سران سه قوه در خبرگان براضی استقبال کنیم و همانطور که حداقل در یک مورد به مقتضای مصلحت عمل کردیم و شایسته بایسته نیز همین بود در مورد دیگر نیز همینطور عمل کنیم؟

در واقع سرمقاله نویس اطلاعات گلیه می کند که چرا همچون سید احمد خمینی که بدون داشتن صلاحیت صرفاً بخاطر مصلحت به مجلس راه یافت. کروی نیز بخاطر حفظ وحدت در این مجلس تحمل نشد او در پایان به تندروها می گوید:

«آنچه ما گاهی با خود می کنیم، شیوه هائی است که روزی خودمان بنیانش را نهاده ایم و امروز دامن خودمان را هم می گیرد، سالها گذشت و بعضی از ما، حذف را که استثناء است نه قاعده متأسفانه در رفتار فردی، جمعی خود به صورت اصل در آوردیم. پس باید هم چنین شود که خود نیز به عواقب سوء آن مبتلا شویم»

حوادث اخیر نکته ای را پروشنی آشکار کرد که «مرگ خمینی» پایان اقتدار همه جانبه «فقیه» در طیف نیروهای حاکمیت بود. امروز اصل «ولایت فقیه» مورد مناقشه بخشی از نیروهای جمهوری اسلامی است، آنچه اصفزراده به عنوان حکومت از پانین طرح می کند و توکل در پاسخ اومیکوید:

«در نظام ولایت منشاء حق از مردم نیست و رأی مردم به حکومت مشروعیت نمی بخشد. زیرا قوانین حاکم بر جامعه از سوی خداوند برای هدایت بشر تدوین شده است؛ حکومت مشروعیت می دهد و رأی مردم آنرا استحکام می بخشد»

در واقع همان چدال و میزان مشروعیت یک نظام، «خرد انسانی» یا «وحدی الهی» است. که تازه بعد از دوازده سال به کمپ نیروهای حکومتی سرایت کرده است. اصفزراده و جناحش که تحت تأثیر اسطوره های پازمانده از «بت های ابدی و سنت های ازلی»! جامعه ایران، ظرف دوازده سال گذشته بر طبل «حاکمیت فقیه» کوفتند، اکنون که از حاکمیت پس زده شده اند، می بینند اسبی که تاکنون می رانندند، سواری جز فقهایی حوزه های علمیه را سواری نمی دهد. آیا «تندروها» از خواب گران بیدار شده اند! و یا هنوز «مست اسطوره روح اله» آیند؟

مصاحبه مخبر صدای آمریکا با نماینده حزب دموکراتیک مردم ایران در رابطه با ترور دکتر سیروس الهی بدست آدمکشان جمهوری اسلامی

بابک امیر خسروی:

ترور محکوم است!

به دنبال ترور دکتر سیروس الهی، استاد پیشین دانشگاه ملی ایران و دانشگاه میشیگان آمریکا و معاون دبیرکل سازمان درفش کاویانی، روز سه شنبه اول آبان (۲۳ اکتبر) بدست آدمکشان جمهوری اسلامی، مخبر رادیو صدای آمریکا به تاریخ ۲۷ اکتبر مصاحبه ای با بابک امیر خسروی انجام داد.

ما متن مصاحبه را برای اطلاع خوانندگان راه آزادی و بویژه برای بیان انزجار خود از این گونه اقدامات ضد بشری و جنایتکارانه جمهوری اسلامی عیناً منتشر می کنیم:

سؤال - آقای بابک امیرخسروی، دکتر سیروس الهی، دانشگاهی، دکتر در علوم سیاسی و یکی از مخالفان جمهوری اسلامی که در سالهای اخیر علیه جمهوری اسلامی به فعالیت های سیاسی می پرداخت، کشته شد. شما در پاره این قتل که از نظر پلیس فرانسه قتل سیاسی است و بنا بر اطلاعاتی که منتشر شده، قاتلش از تهران آمده و بنا بر اطلاعات پلیس فرانسه از سوی بخش خارجی سپاه پاسداران گسیل شده بود چه نظری دارید؟ یک چنین قتل های سیاسی را از جانب جمهوری اسلامی، بخصوص در شرایط فعلی که در حال گسترش روابطش با کشور های غربی است، چگونه توجیه می کنید؟

پاسخ: من این ترور را در حقیقت دنباله ترور های متعددی می دانم که جمهوری اسلامی، بویژه در یکی دو سال اخیر علیه مخالفان رژیم جمهوری اسلامی انجام داده است. تا آنجا که من اطلاع دارم آقای سیروس الهی از سازمان درفش کاویانی و از فعالان آن بود. در حدود یکسال و نیم پیش یکی دیگر از فعالان همین سازمان بنام سرهنگ بای احمدی را در دوی ترور کردند. بعد از آن ترور های مکرری از سوی عوامل جمهوری اسلامی در کشور های مختلف اروپا و در خارج از کشور صورت گرفت که از نمونه های بارز آن ترور دکتر قاسم دبیر کل حزب دموکرات کرستان، عبدالله قادری، صدیق کمانگر، دکتر کاظم رجوی، خانم عزت قاضی و دیگرانند. در حدود ده تا دوازده نفر از مخالفان رژیم در همین یکی دو سال اخیر به دست جمهوری اسلامی به قتل رسیده اند. حزب دموکراتیک مردم ایران، بدین مناسبت ترور سیروس الهی را محکوم می کند و اصولاً این شکل حل و فصل اختلافات سیاسی را

مذموم می داند. ما از تمام جامعه بین المللی خواستاریم که در روابطش با ایران این سیاست ترور جمهوری اسلامی را در نظر بگیرد و به این سادگی ها در دام روابط اقتصادی نیفتد. تأسف من

در آنست که جامعه بین المللی چه در غرب و چه در شرق که مدتها و سالها هدام حسین را تقویت کردند و اینک در واقع اسیردیوی شده اند که خود ساخته اند بار دیگر همان خطا را درباره جمهوری اسلامی دارند تکرار می کنند. هم اکنون به خاطر منافع اقتصادی و سیاسی خود، دوباره در جریان برقراری روابط اقتصادی و سیاسی با ایران هستند، بدون اینکه توجه کنند که این رژیم از نقطه نظر ماهوی و ذات استبدادی اش و از لحاظ ناسازگاری با منشور حقوق بشر، فرقی نگرفته است. درست موقعی که آقای رژه فرو، وزیر صنایع فرانسه، به قول خودش بایک چمدان قرارداد و خوشحال از موفقیت خود از تهران برمی گشت، همزمان با آن دکتر سیروس الهی را با بی پروائی در پاریس ترور کردند. متأسفانه در چنین شرایطی، بجای توجه به سیاست تروریستی دولت ایران، در دولت فرانسه از ماه عسل روابط بین تهران و پاریس صحبت می شود.

ما مصرانه خواهان آنیم که کشورهای بزرگ جهان که می توانند نقش مهمی در تغییرسیاست ایران داشته باشند، بکوشند تا او را موظف سازند که به حقوق بشر احترام گذاشته و آزادی را در ایران رعایت کند و راه و روش یک مبارزه سیاسی عادی را در پیش بگیرد. حال آنکه این کشورها در حقیقت چشم خود را می بندند و در تقویت این رژیم سفاک تلاش می کنند.

سؤال - آقای بابک امیرخسروی، در یکسال اخیر، تقریباً ۱۲ نفر از ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی در کشور های مختلف دنیا بنا به گزارشات رسمی کشورها بدست عوامل جمهوری اسلامی ترور شده اند. شما با توجه به این سیاست ترور جمهوری اسلامی، که همان چور که اشاره کردید، تغییری در این سیاست داده نشده و آنها به موازات ایجاد روابط با کشورهای غربی به ترور مخالفان ادامه می دهند، به عنوان رهبر یکی از احزاب اپوزیسیون فکر می کنید که به عنوان ایرانی مخالف جمهوری اسلامی که مبارزه سیاسی می کنید، در این باره چه اقداماتی می توانید بکنید. چه در این باره چه اقداماتی می توان کرد و یا به مناسبت این پیشگیری هائی می توان کرد و فصل اختلافات سیاسی را

آخرین قتل، چه برنامه هائی در پیش دارید که افکار عمومی دنیا را متوجه این جنبه از عملکرد جمهوری اسلامی بکنید که مخالفان خود را در خارج از کشور هم می کشد؟

پاسخ: البته این مسأله، یعنی اتخاذ يك سیاست مشترك در مقابل جمهوری اسلامی و بویژه در مقابله با اینگونه اقدامات، چه ترور در خارج از کشور و چه ترور از این وسیع تر در داخل کشور علیه مردم ایران، طبعاً ما با سایر سازمانهای سیاسی مخالف رژیم که روابط منظمی داریم، نشستنی خواهیم داشت. برای اینکه بتوانیم تصمیم به کار مشترکی را اتخاذ بکنیم و از سوی دیگر به جامعه بین المللی، چه دولت های بزرگ جهان نظیر آمریکا، اتحاد شوروی، فرانسه و انگلستان و چه سایر کشورها، خطاب کنیم که در رابطه شان با جمهوری اسلامی، همواره بر ضرورت رعایت حقوق بشر در ایران تکیه بکنند و از دولت ایران بخواهند که آزادی های سیاسی در ایران و حقوق بشر را رعایت کند. در این رابطه تلاش خواهیم کرد همراه با سایر نیروهای مخالف رژیم دست به کار تبلیغاتی وسیعی بزنیم تا دولت ایران را مجبور سازیم که بالاخره از ادبهای دموکراتیک را در ایران برقرار کند.

سؤال - از دولت فرانسه و از مسئولان فرانسه که این قتل اخیر در خاک فرانسه اتفاق افتاد چه در خواستهائی خواهید کرد و چه فشار های سیاسی بر مسئولان امنیت فرانسه وارد خواهید ساخت که این قتل را دنبال بکنند و دقیقاً پی گیری کنند؟

پاسخ: در واقع این ترور و ترورهای دیگر که رخ داد، نشان می دهند که جان مسئولان و رهبران اپوزیسیون در خطر دائمی است. رژیمی که این چنین گستاخانه علیه مخالفان سیاسی خود دست به اقدامات تروریستی می زند، طبیعی است که این کار را همچنان ادامه خواهد داد، چون تصور می کند که می تواند مخالفانش را از راه ترور از بین ببرد. بنا بر این ما از دولت فرانسه و همچنین از سایر دولت ها می خواهیم که اولاً - در حفظ امنیت مسئولان اپوزیسیون ایران دقت بیشتری بکنند ثانیاً - در افشای اینگونه ترورها و مسببین آن بطور جدی اقدام کنند و در عین حال از راه های دیپلماتیک و راه های دیگری که مناسب می دانند، دولت ایران را در رابطه با اینگونه اقدامات ضد بشری مورد سؤال قرار داده و از وی بخواهند که دست از ترور مخالفان بردارد.

مخالفان تبعیدی رژیم عراق می کوشند بر اختلافات خودچیره شوند

لوموند: ژان گراس

پذیرش این که راه حل پیشنهادی آنها در آینده نزدیک عملی نیست اضافه می کنند. بیست سال دیکتاتوری اثری از لیبرالیسم و دموکراسی در کشور باقی نگذاشته است و برای پیشگیری از یک جنگ داخلی بعد از سقوط صدام، جز آنچه ما پیشنهاد می کنیم، راه دیگری وجود ندارد.

دکتر عباس که نمایندگی حزب کمونیست عراق را دارد، ترس « دو دوست لیبرال» را از اوچگیری اسلامی ها تأیید نمی کند. به گفته او «عراق با ایران تفاوت دارد و جریان لائیک (غیر مذهبی) در آن از ایران نیرومند تر است. ما همگی چندان از رژیم تک حزبی رنج برده ایم که دیگر حاضر نیستیم در ماجرای مشابهی وارد شویم. اعتقاد ما بر اینست که گرد آوری همه جریانهای سیاسی عراق - اعم از لیبرال، کمونیست، اسلامی و کرد - حول یک پلتفرم سیاسی مشترک ممکن است.»

دکتر عباس، می پذیرد که حزب کمونیست که بر اثر سرکوب شدید رژیم تضعیف شده است، حضورش در عراق جنبه سمبولیک دارد. او می گوید: «اقدامات ما بسیار محدود است، جز در کردستان که نیروی نظامی ما در چار چوب جبهه کردستان عراق - که اکثریت سازمانهای پیشمرگه را در بر می گیرد - فعالیت می کند. اما آنجا نیز مسائلی وجود دارد که ناشی از مناسبات برخی از جریانها با نیروهای بیگانه است. این مسائل موجب شده است مذاکراتی که هم اکنون در دمشق جریان دارد و هدف آن توافق بر سر یک پلتفرم مشترک برای تمام نیروهای اپوزیسیون است، به کندی پیش برود.»

ابوعلی، نماینده حزب اسلامی الدعوه، می کوشد اعتماد مرا جلب کند، او می گوید: «هیچکس جز ما خواهان یک دولت اسلامی نیست. مردم عراق هم برای حاکمیت اسلامی آمادگی ندارند. بنا بر این اگر ما چنین حکومتی را تحمیل کنیم، طبعاً به دیکتاتوری تبدیل خواهد شد و صدام دیگری روی کار خواهد آمد. تنها راه حل عقلانی یک نظام پارلمانی مبتنی بر قانون اساسی است که پس از انتخابات آزاد و با آراء عمومی، دولتی را که تنها در مقابل مردم پاسخگو باشد مستقر سازد. ما به انتخاب مردم احترام می گذاریم حتی اگر غیر اسلامی باشد.»

سایه تهران

ابوعلی می افزاید: «ما کاملاً از ایران مستقیم و حتی رهبران این کشور ما را متهم به ناسیونالیسم می کنند.» او حتی می پذیرد که با ولایتی وزیر امور خارجی ایران برخورد داشته چون او، قبل از هجوم عراق به کویت، از گنجانیدن مسئله سیصد هزار شیعه رانده شده از عراق در دستور مذاکرات خود با رهبران عراق خود داری کرده بود. ابوعلی، «جنبش مجاهدین عراقی» به رهبری حجت الاسلام محمد بکر الحکیم را که در ژوئیه ۱۹۸۲ ایجاد شده کاملاً وابسته به ایران می داند. به نظر وی، نظرات جانبدارانه این سازمان به نفع ایران، چندان شانسی ندارد.

به نظر اغلب افرادی که با ما گفت و گو کردند: صدام حسین «به محض اینکه احساس کند رژیمش در خطر است» تمام امتیازاتی را که از او می خواهند، از جمله خروج کامل و بی قید و شرط از کویت، قبول خواهد کرد.

یکی از روشنفکران نزدیک به جریان اسلامی می گوید: «در این صورت در غرب، و در جاهای دیگر این وسوسه وجود خواهد داشت که شانس دو پاره ای به وی داده شود. به هر صورت صدام حسین ساخته و پرداخته خود آنهاست و با رژیم سرکوبگر خود خدمات زیادی به آنها کرده است. از جمله سد راه خمینیسیم و ناسیونالیسم کرد، شده است که می توانست در منطقه وضعی انفجاری ایجاد کند.»

(لوموند - ۱۴ - ۱۵ اکتبر ۱۹۹۰: ترجمه کاف)

مخالفان رژیم عراق، چه آنها که در لندن اقامت دارند و چه آنها که در سوریه اند، می کوشند اختلافات عقیدتی و شخصی که میانشان وجود دارد کوچک جلوه دهند تا در صورت «سرنوشتی صدام حسین» بتوانند جبهه واحدی رابه عنوان آلترناتیو حکومتی ارائه دهند. نگرانی آنها بیش از هر چیز احتمال «نوعی سازش» است که رژیم کنونی را با برجا نگهدارد.

مخالفان عراقی مقیم لندن مدتی است که نفس راحت می کشند چون طی سالها، از سرویس های اطلاعاتی عراق که تا هنگام هجوم به کویت در پایتخت انگلستان فعال بودند، در وحشت بسر می بردند. به گفته برخی از آنها حتی نوعی همکاری ضمنی میان سرویس های اطلاعاتی عراق و انگلستان وجود داشت.

یکی از آنها می گوید: «انگلیسها، بر خلاف فرانسویها، هیچیک از مخالفان عراقی را به مقامات عراق تحویل نداده اند اما اطلاعاتی در باره فعالیت های ما در اختیارشان می نهاده اند.» وی اضافه می کند که در عوض، همین سرویس ها تعدادی از دوستانش را از سسیسه چینی های سرویس های عراقی آگاه کرده بودند.

با وجود اخراج دو وابسته نظامی عراقی و حدود بیست نفر به اصطلاح «دانشجو» در اواسط ماه سپتامبر، رهبران اپوزیسیون هنوز نتوانسته اند ترس از عملیات تروریستی رژیم بغداد را کاملاً از خود دور سازند. هنگامی که سرهنگ سلیم فخری، یکی از چهره های فعال مخالفان در اوائل سپتامبر به سکتة قلبی درگذشت، علیرغم نتایج کالبد شکافی، رژیم عراق مقصر قلمداد شد.

سرهنگ فخری عضو «جنبش دموکراتیک برای آزادی عراق» بود، این سازمان ملی گرا که در لندن مستقر است هدف خود را ایجاد دموکراسی چند حزبی در عراق قرار داده است. هانی الفکایک، سرمایه داری که در رأس این جنبش قرار دارد می گوید: «ما خواهان یک قانون اساسی دموکراتیک و دولتی مبتنی بر قانون هستیم.»

با وجود اینکه ممکن است عجیب به نظر برسد، فکایک مانند بسیاری از مخالفان رژیم عراق که در لندن پناهنده اند با حمله نظامی به عراق مخالف است: «ما خواهان برچیده شدن دیکتاتوری صدام حسین هستیم ولی نه به بهای ویرانی عراق و تأسیسات اقتصادی و نظامی اش توسط امریکا و انگلستان. ما، بیست سال است که علیه رژیم صدام حسین مبارزه می کنیم در صورتیکه همین قدرتها چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی او را تقویت می کردند. اگر کمک آنها نبود، مردم عراق سالها پیش رژیم عراق را سرنگون کرده بودند.»

ترس از اسلامی ها

به گفته فکایک، مخالفان صدام حسین چه در حزب بعث و چه در ارتش بسیاریند. او اضافه می کند: «به نظر من در راه ایجاد یک دولت مبتنی بر قانون و دموکراسی، اینگونه افراد می توانند بسیار مؤثر باشند. معذک، در شرایط کنونی چندان خوشبین نیستم زیرا مخالفان هنوز نتوانسته اند بر سر یک برنامه سیاسی حد اقل توافق کنند و هر دسته و گروه دید ویژه خود را در باره آینده کشور دارد.»

دکتر فرانسویس، یک عراقی مسیحی که خود را هوادار جریان لیبرال و دموکراتیک اپوزیسیون می داند نیز مانند فکایک بد بین است. به عقیده او: «تنها وحدت مخالفان قادر است ارتشیان را به اقدام علیه صدام حسین ترغیب کند.»

همگامان وی، حویزی و مجید از این هم بدبین ترند. آنها اظهار می دارند: «اگر صدام برود، جریان اسلامی جانشین وی خواهد شد و ما با وضعی مشابه وضع ایران در او ان انقلاب روبرو خواهیم شد.» تنها یک راه حل لیبرال و دموکراتیک می تواند عراق را نجات دهد. آنها ضمن

الکساندر زینوویف

برایتان از غرب بگویم

نویسنده این مقاله یک فیلسوف روسی است که در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸ استاد دانشگاه مسکو بود، اما در سال ۱۹۷۸ به اتهام «فعالیت‌های ضد شوروی» از کشور اخراج شد و از آن زمان تاکنون در آلمان غربی زیسته است.

در زادگاهش او را مخالف سرسخت رژیم تملی می‌کردند. اما او اکنون پس از ۱۲ سال زندگی در آلمان غربی، با همان سرخوردگی که از نظام کشور خویش انتقاد می‌کرد، زبان به انتقاد از غرب نیز گشوده است.

و نمی توان آنها را به یاد انتقاد گرفت. بعلاوه خانه را به هرکسی نمی فروشند. باید تضمین هائی وجود داشته باشد که نشان دهد شخص توانائی پرداخت بدهی خود به بانک را دارد. سایر جنبه های زندگی در اینجا نیز به همین گونه است. اصولاً سطح بالای زندگی در غرب یک چیز دلخواه و انتخابی نیست، بلکه اجباری و ناگزیر است و برای هر یک از قشرهای مردم نیز محتوای خاص خود را دارد: ثروت و فراوانی نعمت برای بالاترین قشر، گرانی و بحران برای قشر میانی، و امکان زندگی در مرز فقر یا به خرج جامعه برای پایینترین قشر. آنچه در نخستین نگاه زیبا و جذاب بنظر می رسد، به هنگام واریسی از نزدیک چیز یکی دیگریست. شیوه زندگی جوانان که از دور و سوسه انگیز بنظر می رسد، فقر معنوی، خلاء روحی و سقوط اخلاقی را در پس خود پنهان کرده است.

شهروندان شوروی که عادت دارند از حقوق این ماه تا حقوق ماه بعد زندگی را بگذرانند و برای مهمانان خود هر چه را در خانه دارند پیشکش می کنند، از خساست غربیها، بریژه در میان افراد مرفه در حیرت می شوند. جامعه غرب پیش از هر چیز جامعه خسیسان است. خسیس بودن (که در اینجا با لطافت پیش از حد «صرفه جویی» نامیده می شود) یکی از سرچشمه های رفاه غرب است. ثروتمندانی که والدین خود را به خانه های سالمندان می فرستند و حتی یک شاهی از حقوق بازنشستگی به آنان نمی دهند، پدیده ای معمولی است. چنین رفتاری نیز بخاطر «صرفه جویی» است.

در مسکو زمانی مردم با این جمله شوخ تفریح می کردند: «سرمایه داری می پوسد، اما همچنان خوشبوست». در واقع سرمایه داری نمی پوسد، اما بیمار و بد بوست.

همه افراد، از چارو و کشان تا مقامات دولتی، درگیر افکار مربوط به پول و گفتگوهای مربوط به پول هستند. انسان به هر جا که برود و به هر جایی که رجوع کند، این بت شیوه زندگی غرب، یعنی پول، در چشم و گوش و روح انسان فرو می رود. سرمایه داری با سلاح فریبندگی پول وایدئولوژی پول می رود تا سراسر سیاره ما و از جمله انسانهای کشورهای کمونیستی را آلوده کند.

من شاهد یکی از نفرت انگیز ترین عملیات در تاریخ بوده ام و دیده ام که چگونه با بی شرمی و حسابگری، با وعده پول و صدقه از آلمان غربی

که گویا در اینجا اصل کمونیستی «به هرکس به اندازه نیازش» تمام و کمال اجرا شده است. اما این تاثیر پس از آنکه سخن از پرداختن بهای کالا به میان می آید، خیلی زود ناپدید می شود. هیچیک از این اشیاء مفید و تماشائی رایگان نیستند. در مقابل آنها باید پول پرداخت.

پول را باید کار کرد و بدست آورد. و این یک روند حیاتی است که درونمایه واقعی آنرا در غرب به تماشا نمی گذارند، بلکه در آن سکوت می کنند، پنهانش می کنند، زیر پرده می پوشانند و بزکش می کنند، زیرا درست همینجا و نه درویتزین پروپییمان فروشگاههاست که ماهیت شیوه زندگی غرب برملا می شود.

آنهائی که آینده تابناک دارند، اقلیت ناچیزی هستند. شمار سعادت‌مندان که درآمد میلیونی دارند چندان زیاد نیست. اما کسانی که حتی امکان کسب درآمد ناچیزی را هم ندارند، بسیار بسیارند.

کسب اطلاع از طریق کتابها، نشریات و داستانهای که این وان تعریف می کنند، یادریک کلام اطلاع «تئوریک» یک چیز است، اما احساس واقعیات با گوشت و پوست خود چیز یکی دیگریست. مثلاً شنیدن «تئوریک» درباره بیکاری و کمک هزینه حمایت از بیکاران یک چیز است، و سالها یکی پس از دیگری بیکار بودن و جنگیدن (دقیقاً «جنگیدن») برای دریافت کمک هزینه چیز دیگریست. سیاستمداران و نظریه پردازان غربی فریاد می زنند که کمک هزینه حمایت از بیکاران در کشور آنها بالاتر از حقوق در کشورهای کمونیستی است. این یک دروغ بیشرمانه است.

رفاه جوامع غربی یک روی سایه سار هم دارد که نمی توان آنرا از روی روشن این رفاه جدا کرد. مثلاً مشکل مسکن را در نظر بگیرید. پس از صرف زمان بسیار برای جستجوی مسکن و پرداخت مقدار زیادی پول به دلال مسکن، می توان آپارتمان خوب یا خانه ای را اجاره کرد. حتی می توان آنرا خرید. ولی به چه قیمتی؟ برای مسکن باید مقادیر نجومی پول پرداخت. این مقدار مدام در حال افزایش است و گاه از نیم درآمد نیز بالاتر می رود. برای خرید خانه معمولاً باید وامهای بلند مدت، گاه سی ساله، گرفت. باید مبلغی را بازپرداخت که لا اقل دو برابر وام گرفته شده است. و حتی فکر نپرداختن هم نباید به سر انسان خطور کند. زیرا بانکها مقامات شوروی نیستند. آنها هیچ گذشتی ندارند

هنگامیکه از من خواستند که مقاله ای برای روزنامه «کامسامولسکایا پروادا» بنویسم، یکی گنج شدم، و این بی دلیل نبود. زیرا این نخستین بار است که کشوری شوروی چنین چیزی از من می خواهد، و من چه بنویسم؟ امروز در روسیه بیشترین خریدار را کسانی دارند که به همه چیز مربوط به شوروی و از آن جمله به نظام اجتماعی (و کمونیستی) شوروی و تاریخ شوروی تف می اندازند امروز این کار نه تنها مجازاتی ندارد، بلکه حتی از محافل بالا به روشنی تشویق و ترغیب می شود. چنین «مردان شجاعی» را من حقیر می شمارم و نمی خواهم در زمره آنان باشم. اما از اینجا به این فکر رسیدم که من اکنون دوازده سال در غرب زیسته ام و ناخواسته از نزدیک و از دور دیده ام که مردم در اینجا چگونه زندگی می کنند، خود برتریها و نقائص شیوه زندگی غرب را تجربه کرده ام، از چنین دیدگاهی ناظر رویدادهای روسیه بوده ام و بارها به امکانات روسیه برای در پیش گرفته راه غرب اندیشیده ام. پس چه بهتر که بگویم در این زمینه چیزی بنویسم.

چنین به نظر می رسد که یک گیجی همگانی اکنون دامنگیر مردم روسیه شده است، و کسانی که مبتکر این گیجی و پریشانی بوده اند و در آن نست دارند، از این حالات به عنوان بهوش آمدن و بیداری پس از دوران تیره و تار استالین و برژنف یاد می کنند. اما من در این میان هیچ گونه پیشرفت فکری و اخلاقی نمی بینم. برعکس، وضع کنونی از نظر من یک عقب گرد فکری و اخلاقی برای جامعه شورویست. یکی از مظاهر این عقب گرد، آرمانی جلوه دادن غرب است. دروغ ایدئولوژیک پیشین که گویا غرب مظهر پلیدیهاست، جای خود را به دروغ ایدئولوژیک تازه ای داده است که بنا بر آن غرب اکنون به شکل مظهر نیکی ها و دورنما و نمونه ای جلوه گر می شود که باید از آن تقلید کرد.

اما آیا برآستی غرب آن بهشت روی زمینی است که امروز در روسیه از آن سخن می رود؟ باید اعتراف کنم که عار دارم از اینکه درباره واقعیات غرب بنویسم، نه از ترس آنکه مرا محافظه کار و مرتجع بنامند؛ از آن جهت عار دارم که تاکنون هزاران کتاب مستند در این باره نوشته اند و من کمتر چیزی می توانم بر آنها بیافزایم.

شهروند شوروی هنگامی که به غرب می آید، پیش از هر چیز از فراوانی کالا در فروشگاهها متحیر می شود. نخستین تاثیر در عمل چنانست

«برادران ح.ا.» پشتیبانی کرد و آن را به خود منتسب نمود.

استانداری تهران نیز در اطلاعیه ای ضمن محکوم کردن «بدحجابی» اعلام داشت: «...ولی متأسفانه تعدادی نیز تحت این عنوان با تخریب اموال دولتی و ضرب و شتم مردم و برهم زدن نظم عمومی دست به اعمال خلافی زدند که جزئیات آن در سوابق مربوط موجود است» در این اطلاعیه برخورد نیروهای انتظامی بویژه ک.ا.ا. استان تهران در اجرای تصمیمات شورای «تأمین استان» و جلوگیری از رفتارهای یادشده، مورد تأیید و تقدیر قرار گرفته است.

در حالی که مردم ایران در گرفتاری های اقتصادی و اجتماعی دست و پا می زنند، جناح های حاکمیت به جنگ قدرت مشغولند. این جنگ قدرت در آنجا که به صورت تظاهرات له و علیه «ولایت فقیه و مقام رهبری» انجام شده است، با بی اعتنائی مردم و در آنجا که با توهین و ضرب و جرح زنان تحت عنوان «تظاهرات بر علیه بدحجابی» انجام شده است باخشم و نفرت مردم روبرو شده است. در کشاکش قدرت آنچه مطرح نمی شود حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مردم بویژه زنان است. آنچه هم اکنون جلب توجه می کند ادامه گسترش این درگیری ها در درون ارگانهای مسلح رژیم است.

رسماً و کتباً اعلام کرد که راهپیمایان از نیروهای ما نیستند. وی در همین حال از طرح کمیته برای مبارزه با «بدحجابی و فساد» یاد کرد که «اگر به مرحله اجرا درآید ما قادریم بدون برخورد های قهری و انتظامی ظرف دو ماه معضل بد حجابی را از بین ببریم» چندی بعد موحدی مدیرکل اداره مبارزه با منکرات کمیته ا.ا. «تمهیدات این نهاد را پیرامون روند رو به افزایش منکرات در کشور تشریح کرد: «...از تاریخ ۶۹/۲/۲۰ به مدت ۱۱۴ روز تعداد دستگیری هایمان ۶۰۷ نفر زن و ۲۰ نفر مرد بوده است... همچنین از ۶۵۷۹ نفر زن و ۷۸ نفر مرد در طی این مدت توسط پاسداران ک.ا.ا. ... اخذ تعهد شده است. اسامی این افراد در کامپیوتر ثبت است و در صورت ... در طول این مدت همچنین جمعاً به ۴۷۵۱۲ نفر که رعایت شئون اسلامی را ننموده اند و حدود ۹۰ درصد آنها را زنان تشکیل می دهند تذکر شفاهی داده شده است» وی همچنین افزود: «در حال حاضر دو عنصر مقدس امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شده است و ک.ا.ا. آمادگی کامل برای مبارزه با مفاسد اجتماعی را دارد به شرط اینکه موانع از پیش پای ما برداشته شود»

برخلاف خواست و نظر فرمانده کمیته بسیج سپاه بدنبال این قضایا در اعلامیه ای از حرکت

در روزهای پنجشنبه و جمعه ۱۹ و ۲۰ مهر ماه گذشته دسته های «برادران حزب الهی» بار دیگر در برخی از خیابان های شرق تهران علیه «بدحجابی» با عریضه کشی به آزار مردم و بویژه زنان پرداختند.

هر بار که جناح های حاکمیت خرده حسابی پیدا می کنند، کاسه کوزه آن را بر سر زنان می شکنند، چرا که در جمهوری اسلامی دیواری کوتاهتر از حقوق زنان وجود ندارد. در این نظام، مردسالاری و محدودیت های بی حد و حساب زنان در جامعه به صورت ارزشهای ایدئولوژیک تبلور یافته است. هر یک از طرفین بهترین راه اخلاقی در سیاستهای دیگری را در حمله به زنان بی دفاع می یابد

این بار «کمیته انقلاب اسلامی» با «برادران حزب الهی بسیج» درگیر شد و آنها را پراکنده و تعدادی از آنان را دستگیر نمود. متعاقب این برخوردها فرمانده کل کمیته های انقلاب اسلامی اعلام کرد: «کسانی که می خواهند علیه بدحجابی راهپیمائی کنند، باید مجوز قانونی داشته باشند. به همین منظور بود که با دستور استاندار تهران با این راهپیمائی که محل نظم شهر بود برخورد شد و بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

درباره ساختار طبقاتی جامعه، در غرب بسیار با اکراه و در چنین صورتی اغلب باطنزی معطوف به مارکسیسم «از کار افتاده» سخن می گویند. اما طعنه زدن به مارکسیسم واقعیت تقسیم انسانیها به فقیر و غنی، به قشرهای پائینی و بالایی با سطوح زندگی متفاوت را از بین نمی برد. در اینجا نوع تازه ای از بردگان نیز وجود دارد: میلیونها کارگر خارجی که دستمزد ناچیزی می گیرند و در شرایط نکبت باری زندگی می کنند، بعلاوه در مناطق مختلف جهان نیز میلیونها انسان وجود دارند که سرمایه داران غربی آنها را بعنوان نیروی کار ارزان استثمار می کنند.

گیریم که با اینحال غرب آرمان و ایده آلی شایان جانفشانیست. آیا روسیه می تواند خود را به آن بوساند؟ مدتها پیش گرگول نوشت که در روسیه طرحهای دگرگونسازی بسیار به میان آمده اند، اما وقتی که زمان عمل واجرا فرارسیده، همه نقش پرآب شده اند.

روسیه اکنون دیگر سرنوشت تاریخی خود را تعیین کرده است. حال هر موضعی در قبایل کمونیسم، لنین، استالین، حزب کمونیست اتحاد شوروی، کا.گ.ب، برژنف و سایر مظاهر تاریخی روسیه، آنچه که محکم با سرنوشت کمونیسم پیوند خورده است که تلاش برای ترک کمونیسم و گام نهادن در راه به سوی شیوه زندگی غربی با انهدام تاریخی خود روسیه و نابودی تاریخی مردم آن برابر است.

ترجمه ف. شیوا

«- دولت آلمان غربی از سالها قبل وعده داده بود که به هر شهروند آلمان شرقی که قدم در خاک آلمان غربی بگذارد، صد مارک «حق مهمان» داده خواهد شد.»

موجود تعیین می کنند، روبرو می شود. چیزی بنام «موازنه طبیعی قیمتها» هرگز اتفاق نمی افتد.

سطح بالای تولید و فرآوردگی در اقتصاد غرب تنها به میزان ناچیزی به نظام شرکتهای خصوصی بستگی دارد. این فرآوردگی به ساختار عام و کلی اداره شرکتهای سرمایه داری بستگی دارد که خود نسبت به اقتصاد مفتضح و ابروباخته کمونیستی در شوروی، به یک ساختار خودکامه نزدیکتر است. اقتصاد غرب به معنی دیکتاتوری بانگها و دیکتاتوری اتحادیه بانگها و دیکتاتوری توافقهای بین بانگهاست و به این ترتیب در برحمتی چیزی از دیکتاتوری دولتی کمونیستی کم ندارد.

اقتصاد غرب همچنین دیکتاتوری شرکتهای غول آسا و اتحادیه بین شرکتهای و توافقهای بین شرکتهاست. این دیکتاتوری در بردارنده قوانین دقیق و موشکافانه دولتی و نظام غیر انتخابی ارگانهای دارای قدرت است که از نظم موجود در این نظام اجتماعی و منافع اربابان آن محافظت می کند. این دیکتاتوری در بردارنده تقسیم و تقسیم مجدد جهان به مناطق نفوذ است. این دیکتاتوری در بردارنده سیاست مبتنی بر اقتصاد و اقتصاد مبتنی بر سیاست است. و تنها در آخرین مرحله در بردارنده رقابت میان نوعی شرکتهای خصوصی «آزاد» در گونه ای بازار «آزاد» است. رقابتی که نقشی ناچیز دارد، اما آنرا بزرگ می نمایند تا از لحاظ ایدئولوژیک توده هارا تحمیل کنند.

یکی از عناصر ایدئولوژی های غرب آن است که جامعه غرب به عنوان نوعی دموکراسی خارج از طبقات، و سرمایه داری به عنوان نوعی سازمان «فنی» برای جریان زندگی تجاری کشور جلوه داده می شوند. در حالی که جامعه غرب، سرمایه داری و دارای همه خصوصیات چنین جامعه ای و از جمله تقسیم طبقاتی و استثمار انسانهاست.

همه مردم جمهوری دمکراتیک آلمان را دمکراتیزه کردند. آلمانی های شرقی تاب و توان از دست دادند و در صفهای میلیونی به سوی آلمان غربی سرازیر شدند تا صد مارکی های بلاعرض خود (یا «حق مهمان») را دریافت کنند.*

حتی در اینجا نیز تحمیل ایدئولوژیک صورت می گیرد. با آنکه ایدئولوژی واحد دولتی، یا اجباری برای فراگیری متون ایدئولوژیک وجود ندارد، اما انسانها در اینجا به شیوه ای بسیار مؤثرتر از شوروی در معرض تحمیل ایدئولوژیک قرار می گیرند. این کار از طریق مجرای بی شماری که با زندگی روزانه چوش خورده اند، یعنی از طریق تلویزیون، ادبیات، کلیسا، سینما، مطبوعات، مد، سرگرمیهای جوانان، و همه ترکیبهای ممکن اینها صورت می گیرد.

عبارت «داشتن شرکت خصوصی» همانند سایر تعاریف موجود در غرب مفهومی مبهم و چند پهلو یافته است. فکرمی کنم که روندی سنجیده و آگاهانه برای ایجاد آشفتگی در مفاهیم، بقصد گمراه کردن مردم جریان دارد. همین وضع در مورد مفهوم بازار و مفاهیم رقابت، پول، دموکراسی و حزب وجود دارد. خانواده ای که تککان کوچک بازمی کند، گرداننده شرکت خصوصیت. یک شرکت غول آسای اتوموبیل، حمل و نقل هوایی یا کامپیوتر با میلیاردها سرمایه نیز شرکتی خصوصیت. یک بانگ که هزاران شرکت بزرگ و میلیونها شرکت کوچک را در کنترل دارد نیز، خصوصیت. جامعه امروز غرب نه مجموعه ای از مالکان خصوصی، بلکه ساختاری با سلسله مراتب و روابط و مناسبات فرماندهی و فرمانبرداریت. اداره شرکتهای خصوصی کوچک در تسلط اعتبارهای بانکیست. این کار از سوی نظام مالیاتی و در اصل بر پایه قوانین موشکافانه ای بدقت تحت نظارت قرار دارد. تأسیس چنین شرکتی با انبوهی از شرایط گوناگون و از جمله شرطهایی که سایر شرکتهای

افشای شبکه گلا دیو

مردم بهت زده و سرخورده از نفوذ قدرت خارجی در فضای سیاسی کشور، از خود می پرسند، امروز چه کسانی هنوز «گلا دیاتور» هستند؟ آیا این افراد «دانش» سیاسی خود را در خدمت مبارزه سیاسی علیه رشد حزب کمونیست در ایتالیا به کار برده اند؟ آیا «طرح سولو» که در سال ۱۹۶۴ توسط ژنرال دولورنزی، رئیس سازمان مخفی ارتش برای بی ثباتی کشور و جلوگیری از به قدرت رسیدن کمونیستها ریخته شده بود در واقع روی دیگر سکه طرح گلا دیو نبود؟ آیا ترور آلدومورو، طراح ائتلاف تاریخی با حزب کمونیست، توسط بویگاد سرخ، به دستور سازمان جاسوسی سیا و طراحی این شبکه مرموز و نفوذ آن در بویگادهای سرخ صورت نگرفته است؟ آیا لیچیو جلی، رهبر سابق فراماسونری در ایتالیا، که نفوذ زیادی در دستگاه دولتی این کشور داشت، در کادر «شبکه گلا دیو» از امریکائی ها کمک مالی دریافت می کرد؟ ریچارد برنک، مأمور سابق یک شبکه جاسوسی در مطبوعات ایتالیا اعلام داشت «لژ P2 (لژ فراماسونری) یک ساختار موازی ناتو بود و سازمان سیا ماهی ۱۰ میلیون دلار برای فعالیت آن می پرداخت». بر اساس نوشته روزنامه های ایتالیائی پشت نام های گلا دیو، سولو و P2 همان فعالیت ها و گاهی همان افراد دیده می شوند.

برای بسیاری از ناظران سیاسی در ایتالیا، کمترین شکی باقی نیست که «گلا دیاتور» ها، تحت کنترل سازمان اطلاعات نظامی، بسیاری از عملیات تروریستی را که بین سالهای ۶۹ تا ۷۴ در ایتالیا انجام گرفته است، رهبری یا تحریک یا سازماندهی کرده اند. در سال ۶۸ با گسترش اعتصابات، حزب کمونیست ایتالیا از نیروی مادی و پشتیبانی توده ای عظیمی برخوردار بود. در چنین اوضاعی احتمال به قدرت رسیدن حزب، جای تردید نمی گذاشت. برای جلوگیری از رشد حزب کمونیست، یکی از «گلا دیاتور» های سابق در مصاحبه ای اعلام داشت: «بر حسب شرایط، ما تروریستهای چپ یا راست افراطی را تحریک یا از عملیاتی منصرف می کردیم. از برپائی اعتصابی حمایت یا به از هم پاشیدگی آن کمک می کردیم. حمله مسلحانه پلیس یا ارتش را سازمان می دادیم». در حقیقت آنچه را آندرنوتی با «افتخار» سازمان مخفی شهروندان مورد اعتماد در چارچوب موافقت با ناتو، برای مقاومت در مقابل نیروی خارجی نام می دهد، هدفی جز مقابله با حزب کمونیست ایتالیا، آن هم با توسل به خشن ترین و وحشیانه ترین نوع آن یعنی توسل به همه نوع تروریسم و با کمک ارگانهای دولتی، نداشت.

اهمیت افشاء این شبکه سری در این نیزهست که وجود این شبکه تنها به کشور ایتالیا ختم نمی شود. آندرنوتی می گوید: «شبکه های مخفی مقاومت در کشورهای بلژیک، هلند و فرانسه نیز سازماندهی شده بودند» و تأکید می کند که در سال ۱۹۵۹، فرانسه از ایتالیا برای شرکت در «کمپته مخفی برنامه ریزی» دعوت کرد. وی ادامه می دهد: «در سال ۱۹۵۶ هنگامی که ایتالیا با امریکا یک موافقتنامه سری در مورد سازماندهی فعالیت های نیروهای مقاومت در دوران پس از اشغال، امضاء کرد به کمپته مخفی کشورهای متفق، که از جمله فرانسه و انگلستان را دربر می گرفت، دعوت شد».

آنچه مسلم است، اعترافات دولت در باره «شبکه گلا دیو» و اکتش های بسیاری به دنبال خواهد داشت و فضای سیاسی ایتالیا را دچار دگر گونی های جدی خواهد نمود و کشورهای دیگر اروپای «آزاد» و دمکرات، نیز دیر یا زود با این رسوائی سیاسی مواجه خواهند شد. اما سؤال مسلمی که باید به آن پاسخ داده شود، این است که در کشوری که مدعی است دمکراسی در آن عمل می کند، چگونه یک قدرت حاکم واقعی سری در درون دولت، برخلاف قانون اساسی و در سایه یک قدرت بیگانه توانست رشد کند؟

اعتراف دولت ایتالیا به وجود یک شبکه اطلاعاتی و نظامی مخفی که با کمک سازمان جاسوسی سیا امریکا و کمک مالی و نظامی ناتو، از چهل سال پیش تا کنون در این کشور استقرار داشت، شوک عظیمی به افکار عمومی و سازمانهای سیاسی کشور وارد کرده است. این اعترافات به دنبال تقاضای برخی از وکلای دادگستری ایتالیا برای روشن شدن ترور های ۲۰ سال اخیر در این کشور و افشای همدستی برخی از سازمانهای دولتی در این عملیات تروریستی و واکنش افکار عمومی، صورت پذیرفت. جولینو آندرنوتی، رئیس دولت ایتالیا، اوائل ماه نوامبر مجبور شد با ارائه یک سند محرمانه به کمیسیون که از طرف مجلس برای رسیدگی به این موضوع تشکیل شده بود، به وجود این سازمان سری اعتراف کند. آندرنوتی در نطقی که برای توضیح این سند در مجلس ایراد کرد، در معرفی این سازمان مخفی گفت: «این شبکه مخفی متشکل از شهروندانی است که با وسواس خاصی انتخاب و برای خرابکاری، تبلیغات و جنگهای چریکی آماده شده اند».

این شبکه اطلاعاتی - نظامی که «گلا دیو» نامگذاری شده بود، می بایست در صورت اشغال کشور توسط نیروهای بیگانه (بخوان شوروی) به مقاومت بپردازد. آندرنوتی در توضیح تاریخچه تأسیس این شبکه مرموز گفت «گلا دیو» در سال ۱۹۵۱ با کمک مالی و نظامی سیا و ناتو پا گرفت. شبکه دارای ارگان رهبری و امکانات لازم برای تمرینات نظامی مخفی بود و به سلاح های متنوع - جاسازی شده در نقاط مختلف کشور - مجهز بود. آندرنوتی افزود که هم اکنون نیز هزاران زن و مرد ایتالیائی در این شبکه به فعالیت مشغولند.

این اعترافات تکان دهنده، از طرف رئیس دولت یک کشور بزرگ صنعتی، که ادعا دارد ساختار سیاسی کشور بر اساس دمکراسی استوار است و به استقلال کشور نیز تاکنون خدشه ای وارد نشده است، هزاران سؤال، در افکار عمومی برانگیخته است. آیا وزیران، تحت فرمان امریکائیها عمل می کردند؟ سازمانهای اطلاعاتی ایتالیا شریک جرم تروریست های محلی بودند؟ مزدورانی از طرف دولت برای انجام عملیات تروریستی و انفجار قطارها اجیر شده بودند؟ عملیات تروریستی ۲۰ سال اخیر که هیچ وقت هویت عاملان آنها مشخص نگردید، به دستور سازمان سیا و به دست «شبکه گلا دیو» انجام گرفته است؟ بی ثباتی نظام سیاسی ۲۰ سال اخیر ایتالیا معلول خواست ناتو برای تضمین حضور تنها یک حزب سیاسی مشخص در حکومت بود؟ ... اینها تنها نمونه هایی از ده ها سؤالی است که این روزها افکار عمومی از ورای جراید از خود می کند.

به استثناء حزب دمکرات مسیحی که رهبران طراز اول آن از جمله آندرنوتی رئیس دولت کنونی (که در سالهای ۶۶ تا ۶۹ سمت معاونت وزارت دفاع را داشت و از سال ۷۴ تقریباً در تمام دولتها شرکت داشت) که معتقد است «به قدر کافی مؤثر اعتماد بوده تا از این شبکه مطلع باشد»، احزاب سیاسی دیگر در ایتالیا از وجود چنین شبکه ای اظهار بی اطلاعی نمودند. برونو کراکسی رهبر حزب سوسیالیست ایتالیا که بین سالهای ۸۲ تا ۸۷ رئیس دولت این کشور بود، در پاسخ به این سؤال که آیا وی از این شبکه اطلاع داشته؟ اظهار داشت: «هیچ کس وی را از وجود این شبکه که زائیده دوران تشنج فزائی و جنگ افروزی است آگاه نکرده بود. آشیل اوکتو، رهبر حزب کمونیست ایتالیا نیز در این مورد گفت: «افشا گری ها در مورد «شبکه گلا دیو» وجود یک مرکز قدرت سری و مرموز را که در قلب سیستم سیاسی کشور لانه کرده و به مدت چند دهه در خارج از قانون اساسی کشور عمل کرده است، نشان می دهد». او اضافه کرد: «این ساختار مخفی به نام به اصطلاح دفاع از کشور در مقابل بیگانه، هدفی جز سرکوب دشمن داخلی خود یعنی حزب کمونیست نداشت».

باروت بر فراز چاههای نفت

ماچراچویی صدام حسین در اشغال کویت سراسر خلیج فارس را با بحران خطرناکی روبرو کرده است. اصرار صدام در ادامه اشغال کویت و سوسختی دولت امریکا در اخراج او - حتی به قیمت یک جنگ تمام عیار خونین - امکان یک راه حل عاقلانه و صلح آمیز را به حداقل رسانده است. مقاصد چاه

طلبانه و قدرت جویانه صدام حسین او را به هر جنون و جنایتی قادر می سازد. او حاضر است به خاطر بستنایی به ذخایر نفتی کویت و کسب مواضع استراتژیک در خلیج فارس همه مردم عراق را قربانی کند. از جانب دیگر هیئت حاکمه امریکا آماده نیست از یکی از مناطق نفوذ خود صرف نظر کند. شیوخ و امرای بست نشانده عرب از سوئی و کنسرنهای مالی و نظامی امریکا از سوی دیگر از «ژاندارم جهانی» انتظار دارند که به نام «صلح و دمکراسی» اقدامات مقتضی را به عمل آورد. بدین ترتیب در مدت کوتاهی بیش از دویست هزار سرباز امریکایی با حمایت واحدهای نظامی انگلیسی و فرانسوی در منطقه مستقر شده اند.

شرایط اقتصادی وخیم امریکا و موضع ضعیف چرخ بوش در کنگره بر حساسیت مسأله افزوده است. اقتصاد امریکا به بحران بی سابقه ای پا گذاشته است، فقر و محرومیت در امریکا ابعاد هولناکی پیدا کرده است. بوش مایل است با کسب پیروزیهای سیاسی و نظامی بر فلاکتهای اجتماعی و اقتصاد سرپوش بگذارد.

در اواخر نوامبر پنج عضو دائمی شورای امنیت رسماً به عراق التیماutom دادند که در صورتیکه تا پانزدهم ژانویه خاک کویت را تخلیه نکند، باید منتظر حمله مستقیم نظامی باشد. نیروهای امریکایی مانورهای تدارکاتی اولیه و عملیات آزمایشی را شروع کرده اند و چرخ بوش به امریکائیها اطمینان داد که «جنگ خلیج» به اندازه جنگ ویتنام طول نخواهد کشید و به پیروزی سریع امریکا منجر خواهد شد. کارشناسان پنتاگون حتی ابعاد جنگ آینده و شرایط و میزان قربانیان آن را تعیین نمودند. در گزارشی که در نیمه نوامبر در مطبوعات امریکا انتشار یافت در کمال خونسردی اعلام شد که جنگ سه ماه طول می کشد، ۶۵ هزار قربانی می گیرد و در پایان آن دولت عراق سقوط می کند و شخص دیگری بجای صدام حسین می نشیند. با توجه به حجم عظیم مواد منفجره و گازهای شیمیایی که در انبارهای منطقه گردآمده و وسعت نیروها و جمعیت های در گیر در برخوردها به سادگی می توان به عوامفریبانه بودن این ارقام پی برد.

از سوی دیگر صدام حسین با «افتخار» اعلام داشت که آماده مقابله با تجاوزگران امریکایی است و حاضر است بخاطر حفظ «حیثیت و کیان امت عرب» همه مردم عراق را به مسلخ بفرستد!

بحران خلیج فارس نگرانی همه مردم دنیا را بر انگیزخته است. افکار عمومی جهان به جنگ کثیفی که جز منافع سودجویانه و آزمندانگیزه ای ندارد، با نفرت می نگرد. همه آگاهند که این «جلاد بغداد» توسط همین «دولتهای آزاد» به وحشتناکترین سلاحهای مخرب و شیمیایی مسلح شده است. به گزارش آخرین شماره مجله «اشپیکل» شرکت های آلمانی هنوز هم به همکاری با رژیم بغداد ادامه میدهند.

آخرین نظرخواهی ها نشان می دهد که اکثریت مردم امریکا حاضر نیستند خون جوانان خود را با نفت معاوضه کنند. شوروی و بیشتر دولتهای غربی از امریکا خواسته اند که تلاشهای خود را در جهت حل صلح آمیز بحران به کار اندازد. به خاطر همین فشارها بود که پس از انتشار قطعنامه اخیر شورای امنیت، چرخ بوش به عراق پیشنهاد مذاکرات

مستقیم داد. صدام حسین دو روز بعد این پیشنهاد را پذیرفت مشروط بر آنکه حل مسأله فلسطین به عنوان یک موضوع اساسی در دستور کار مذاکرات گنجانده شود.

صدام حسین از نقطه ضعف دیپلماسی امریکا به خوبی آگاه است و می داند که با استفاده از آن می تواند توده های عرب را به سوی خود جلب کند. بحران خلیج فارس، عروج ناگهانی صدام در منطقه و حمایت بخش وسیعی از اعراب از او باید زمامداران و مردم امریکا را به فکر وادارد: آیا تصادفی است که هر شیادی که در این منطقه از «احیای امت عرب» و «نجات فلسطین» سخن بگوید یک شبه به «قهرمان امت عرب» تبدیل می شود؟ آیا بی دلیل است که هر ماچراچویی فاسدی به اتکای شعارهای ضد امریکایی می تواند از پشتیبانی توده های مردم مطمئن باشد؟ بحران خلیج فارس به خوبی نشان داد که دیپلماسی امریکا در خاورمیانه تا چه حد ضد مردمی، قلدرانه و غیر عادلانه بوده است. این دیپلماسی دیگر نه تنها هیچ کاربردی ندارد بلکه مدافعانش را به زبونی و بیچارگی هم دچار می کند، که نمونه روشن آن را می توان در فلاکت شاه حسین اردنی دید.

ژست تازه صدام و تشبث او به مسئله فلسطین آشکار ساخت که زخم التیام نیافته دیرین از جای دیگر سر باز کرده است. بر خلاف تصور دیپلماتهای امریکایی زمان قادر نیست حق غصب شده خلق فلسطین را به فراموشی بسپارد؛ فریاد مظلومیت این خلق قادر است هر درگیری کوچک منطقه ای را به بحران گسترده انفجارآمیزی بدل سازد.

در شرایطی که تفاهم بین المللی امکان حل مسألت آمیز بحران خلیج فارس را افزایش داده است، امید است که دنیای غرب با درس گیری از این واقعه با دید واقعبینانه تری به مسأله فلسطین بنگرد و این تفاهم همچنین در این مورد نیز بکار گرفته شود.



عشوه گریهای فریب انگیز يك بانوی پير

نوشته - ژیلبر واسرمن

چه شده است که بسیاری از احزاب چپ این چنین به سوی انترناسیونال سوسیالیست جذب شده اند؟ حزب کمونیست ایتالیا، در اهداف خود، پیوستن به این نهاد را در اولویت قرار داده و آشیله اوچیتو آن را نیروی کریزناپذیری می داند. در کشورهای اروپای شرقی، احزاب سابق کمونیست که از امروز به فردا به احزاب سوسیال دمکرات تبدیل شدند، برای پذیرفته شدن در انترناسیونال سوسیالیست با احزاب سابقاً مخفی سوسیالیست یا تشکل های نوین همین خانواده فکری به رقابت برخاسته اند. حتی جبهه ساندینیست نیکاراگوئه هم چشم به این سوداورد. به یاد بیاریم که در اواخر دهه ۶۰، انترناسیونال سوسیالیست چیزی جز یک کلوب متشکل از کهنه سیاستمداران اروپائی نبود که نفوذ بین المللی چندانی نداشت.

درواقع، در اواسط دهه هفتاد بود که با انتخاب ویلی برانت به ریاست آن و با امکانات مالی حزب سوسیال دمکرات آلمان فدرال، انترناسیونال سوسیالیست تجدید حیات کرد، از ساختارهای نوینی برخوردار شد و نفوذ خود را در سطح جهانی گسترش داد. علل این تجدید حیات چه بود؟ رهبران سوسیال دمکراسی نیتشان را پنهان نمی کردند. در واقع قصدشان این بود که در آن دوره از اوجگیری مبارزات ضد امپریالیستی (زیویدادهای انقلابی در پرتقال و گذار از رژیم فرانکو به دمکراسی در اسپانیا) راه دیگری سوی انقلاب های سوسیالیستی عرضه کنند و به آن اعتبار بخشند.

در آن دوره همچنین استدلال ساده و ساده انگارانه جا افتاد مبنی بر این که از یک سواحزاب سوسیال دمکرات کشورهای شمال اروپا وجود دارند که مانند حزب سوسیال دمکرات آلمان مارکسیسم و هدف نیل به سوسیالیسم را و انهاد اند و از سوی دیگر احزاب سوسیالیست کشورهای جنوب اروپا مانند فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، یونان و پرتقال هستند که به خاطر وجود احزاب کمونیستی کم و بیش نیرومند، می توان آنها را به سوی گزینش سیاستهای مترقی سوق داد. این دید مدتها پابرجا ماند تا اینکه در دهه ۸۰، واقعیت ها نشان دادند که این تقسیم بندی پایه و اساس چندانی ندارد. اگر دهه ۸۰ را به دو دوره قبل و بعد از گورباچف

تقسیم کنیم، در دوره نخست، ابتدا داده ها سیاسی وارونه شدند به این معنی که احزاب سوسیالیست کشورهای جنوب اروپا از ستاوردهای اجتماعی گذشته فعالانه شرکت یاب به قدرت رسیدند (فرانسه، اسپانیا، یونان) کند. در حالیکه احزاب سوسیال دمکرات کشورهای شمال اروپا قدرت را از دست دادند (آلمان فدرال، انگلستان) یا در شرایط تناوب در حکومت قرار گرفتند (کشورهای اسکاندیناوی).

در این میان نخستین وجه تفارق بر سر مسائل مربوط به صلح و مسابقه تسلیحاتی بروز کرد چرا که در نیمه این دهه تنش ها بر سر مسئله موشکها بالا گرفت. احزاب سوسیالیست کشورهای جنوب اروپا به طور عمده مواضع آمریکارا اختیار کردند در حالیکه احزاب سوسیال دمکرات کشورهای شمال اروپا به طور گسترده به مواضع صلح جویانه نزدیک بودند و در راستای سیاست نزدیکی به شرق که ده سال پیش از آن به وسیله ویلی برانت طراحی شده بود، چنین استدلال می کردند که وقتی گفتگو، تبادل نظر و نزدیکی جایگزین تنش گردد، احتمال تحول در شرق وجود دارد. بدین ترتیب هنگامیکه در نیمه دوم دهه پرسترویکا ظاهر شد این نیروهای سیاسی آمادگی بهتری داشتند و این امر به همان نسبت قدرت نفوذشان را بر خلق های کشورهای شرق اروپا در زمان فروپاشی نظام های به جای مانده از دوران استالینیزم افزایش داد.

وجه تفارق دیگر در مورد سیاستهای اجتماعی و به ویژه توجه به جنبش های اجتماعی نوین پدیدار شد. احزاب سوسیالیست فرانسه و اسپانیا گذار خود را از فرهنگ اپوزیسیون به فرهنگ دولتمدارانه اعلام کردند و منظورشان این بود که اولویت را به اداره جامعه اختصاص داده اند و به جز مسائل حاشیه ای در پی تغییر و تبدیل آن نیستند. در همان زمان، حزب سوسیال دمکرات آلمان غربی (در رقابت با جریان سبزها) و سایر احزاب سوسیال دمکرات، از نزدیک به مبارزات برای محیط زیست و جنبش های فمینیستی توجه کردند و برای آن اهمیت قائل شدند. حزب سوسیال دمکرات آلمان همچنین، از طریق سندیکاها، در مبارزات برای کاهش ساعات کار فعالانه شرکت داشت. در مجموع (به جز مورد انگلستان) سوسیال دمکراسی کشورهای اروپای

پاپره گیری از تشکل های نیرومند سوسیالیست توانست علیرغم بحران؛ در دفاع از ستاوردهای اجتماعی گذشته فعالانه شرکت کند. از آنچه گفته شد چنین می توان نتیجه گرفت که انترناسیونال سوسیالیست و عمده نیروهای تشکیل دهنده آن رابه عنوان خصم یا تجلی ریاکارانه اردوگاه دیگر دانستن نادرست است. اما اذعان خالصانه به اعتبار و شایستگی های يك متحد محتمل و ضروری يك چیز است و خواستار ادغام آن شدن به بهای از دست دادن هویت خود چیز دیگر. با فروپاشی آنچه که از جنبش کمونیستی جهانی باقی مانده بود در ماه های اخیر، نیروی جاذبه انترناسیونال سوسیالیست به همان نسبت روبه تزاید نهاده اما از سوی دیگر پیوستن به این نهاد آیا به این معنی نیست که ابتدا به ساکن پیدایش جریانهای نوین را که خواهان تغییرات در جوامع باشند، نفی کنیم؟

با فروپاشی سوسیالیسم «واقعا موجود»، شاید در برخی کشورها و به ویژه در کشورهای شرق اروپا، نیروهای چپ موجود خود را تنها به سوسیال دمکراسی نزدیک بدانند. این امر راباید به عنوان يك واقعیت پذیرفت اما هیچگونه استبدادی وجود ندارد که در همه کشورها این چنین باشد و در طول زمان جریانهای سوسیال دمکراسی به منصف ظهور نرسند. حزب کمونیست ایتالیا معتقد است که در آخرین کنگره خود انتخاب واقعینانته ای کرده است و در صورتی که به عضویت در انترناسیونال سوسیالیست پذیرفته شود، می تواند در گزینش های آن وزنی داشته باشد و نیروهای مترقی را در داخل این نهاد تقویت کند. این انتخاب به جای خود قابل احترام است اما به بحث درباره تهیه طرح های مشترک میان نیروهای سوسیال دمکرات، و ارگان کمونیسم و جریان هوادار محیط زیست خاتمه نمی دهد. دستیابی به این هدف دشوارتر ولی از نظر کیفی برتر از ادغام ساده در انترناسیونال سوسیالیست است. بی شک، در حال حاضر، انترناسیونال سوسیالیست تنها ساختار موجود جهت همکاری نیروهای چپ است اما در برگیرنده تمامی حساسیت های چپ نیست و پاسخ قانع کننده ای برای بسیاری از مسائل عمده دوران کنونی ندارد.



یانیس ریتسوس - ۱۹۸۷ در آتن

یانیس ریتسوس، شاعر بزرگ یونان درگذشت

ریتسوس : من دنیا را می نویسم

او گفت: من شعر، عشق و مرگ را باور دارم
و بدین خاطر است که بیماری را نیز باور می کنم.
من يك شعر می نویسم
من دنیا را می نویسم
پس هستم.
دنیا وجود دارد.
از نوك انگشتان کوچک
يك رودخانه جاری است...

ریتسوس - پازداشتگاه کارلوواسی، ۱۹۶۹

قلب تپنده یونان، که لویی آراگون او را بزرگترین شاعر زنده دنیا می دانست، دیگر زنده نیست. اینک برای تحمل کردن دنیای بدون او، به شعر او سخت نیازمندیم. شعری که ناب ترین رهاورد يك زندگی سراسر رنج و پیکار بود.

سرگذشت و آثار ریتسوس، باسروشست یونان گره خورده است. بیان زندگی او بدون مرور تاریخ معاصر میهنش ناممکن، شعر او بدون این تاریخ تصور ناپذیر است.

ریتسوس در اول مه سال ۱۹۰۹ در خانواده ای مرفه و ثروتمند به دنیا آمد. از همان کودکی، علیرغم مرزهای سفید طبقاتی به میان توده مردم رفت و با آنها پیوند خورد. به مردم فقیر و ساده عشق می ورزید، نیروی سازندگی و خلاقیت آنها را می ستود و آنها را - دانشمندان و متفکرین - بلکه همین توده محروم و لگدمال شده را حاملین اصلی میراث فرهنگی دیرینه میهنش می دانست. نزدیکی او به دهقانان، شبانان و ماهیگیران زادگاهش او را با زبان زنده و رنگین توده آشنا کرد که بعدها در نوآوریهای شعری او در عرصه زبان و ابداع اوزان جدید بازتاب یافت.

خود او از تولدش روایت طغز آمیز دیگری دارد:

تاریخ احتمالی تولد من:

سال ۹۰۲ قبل از تولد مسیح یا بعد از آن است.

من تاریخ ابوار گذشته و آینده را

در مدرسه معاصر مبارزه تحصیل کردم.

حرفه ام: کلمات است و پازهم کلمات...

مقامات مسئول در سالهای اخیر

تاریخ تولد رسمی و بسیار نامرتبم را

اعلام کرده اند: ۱۹۰۹.

چاره ای ندارم جز آنکه قبولش کنم.

فقط این را می دانم که يك بار در سال ۲۹۰۹

روی نیمکتی نشستم تا سیگاری بود کنم...

از محل تولدم اما اطلاع دقیقی دارم: اگرامینوا.

در سال تولد ریتسوس - ۱۹۰۹ - انقلاب بورژوازی یونان در گرفت که طبقه ملاکان - از جمله خانواده اشرافی ریتسوس - را به کام و رشکستگی و فقر کامل کشاند. به دنبال سوانح درباری که برخاسته از گذشت، ریتسوس، مادر و يك برادرش را از دست داد و خود او به بیماری ریوی دچار شد که در سراسر عمر گریبانگیرش بود.

در هجده سالگی در يك آسایشگاه دولتی که به بیماران فقیر و بی بضاعت اختصاص داشت بستری گشت و همانجا با کمونیست ها و مبارزینی آشنا شد که بخاطر رنجهای زندان و تبعید سلامتی خود را از دست داده بودند. پس از مرخصی از آسایشگاه بی درنگ به عضویت حزب کمونیست درآمد و نخستین کتاب شعروش را منتشر کرد: «خانه کهنه». از آن پس زندگی خود را وقف شعر سرایی و هنر نمایی در صحنه ها کرد و با مبارزات انقلابی مردم میهنش پیمانی استوار و خلل ناپذیر بست.

در سال ۱۹۳۵ ژنرالهای ارتش، نظام سلطنتی را به یونان برگرداندند. گئورگ دوم از تبعید گاهش به میهن برگشت و پرتخت سلطنت نشست. او قول داده بود که به قانون اساسی احترام بگذارد و انتخابات آزاد برگزار کند. اما روز به روز بر جنبش آزادیخواهان و حق طلبانه مردم فشار و تضییقات بیشتری وارد آورد. در ۹ مه ۱۹۳۶ اعتصاب کارگران توتون سازی - که از جانب کمونیستها سازمان یافته بود - با خشونت سرکوب شد. پلیس تظاهرات مردم را به خون کشید: سی نفر کشته و صدها نفر مجروح شدند. در روزنامه های آتن عکس مادر گریانی چاپ شد که بر سر نعش پسرش مویه می کرد. ریتسوس به تاتر از این عکس مرثیه سوزناک و تکان دهنده ای سرود که ماتم سرایی مادر را بازگو می کرد. مرثیه «اپیتافیوس» در تیراژ وسیعی منتشر شد نام ریتسوس را بر زبانها انداخت. دیکتاتوری نظامی که با حمایت پادشاه و به دست فرماندهان فاشیست ارتش - به سرکردگی ژنرال متاکراس - برپا شده بود، مصمم بود که به «خطر کمونیسم» پایان دهد. تمقیب و کشتار آزادیخواهان شروع شد. مرثیه اپیتاف ممنوع گردید و نسخه های آن سوزانده شد. با استقرار دیکتاتوری نظامی سال ۱۹۳۶ تحول دمکراتیک جامعه یونان متوقف شد. با این کودتا نزدیک چهل سال آشوب و فشار و اختناق بر کشور سایه انداخت.

شعر بسیجنده ریتسوس که بزور سرنیزه نظامیان از جامعه تبعید شده بود، بیش از بیست سال بعد در زمان حکومت دیکتاتوری کارامانلیس با موسیقی میکس تئودوراکیس به میان مردم برگشت و خشم انقلابی را تا دور افتاده ترین قصبات یونان گسترش داد. این بار این شعر تنها نوحه سرایی يك مادر عزادار نبود، ضجه يك ملت بود که دشمنان و جلادان خود را به محاکمه می کشید.

منظومه اپیتافیوس با این ابیات شروع می شود:

پسرم، ای گوشت گوشت و قلب قلبم
ای پرنده حیات محقرم، شکوفه تنهایی ام.
جوانم کجا پرید؟ به کجا رفت؟ مرا کجا گذاشت؟
حالا این قفس بی پرنده است و در چشمه يك قطره آب نیست.
پرنده کوچکم، که در بستهای خالی ات برایم آب می آوردی
چطور ناله ها و لرزه هایم را نمی بینی؟ ...

در همین خیابان گیسوهای سفیدم را باز می‌کنم
و با آن لاله پژمرده صورتت را می‌پوشانم...

ریتسوس درباره این منظومه گفته است: «این پیروزی با وجود فشار درد و اشک، بازم خوبی را می‌شناسد و زیبایی را ارج می‌گذارد. به همین خاطر نوع این مادر گاهی به یک ترانه عاشقانه نزدیک می‌شود. او پسرش را مثل یک معشوق ستایش می‌کند... همه لحظات سرنوشتی تاریخ معاصر یونان در لحظه ماتم سرایی این مادر متمرکز شده است: این شعر دیگر اثر من نبود، بلکه اثر خود مردم یونان بود.»

ریتسوس در سال ۱۹۲۷ کتاب شعر «ترانه ای برای خواهرم» را انتشار داد که موفقیت ادبی بزرگی برایش به همراه آورد. ادبای بزرگ یونان - که با دیدگاههای سیاسی ریتسوس میانه ای نداشتند - در برابر این شاعر جسور و جوان سرتعظیم فرود آوردند.

در سال ۱۹۴۱ ارتش آلمان نازی، یونان را به اشغال درآورد. ریتسوس به ارتش آزادیبخش که توسط نیروهای مترقی و دمکرات تشکیل شده بود پیوست. ارتش آزادیبخش، میهن را از چنگ نازیها نجات داد و رؤیای «یونان دیگر» چند صباحی زنده شد. اما همدستان سابق نازیها زیر چتر حمایت ارتش انگلیس به پیکار با آزادیخواهان ادامه دادند. در سراسر یونان چنگ داخلی درگرفت. نیروی هوایی انگلیس همه محلات آتن را بیرحمانه بمباران کرد. در همین حمله بسیاری از دستنوشته‌های ریتسوس نابود شد. هزاران نفر از پارتیزانهای سابق - بوستان و همزمان ریتسوس - در محلات شهر یا در زیر شکنجه به قتل رسیدند. او در تبعید گاهش شعر «محلله های دنیا» را سرود و فریاد خشم و نفرت خود را به گوش دنیا رساند. ریتسوس درباره چنگ داخلی که به نام دفاع از آزادی و دمکراسی بهترین فرزندان خلق را به خاک و خون کشید می‌گوید: «آزادی از چنگال فاشیسم در درجه اول حاصل مقاومت فداکاران نیروهای چپ بود. اما بعد انگلیس ها و امریکائیا آمدند تا دولت نست نشانده خود را بر سر کار بیاورند... یونان برای بار دوم اشغال شد تا به نست نیروهای چپگرا نیفتد. چنگ داخلی چیزی نبود مگر مقاومت ضروری در برابر این اشغال جدید.»

به کمک پرل امریکا و ارتش انگلیس حکومت پویشالی تازه ای مستقر شد که اولین وظیفه اش شکار روشنفکران و هنرمندان مترقی بود. بیش از پنجاه هزار نفر برای «بازآموزی» و «تجدید تربیت» به جزایر مخوف و پرت افتاده تبعید شدند: ماکرونیسوس، خاروس، لروس، لیمنوس... از این جزایر متروک و جهنمی کمتر صدایی به گوش کسی می‌رسید و کمتر کسی جان سالم به درمی‌برد. مارهای جزایر و موشهای تیز دندان تنها همدان زندانیان بودند. ریتسوس در شعرهای «خاطرات تبعید» و «یونانیت» توصیف چناندار و رعشه آوری از این تبعیدگاهها ارائه داده است.

در این سیاهچالها زندانیان سیاسی روزی پانزده ساعت کار اجباری طاقت فرسا را با بدترین شکنجه های حیوانی تحمل می‌کردند. خواندن و نوشتن و نقاشی کردن دشمن بود: «من مجبور بودم روی ورقپاره هایی که گیرمی آوردم آنقدر ریز بنویسم که بعداً به کمک ذره بین باید خوانده و بازنویسی می‌شدند. این شعرها را زیر خاک دفن می‌کردیم، تا بعد بجای امنی منتقل شوند؛ و از همان زیر خاک به من و رفقایم نیرو و توان مقاومت می‌دادند. درباره همین شعرهاست که گفته است:

ما نه زاده ی خدایان، بلکه فرزندان آدمهای فانی هستیم

نه با آموزش، بلکه به اراده خودمان،

با سرسختی و اندیشه و اندوه

به اینجا رسیدیم...

اگر یک روز شعرهای ما را ناشیانه یافتید

یادتان باشد که ما این شعرها را

در زیر نگاه نگهبانان

و با سرنیزه ای در پهلو مان نوشته ایم.

آنها به ویرایش نیاز ندارند

آنها را با همین برهنگی شان بپذیرید...

ریتسوس با وجود ضعف و بیماری جسمانی، جزیره به جزیره، زندانها و تبعیدگاهها را تاب آورد و - برخلاف انتظار همگان - زنده ماند. دفاع کرده است.

خود او می‌گوید:

«من بدترین دردهای جسمانی را با بدن خودم حس کردم و با ترس هول انگیز و خرد کننده آشنا شدم. اما این را هم یادگرفتم که با مبارزه عمیق درونی بر درد و ترسم چیره شوم. وقتی که به من می‌گفتند: تو اینجا می‌میری، تو و امثال تو مسئول گمراهی این زندانیان هستید، شما را بدتر از همه شکنجه می‌کنیم! به خودم می‌گفتم: من موجبی برای پشیمان شدن ندارم، باید جوابشان را با شعرم بدهم. به من می‌گفتند: تو از اینجا بیرون نمیروی. استخوانهایت همین جا می‌پوسند! درمن هیچ اثری از قهرمانی نبود. من آدم حساس و ضعیف و رنجوری بودم و هیچ نشانی از قهرمانی نداشتم. اما تهدید آنها مرا وامی داشت چنان مقاومتی بکنم که برای آن اصلاً آمادگی نداشتم. اگر کشته می‌شدم، احتمالاً بهترین شعر زندگی ام را می‌سرودم»

ریتسوس در یازدها دستگاههای وسیله بیان دیگری پیدا کرد: نقاشی، با تنها وسیله ای که در اختیار داشت: سنگ. در فرمهای عاشقانه و تغزلی این تابلوهای محزون و جذاب و «بی آزار» هیچ نشانی از واقعیات تلخ زندانیان نیست، آنها از راه دیگری به چنگ دیکتاتوری و اختناق می‌روند. آنها زیبایی انسانی و طبیعی را در برابر خشونت بهیمی و تحمیلی قرار می‌دهند. ریتسوس در سال ۱۹۵۲ از زندان آزاد شد و به نشر تدریجی آثار دوران تبعیدش پرداخت. با شعر «سونات مهتاب» در سراسر جهان به عنوان شاعری بزرگ شناخته شد.

در سال ۱۹۶۷ باز تانگها در خیابانهای آتن رژه رفتند تا دیکتاتوری نظامی دیگری را مستقر کنند. اشعار او دوباره ممنوع شد و خودش به جزایر خارائین و بی ترحم اعزام گشت. در طول سالهای تسلط ژنرالها شعر «یونانیت» او به همراه موسیقی تئودوراکیس سرود مقاومت مردم یونان بود.

ریتسوس هفت سال دیگر با حربه شعر با دیکتاتورها جنگید. شعر او رنج و شکست را نه باشکوه و گلایه بلکه باخشم و اعتراض منعکس می‌کند. هیچ شاعری با این قدرت، نکوداچیان و دیکتاتورها و زورگویان را تحقیر نکرده و هیچ شعری تا این حد خشم و غضب آنها را برنیتنگیخته است. نظامیان دهها مأمور را اجیر کرده بودند تا نگذارند این شاعر افسرده و رنجور نست به قلم ببرد.

شعر ریتسوس عمیقاً یونانی است و در رگ و پی مردم یونان و فرهنگشان ریشه دارد: از سیما های اساطیری تا جلوه های زندگی روزمره و حوادث تاریخ معاصر. اما این شعر در عین حال بی نهایت انسانی و جهانی است، با دو چانمایه اصلی: آزادی و زیبایی. ریتسوس در یکی از مصاحبه هایش به خود می‌بالد که شعرش با سهولت و روانی به همه زبانها قابل ترجمه است، و عملاً به حدود سی زبان برگردانده شده است.

از ریتسوس دو کتاب شعر به فارسی ترجمه شده که متأسفانه ماهیچیک رادریسترس نداشتیم و به ناچار به ترجمه های فرانسوی و آلمانی اشاره کردیم. ریتسوس شاعر بسیار پرکاری بود و گنجینه عظیمی از خود به جا گذاشته است. ما به دلیل کمبود جا چاره ای جز آن نداریم که تنها بریده هایی از چند شعر معروف او را نقل کنیم.

ریتسوس سالها نامزد جایزه ادبی نوبل بود و بالاخره آن را دریافت نکرد. در همین مدت دو شاعر دیگر یونانی برنده این جایزه شناخته شدند. یک منتقد نست راستی آلمانی در یکی از روزنامه ها نوشته است: «ریتسوس برای این جایزه از هر کسی شایسته تر بود، اما او یک عیب داشت: کمونیست بود. هر چند که حتی همه غیر کمونیست ها او را بهترین شاعر یونان می‌دانند»

پیش از پایان این مختصر و نقل چند نمونه از اشعار ریتسوس - که هدف اصلی این نوشته بود - یادآوری این نکته ضروری است که شاعر سترگ یونان دوستدار صدیق مردم و فرهنگ میهن ما بود. او بارها چه در زمان دیکتاتوری شاه و چه در زمان اخلاف مسلمانش علیه استبداد و اختناق در ایران فریاد اعتراض برداشته و از مبارزین و آزادیخواهان ایران دفاع کرده است.

چند شعر از یانیس ریتسوس

یونانیت

-درستایش پارتیزانها

ترجمه: امین

نامه به ژولیو کوری

ما درجیب هایمان عکسهای کهنه ای ازبهار نگه داشته ایم
-مدام زرد می شوند این عکسها-چوری که دیگرشناخته نمی شوند.
آیا این باغ مابود؟ چه شکلی بود؟
یک دهانی که میگوید: «دوستت دارم» چه حالتی دارد؟
وقتی دو بست پتویی را روی کسی می کشند، چه شکلی دارند؟
وقتی آدم با پیراهن تمیز شسته ی لبخندش می خوابد، چگونه است...
آنجا پر از سنگ بود.
فقط سنگهایی با دندانهای نوك تیز
فقط صداهایی سخت تر از سنگ
وچکمه هایی که روی سنگ کوبیده می شدند.
این سنگها را ما روی دوشمان می کشیدیم
این سنگها را ما پاناختهامان می خلیدیم
گمان نمی کنم که آسمان بود-نه، آسمانی درکار نبود.
فقط سنگ، سنگ، سنگ
اما روی همین سنگها هرشب مخفیانه
گوشها را به زخمهامان می چسباندیم
وخریبان صلح و آزادی را می شنیدیم...

(۱۹۵۰)

دیگ ته سوخته

سرخي این دیوارها می تواند مال خون باشد
-در روزگار ما هر سرخی ای از خون است-
شاید هم قرمزی غروب بر دیوار روبرو افتاده است...
در این ساعات تو دست رفیقت را می فشاری
سکوتی سایه می اندازد اثباتش از درختان
سیگار روشنی دهان به دهان می گیرد
مثل چراغی که زوایای جنگل را می کاود
ما رگی را که به قلب بهار می رسد پیدا می کنیم. لبخند می زنیم...
این روزها باد مارا دنبال می کند
سیم خاردار هر نگاهی را محاصره کرده است
سیم خاردار دور قلب ما
سیم خاردار برگرد امید. امسال خیلی سرد است.
نزدیکتر. نزدیکتر. گرداگرد تو فرستگها آب است.
آنها در جیبهای پالتو های کهنه شان
بخاری های کوچکی دارند تا بچه ها را گرم کنند.
روی نیمکت می نشینند و از فرط باران و راه دراز بخار بیرون می دهند.
نفس آنها دود قطاری است که از نورها می گذرد، خیلی دورها.
آنها گفتگو می کنند
و در لوزان اتاق مثل مادری است که دستها را به سینه می گذارد
وگوش می ایستد...
هر کلمه ای يك گیلان شراب است
يك قرص نان سیاه است
يك درخت درکنار صخره
يك پنجره رو به آفتاب.
خطوط انگشتانیشان تنها در انگشت نگاری زندان نگهداری نمی شود.
در آرشیو تاریخ هم محفوظ است.
خطوط انگشتانیشان راه آهن تنگی است
که به سری آینده کشیده می شود.
و قلب من، رفقا، چیزی نیست مگر
دیگ گلی ته سوخته ای که هنوز يك کسی به کار می آید...

(۱۹۴۹)

این درختها به آسمان کوچک قانع نیستند
این سنگها گامهای غریبه را تحمل نمی کنند
این صورتها فقط به خورشید تسلیم می شوند،
این قلبها فقط حق را می پذیرند.
این حوالی مثل سکوت سخت است
سنگهای سوخته اش را برسینه می فشارد
درختان یتیمش را به نور می فشارد
و دندانهایش را به یکدیگر می فشارد. آب نیست. هیچ چیز مگر نور.
حتی راه درنور راهش را کم می کند وسایه پرچین از آهن است...
آنها چشمانشان از بیخوابی قرمز است
بین دواپروشان گودی افتاده
مثل يك سرو درمیان دوکوه درهنگام غروب آفتاب
دستشان به تفنگ چسبیده
تفنگشان امتداد دست آنهاست
و دستشان امتداد روحشان.
بر لبانشان خشم دارند
و در عمق، در ژرفا ژرف چشمشان، رنج

مثل ستاره ای در معدن نمک.

اگر دستشان را مشت کنند، خورشید را برای همیشه به زمین می بخشند
اگر لبخند بزنند پرستوی کوچکی از جعد ریششان پرواز می کند
اگر بخوابند، دوازده ستاره از جیبهای خالیشان بیرون می ریزد.
اگر بمیرند، زندگی تنها با طبلها و پرچمها پیش میرود...
از سوراخهای پالتوهای ژنده شان مرگ داخل و خارج می شود،
زبانشان به سختی میوه ی سرو است...
دیگر نان ندارند دیگر گلوله ندارند
حالا توپ هایشان را فقط با قلبشان آتش می کنند.
چشمانشان بر روی قله ها
يك پرچم مقتدر، يك آتش سرخ و مقتدر را
مشتعل می کند.
و هر صبح هزاران کبوتر از دستهایشان پرواز می کنند.
به سوی چهار دروازه افق...
آنها درخت به درخت، سنگ به سنگ، دنیا را زیر پا گذاشتند
روی بالشهای خار خوابیدند،
زندگی را مثل يك رودخانه در دو بست خشکیده شان حمل کردند.
با هر گام تکه ای از آسمان را کردند تا به دیگرانش ببخشند.
روی قله ها مثل درختان سوخته، خشک می شوند
و وقتی در میدان دهکده، می رقصیدند، دیوار خانه ها می لرزید
ولیوانهای شیشه ای در تاقچه ها مثل زنگ ناقوس به هم می خورد...
پس چرا دروازه های تاکستانهای ما قفل شده است
و چرا بر بامها و درختان روشنی نمی تابد-
چه کسی می گوید که نیمی از آنها زیر خاک خفته اند
و نیم دیگرشان در زندان...؟

فراسوی ممنوعیت

اگر کلماتی را که بیانشان ممنوعست
بر زبان نیاوری، دیگر خودت نیستی، من نیستی، دیگری هم نیستی
دیگر هیچ کس نیستی. زیر علف تازه
ابدیت کوچکی خوابیده است. در لای سکوتها
يك فوج پرنده منتظرند.
آنها را بازگوکن
دنیا از منکران دنیا بزرگتر است
دنیا از آن توست و تو می توانی آن را ببخشی.

(۱۹۸۷)

امید، شاعر بزرگ زمانه بود

رضا مرزبان

۲

اگرحافظه ام، خطا نکند، آن زمان بود یا مورد مشابهی در سال پیش از آن، که جلسه انتقاد حزبی، در تهران تشکیل شده بود، و « پروین گنابادی » که نماینده مجلس بود، در پاسخ انتقاد کنندگان گفته بود: « ما، در خراسان، ژنرال آقازاده داریم ». این ژنرال معمم، شیخ احمد کفائی، پسرآخوند ملا محمد کاظم خراسانی و برادر کوچکتر شیخ محمد آقازاده، بود که پس از برادر، حوزه درس او را در مشهد راه می برد و مرجعیت سیاسی داشت؛ و شبکه وسیع هیأت های عزاداری در محلات شهر، که بلافاصله بعد از استعفای رضاشاه، و در شرایط استقرار ارتش سرخ در خراسان، پدید آمد از اثر تدبیر او بود که قوام گرفت. وی، وزنه اصلی سیاست شهر و مصدر اعمال خشونت و ایجاد « پانیک » بود.

به زودی، باشگاه ویران شده سازمان جوانان، که بنای نوساز و زیبایی در کنار «باغ ملی» بود، تعمیر شد و به اجاره رفت و جای تابلو سابق، تابلو بزرگتری نصب شد: « حزب دادگستران ». این حزب را که روزنامه یی هم به همین نام منتشر می کرد، مردی به نام « تمدن الملك سجادی » تأسیس کرد که به دنبال استقلال هند از سرپرستی برنامه فارسی رادیو دهلی، افتاده و به ایران آمده بود و با کنسولگری انگلیس روابط دوستانه داشت؛ و « نورچشمی ها » که به جلسات ادبی هفتگی « میس اسکریپت »، همسر ویس کنسول انگلیس در مشهد، رفت و آمد داشتند، باشگاه حزب را گرم می کردند. و پدران آنها، با تمدن الملك، به حل و عقد امور، می پرداختند. او، باعینک پنسی و عصای آبنوس، و صدای تعلیم یافته برای گویندگی، می خواست از خراسان به مجلس برود - گویا شیرازی بود - و مردم به حزب او، « دام گستران » نام داده بودند؛ مردم را که می دانید. آنها در داوری کمتر اشتباه می کنند، و در پراستی هم ندارند. اخوان، نخستین بار اینگونه طعم سیلی سیاسی را در مشهد چشید. حزب دادگستران، در واقع مقابل حزب دموکرات قوام السلطنه، علم شده بود و درست روبه روی کنسولگری انگلیس بود.

افق شعر و ادبیات، هنوز باز نشده بود. آزادی بعد از شهریور ۲۰ راه بیان افکار و نظر های سیاسی روز را در قالب کلام منظوم، گشوده بود، و آثار شاعران دوران انقلاب مشروطه به تدریج از پستوی خانه ها بیرون می آمد؛ زبان انتقاد از مطبوعات به تأثر و میدانهای میتینگ انتقال یافته بود. تصنیفهای سیاسی و پیش پرده خوانی رواج داشت، رونق بازار ترجمه به عطش فرهنگی جامعه جواب می داد، اما هنوز شعر در کوچه پس کوچه های تنگ و پر پیچ و خم سنتی سرگردان بود. و شاعران جوان برای گشودن راه در بن بست، مشت به دیوار می کوفتند.

تعدادی نام دهان پرکن از استادان قدیم بود با آثاری از غزل و قصیده و مثنوی، در روال گذشته؛ و چشم انداز نوآندیشی برای شاعران جوان کارهایی بود از رشید یاسمی و ملک الشعرای بهار، در قالب چهارپاره که دهخدا، با قطعه « یاد آر ز شمع مرده، یاد آر » به یاد میرزا جهانگیرخان، در استبداد صغیر، آنرا رسم کرده بود. یا تلاشهای ناکام میرزاده عشقی، در سه تابلو، و عاشقانه های شاگرد مدرسه پستند مهدی حمیدی. دیوان های فرخی یزدی، عارف، ایرج و عشقی در دسترس بود. و چند چاپ از دیوان لاهوتی، که در مسکو چاپ شده بود و اپرای « کاهو آهنگر » او. و دکتر خانلری، رعدی آذرخشی، فریدون توللی، گلچین گیلانی و دکتر علی آبادی، روی گذرگاه های عبور نشده، از خود جا پا می گذاشتند. و بیشتر این تابش ها در شط انتشارات چپ بود که جاری بود. ماهنامه مردم، توللی، نادرپور جوان و جلال آل احمد گزارشگر « دید و بازدید عید » را، همراه داشت. و پیام نو - که هدایت در آن نقش فعال داشت - عقاب خانلری را منتشر می کرد. اما قبله غزل آن زمان شهریار بود، و در خراسان، عماد. در مشهد، از بزرگان اهل ادب، انجمنی بود که از روی طبع محافظه

کار بود. و سرحلقه انجمن، گلشن آزادی، صاحب و مدیر روزنامه آزادی. و استادانی چون منشی باشی « نصرت »، مزید ثابتی، فرخ، نوید، عقیلی و ... به انجمن اعتبار می دادند. و کسانی از اهل ادب خراسان که ترک دیار کرده بودند با انجمن ارتباط داشتند. اگر لازم می دیدند، در انجمن، از سر ضرورت، قصیده هایی در تجلیل نبرد استالینگراد، و در تکریم لنین، و انقلاب اکتبر سروده می شد و در روزنامه آزادی هم انتشار می یافت. اما ذات انجمن محافظه کار بود، هم در شعر و ادب و هم در سیاست. شهریار و بعد از او، ابوالحسن وزی، از شمار شاعران غیر خراسانی بودند که با این انجمن پیوند خورده بودند.

گلشن آزادی، شوقی به کشف استعداد های جوان داشت و استعدادی را که کشف می کرد، قدم به قدم همراهی می کرد. خلق و خوی انسانی

سازمان جوانان حزب توده، در مشهد جاذبه یی داشت. « عبدالله مجاب » از نویسندگان و فعالان حزبی، به مشهد آمده بود و برای تشکیلات سازمان، کادر تربیت می کرد. اخوان، شاگرد برگزیده کلاس بود و پیش از آنکه « آنکت »، به انتخاب « مجاب » حکم عضویت کمیته ایالتی سازمان جوانان، به دستش دادند و شاعر نوجوان، سیاسی شد. و تأثیر این دوران آموزش، به عنوان خمیرمایه درک طبقاتی، تا پایان زندگی با اخوان ماند. و خط فاصلی بین او، و به قول خودش، نورچشمی ها و عزیزدردانه های بچه پولدار، کشید که تادم مرگ بین او، و نزدیک ترین دوستانش از این دست - اگر بودند - بجا ماند و پاک نشد.

تأثیر محیط «پایین شهری» هنرستان را نیز در سلوک او، نباید نادیده گذاشت. چنانکه بعدها هنگام پرداختن به طنز نیز گاه گاه در بیانش آشکار می شود. و - بسا که - خط کشی او با « نورچشمی ها » بیشتر از این سلوک و سنت شش ساله بر می خاست.

سازمان جوانان، باشگاه ورزشی، باشگاه و کتابخانه و قرائتخانه داشت و از سراسر کشور روزنامه های گوناگون برای قرائتخانه می رسید که نظیر قرائتخانه شورای فرهنگی انگلیس، و قرائتخانه شورای فرهنگی شوروی، و قرائتخانه حزب، محل مراجعه جوانان بود. آن زمان، دوران شکوفایی طنز « تولگی » بود و « التفصیل » که در روزنامه سروش (شیراز) چاپ می شد، مطبوعات تهران نیز اغلب آن قطعات خوش پرداخت و تند سیاسی را، نقل می کردند.

جز اخوان، غلامحسین یوسفی، و پرویز اتابکی، نیز جوانانی بودند که همین سالها و اندکی پیش از وی، در حزب توده بال و پر باز کردند و ناصر عاملی، در صف مقدم آنها بود. شعر می گفت و مسئول « راستی » جوانان بود که در کنار روزنامه راستی، ارگان حزب در خراسان منتشر می شد. استاد فقید پروین گنابادی، امتیاز روزنامه را داشت و حسن عمید، مسئول چاپخانه حزبی بود - که همان زمان نیز سخت به تکمیل فرهنگی که پرداخته بود، اشتغال داشت.

وقایع آذربایجان، برای نسل جوان نقطه گرهی کور بود؛ از سوی آرمان های مردمی، سرشته با خاطره تاریخی انقلاب مشروطه، از سوی دیگر ابهامی که روی وقایع افتاده بود؛ آنچه نسل جوان نه می شناخت و نه پاور می کرد، بازیهای سیاسی بود که پشت پرده می گذشت. و پایان واقعه نیز دیدیم که با آرامش و متانت پایان « اختلاف درون خانواده » همراه نبود بلکه آنچه ارتجاع و ارتش، بازو به بازو، در آذربایجان انجام دادند، تنها با جنایات دوران اخیر رژیم آخوندی در خور قیاس است.

توفان که آذربایجان را، با خون و غارت، می رویید آثارش در سایر استانها نیز آشکار گشت. از جمله، در مشهد، خیل چاقوکشان بسیج شده در صدها هیأت عزاداری، در خیابان اصلی و عمده شهر به تاراج و آتش کشیدن باشگاه ها و تأسیسات حزب توده و کمین گذاشتن در راه اعضای شناخته شده حزب و سازمان و شورای متحد مرکزی پرداختند. و اخوان، آتشب، از اندوه و خشم، تا صبح در خیابان های خاموش جوار باشگاه غارت شده و نیمه ویران جوانان، قدم زد و با رفیقی دیگر، گریست. و برای نخستین بار، طعم ودکا را چشید تا سرمای پاییزی مشهد را در آن شبانه پر مرارت و تحقیر بشکند.

او، از این رنج می برد که چرا حزب را دست بسته به اوپاش، تسلیم کرده اند، و به اعضای حزب اجازه دفاع نداده اند! کتابخانه سازمان، که او سرپرستی می کرد، چون چشمانش برای وی عزیز بود، و آنجا را « اوپاش » به آتش کشیده بودند و هر قطعه از اثاث آن را بیغمی خندان و عربیده کش، به غارت برده بود؛ و او و چند تن دیگر، از دورسوی خیابان تماشاگر صحنه مانده بودند و خون می خوردند. خوب شد کسی آنها را نشناخت؛ « جمشاد » نویسنده جوان سازمانی را که شناخته بودند، با سر شکسته، زیر پا، لگد کوب کرده بودند و چند خانم، دلسوزانه، پسر جوان را رها کردند و در آستانه مرگ، به بیمارستان رساندند.

او، آتشب قصد خودکشی داشت و آن رفیق همسال و همدرد، با او مانده بود تا مانع قصدش شود.

وی، در زمینه شعر و ادب، و رای دنیای سیاسی او بود. در دنیای سیاست هم، بسا او تجربه‌ها اندوخته بود، که آن زمان به خاطر ما نمی گذشت. چنین بود که با او، احساس بیگانگی می کردیم.

نیمه دوم سال ۲۲ یا ۲۴ بود که با اخوان و علی میلانی يك محفل كوچك سه نفری درست کردیم. اخوان، نوجوانی محبوب بود، با چشمانی تابناک و صدایی آرام و گوش نواز. (منظومه «سه قطره» را که در کتاب آخرینش آمده است در رابطه با این محفل ساخت که خود حدیثی دیگر است) از نخستین روز آشنایی ما، او پیوسته از دبیر ادبیات هنرستان، که ادیبی صاحب فضل و فضیلت بود، به نیکی یاد می کرد و به تقلید از صدای مطمئن او، باد درگلو می انداخت و با دهان پر می خواند:

من عنصریِ عصرم و هرکس که منکر است

میدان، فراخ! اسب به گردن در آورد.

این استاد، که روزگار چندسالی او را به خراسان پرتاب کرده بود، پرویز کاویان جهرمی بود، برخاسته از خاندان ادب و شعر در فارس؛ و قضا را در هنرستان، به «درویش» و بعد به «امید» برخورد و دست برکت، بر سر هر کدام گذاشت. (او، دو نامه در راهنمایی شاعر نو جوان، نوشته بود که گویا پامال حوادث سال ۲۲ شد.)

يك پای محفل ادبی كوچك ما، میلنگید. علی میلانی، که به سال از ما بزرگتر بود، تجربه های هنری بلند پروازانه اش، با شکست رو به رو شده بود. او در مشهد، سرمایه گذار و نماینده «شرکت ایرانفیلیم» بود که نخستین فیلم فارسی را تولید کرد و بعد ورشکست شد. باشگاه «ایران فیلم» مشهد، که در کوچه شوکت الدوله و در خانه وسیع شوکت الدوله، برپا شد، کانون هنرمندان و اهل موسیقی و نقطه آشنایی ها و ارتباط های هنری بود. و خوش و پرچنب و جوش درخشید، اما با ورشکست شدن شرکت ایرانفیلیم، در تهران، مدیریت پرتلاش و سرمایه علی هم نابود شد. و علی، جوان آراسته و شیک پوش، با صدایی شاد و گرم که اندکی «خس» داشت و خنده های بلند و زنجیره وار، به محفل ما پیوست تا خودش را باز یابد، و شکست را فراموش کند. او، در دوره دبیرستان شعر می گفت و این زمان، می خواست با زمزمه های عاشقانه «تودماغی»، با گذشته تجدید عهد کند. و چاه طبع، نم پس نمی داد این بود که در جست و جوی نو، نظیر ریاضی، از پی فرموله کردن شعر می گشت. و با دهان گرمی که داشت، هربار در محفل كوچك ما، مدتی در پاره انقلابی که کشف او، در دنیای شعر بپا خواهد کرد، داد سخن می داد. اخوان که موضوع «سه قطره» را از متن کتاب درس زبان آلمانی، طرح کرد تا به نظم فارسی در آوریم، ماساختیم و علی طفره رفت. او، فقط گوش کرد و به به گفت. بعد هم، علی که اهل تجارت بود، به سیاست رو آورد و عضو فعال و سازمانده و کارگردان سازمان جوانان حزب دموکرات قوام السلطنه شد، و انتشار مجله سازمان را به عهده گرفت - پاییز سال ۲۵ - و اخوان، به دعوت شاعر سالخورده و صاحب فضل، «عقیلی» - که با هم همسایه و هم محله بودند - به انجمن ادبی خراسان رفت و آنجا حسن قبول یافت. منشی باشی «نصرت» شاعر و ادیب سالخورده، و در فصاحت تالی سمدی و سنائی، تخلص «امید» برایش اختیار کرد که از جانب او، پر معنا و بجا بود. و تا مدتی خرده گیری های اخوان بر انجمن و سالخوردگان انجمن، یکی از زمینه های صحبت محفل ما شد.

حاصل تحصیل هنرستان، برای اخوان، کوره کوچکی بود که در زیر زمینی خانه نوساز، کارگذاشته بود و چند پاره ابزار، و آنجا به اتفاق هم کلاسی دیگرش که سبزواری بود، چاقو های ضامن دار بسیار ظریف و محکم می ساختند. در واقع، این کار بیشتر شاگردان رشته آهنگری هنرستان و کالای باب بازار بود. و پول «ترجیبی» اخوان از این راه تأمین می شد.

پای همین کوره بود که در اولین روز های آشنایی ما، مهدی، داغی را که پشت بست داشت، نشان داد و خاطره نخستین عشق خود را نقل کرد: دخترک خدمتگار، زیبا و شوخ بود، و او، در تب و تاب بلوغ؛ دخترک را برایش صیغه کردند و چند صباحی عشقی کامیاب داشت. بعد، دخترک را جواب کردند. روزی که دخترک خانه را ترک کرد، او از خشم و سرافکنگی احساس گناه، قطعه كوچك آهنی را در کوره سرخ کرد و پشت دستش گذاشت؛ آهن چسبید و دود و بوی سوختن در زیر زمینی پیچید. و او، بی حال و نیمه مدهوش افتاد... لکه پشت بست، هنوز سال زیاد ندیده بود و توی چشم می زد؛ چنانکه زخمی که از نخستین عشق به دل داشت، و به آسانی سرباز کرد.

چند شعر از...بقیه از صفحه ۱۵

محله های دنیا

رؤیای ما كوچك بود، اما
این رؤیا، رؤیای همه گرسنگان و
ستمزدگان بود.

وگرسنگان بیشمار بودند.
و ستمزدگان بیشمار بودند.
رؤیا قد کشید - به آرامی قد کشید

درست به گردی يك قرص نان

درست به گردی آفتاب

درست به گردی زمین

درست به گردی آفتاب بود...

محله ها متروکند.

پرهنه و خالی اند محله ها

خانه ها سوخته اند.

معیدی که با سنگهای آهک زده اش سرپایود

وزنان پیر در آن گلدان می چیدند

حالا در خاکستر فرورفته.

آنها صلیب چوبی را

که روی آن نام قهرمانان خلق حک شده بود

در میدان آتش زدند

تنها کلاه خود بود که در شعله ها نسوخت - نسوخت

و در وسط خیابان محله ی متروک باقی ماند.

اما اینک ما نامها را به خاطر می آوریم

و نامهای دیگری را هم به یاد می آوریم که هنوز

بر صلیب چوبی حک نکرده بودیم

خلق این نامها را در قلبش فروربرد

خلق درد و غرورش را در بقیچه اش پیچید...

آتن، آتن، دود حریق

و سایه طیاره ها که رؤیای آزادی را

از صورت شهر می زدایند.

و با نستهای سیاهشان لبخند را

از محله های فقیر دور می کنند: محله های فاخر و فقیر...

روزهای ما تلخ بود، سیاه و تلخ.

سایه يك سرو همه دنیا را و جیب به جیب اندازه می گرفت.

پشت ما در مزای مردگانم خم بود

و باز هر زمان مرگ را نیز بر دوش می کشیدیم.

یگانه رؤیای ما مثل يك قرص نان گرد و كوچك بود...

ما وقت نداریم که بمیریم

نه، نه - تو خوب می دانی - ما از دنیا فرار نمی کنیم

ما هنوز آنقدرها که دل می خواهد عاشق نبوده ایم

ما هنوز آنقدرها که عشق می طلبد، آواز نخوانده ایم...

چه زیبا بودند آن روزها در میدانهای محله

و بچه های پابرنه با پیراهنهای کثیفشان

که هیاهو کنان از آینده حرف می زدند

و بانگشان همچان زده شان پنجره های بزرگی روی هوا باز می کردند...

آنها در خیابانها می دویدند و فریاد می زدند: زنده باد

و گلها در بوستانها آتش بازی به پا کرده بودند

و از بلندگوها از محله به محله

تنها همین فریاد بلند بود:

زنده باد آزادی، پایدار باد آزادی!

چرا به جنبش مستقل زنان نیاز مندیم؟

درك سياست روز حزب وفاداری به آن بود، نه دفاع از حقوق زن و فهم آن، بنابراین مرد و زن را چه فرق؟! پیامد این سیاست بود که، وجود کار

شبانه روزی و زحمت و فداکاری فوق العاده فعالین این تشکیلات عملاً اعضاء و هواداران این تشکیلات از اعضاء حزبی و یا خانواده های آن ها فراتر نرفت و با یورش ارتجاع به ح. ت. ا. به همان سرنوشت دچار شد. باید گفت که رهبران و اعضاء این سازمان در زندانهای رژیم، با ایستادگی درخشان خود، نمونه رزمندگی و مقاومت زن ایرانی را به نمایش گذاشتند. باید توجه داشت که کوشش ما در خدمت درس گیری و تجربه اندوزی از این دوره از فعالیت ماست، نه که ارج نهادن به فعالیت صادقانه و شبانه روزی اعضاء تشکیلات زنان.

بدیهی است که تشکیلات دمکراتیک زنان در صورت داشتن استقلال و دنبال نمودن سیاست مستقل در دفاع از منافع زنان می بایست به طور طبیعی در همان گامهای نخستین خود در مقابل حکومت اسلامی و در تضاد با سیاست روز ح. ت. ا. قرار می گرفت.

بنابراین اولین جمع بندی نقادانه بالا ما را به اهمیت استقلال جنبش زنان از حزب، سیاست و تشکیلات رساند.

البته باید گفت که سیاست و ساختار بویژه استالینی ح. ت. ا. تاثیر فوق العاده ای در این مورد داشته است. ولی با اندک توجه میتوان دید که اکثر احزاب کمونیست در مورد سازمانهای زنان کمابیش چهار سیاست مشابهی بوده اند.

کلیه امور سیاسی، مالی جهانی زنان (W.I.D.W) بوسیله کشورهای سوسیالیستی انجام شده و به يك سازمان بی روح و بوروکراتیک در خدمت سیاست این کشورها تبدیل شده که سرنوشت و آینده آن معلوم نیست.

اغلب تشکل های زنان در جهان که عمدتاً نام دمکراتیک را به يدك میکشند در آنها هژمونی احزاب کمونیست کشورهای خود کمابیش به زائیده احزاب خود تبدیل شده اند. اکثر جنبش های نیرومند و مستقل زنان این کشورها در خارج از این تشکل ها مبارزه میکنند.

این امر نه در کشورهای با احزاب کمونیست ارتدکس، بلکه حتی در مورد کشور ایتالیا با حزب نیرومند و پیشرویی چون حزب کمونیست ایتالیا نیز صادق است. که این حزب نیز به اشتباه خود پی برده و در صدد اصلاح آن پرآمده است.

واقعیت اینست که این سیاست نه مربوط به درك غلط این ویا آن حزب می باشد، بلکه ریشه در نظریات نادرست مارکسیستی - لنینیستی در رابطه با رهائی زن دارد. چنان که کلازاستکین یکی از بزرگترین و شاید مهمترین رهبران جنبش کمونیستی و بنیانگذار تشکل زنان میگوید:

مالکیت خصوصی آخرین دلیل بردگی اجتماعی است و تنها فقط از بین بردن مالکیت خصوصی

کارگر در مبارزه طبقاتی به آزادی دست می یابد. بنابراین معیار سنجش و درستی سیاست رهائی زن در درجه تبعیت آن از سیاست رهائی طبقه کارگر ویا هم سوشی با آن ارزیابی می شد.

آن بخش از زنان فعال چپ ایران که در صفوف ح. ت. ا. و بعد ها سازمان اکثریت فعالیت می کردند، و این سازمان ها را نماینده طبقه کارگر و سیاست آنها را در خدمت رهائی طبقه کارگر می دانستند. همه کوشش خود را در صفوف زنان نیز در حمایت از سیاست روز آن حزب بکار بردند. با تبدیل تئوری بالا آنها عملاً در برابر بسیاری از فجایع و مواضع ارتجاعی رژیم اسلامی سکوت کردند و در میدان مبارزه برای دستیابی به حقوق خود تنها مبارزه ضد امپریالیستی را عمده کردند و هرآنچه غیر از آن بود فرعی قلمداد نمودند. هرآنچه در واقع فرعی و غیر عمده شمرده میشد اصولی ترین حقوق آنان به عنوان زن بود که فدای مبارزه طبقاتی به امید واهی احقاق آنان در پیروزی برامپریالیسم بود. آن ها عملاً در جهتی حرکت میکردند که خلاف حقوق و ارزشهای خود آنها بود.

در راستای این تفکر عمداً جنبش زنان تابع سیاست حزب طبقه کارگر قرار گرفته و عملاً به زائده آن تبدیل می شود و نمونه آن هم در عمل سیاست زنان تشکیلات دمکراتیک ... بود که بدون توجه به ابعاد و حشمتناک فاجعه ای که بر سر زنان فرود می آمد چنین می پنداشتند که با پیشبرد سیاست حزب توده ایران و در نهایت رسیدن به سوسیالیسم، ملاً آزادی و رهائی زن ایرانی نیز تامین خواهد گشت. و در همین راه بود که بسیاری از زنان شهروند و مدرن ایران از سیاهترین حکومت مردسالار جهان دفاع کردند. و اما پیامد این تفکر از نظر تشکیلاتی، کوشش در اعمال هژمونی حزب بر سازمانهای موجود زنان ویا در غیر اینصورت ایجاد تشکیلاتی وابسته است.

ایجاد تشکیلات دمکراتیک زنان نمونه روشن چنین سیاستی بود. و بهمین دلیل همه ویا اکثریت بزرگ مؤسسين و مسئولین و فعالین این تشکیلات از مسئولین و کادرهای زن ح. ت. ا. بودند.

سیاست این تشکیلات در سطح رهبری از طرف هیئت سیاسی ح. ت. ا. که تنها يك زن یعنی همان مسئول تشکیلات زنان عضو آن بود، تعیین میشد. باید توجه داشت که يك زن به عنوان مسئول تشکیلات زنان تنها در پلنوم ۱۷ به عضویت هیئت سیاسی انتصاب شد.

در تمام ایالات و شهرها سیاست تشکیلات زنان تابع سیاست سازمان محلی حزب بود. مضحکتر از همه در مواردی بدلیل عدم وجود زنان در رده های بالا، کمیته های شهر و استان مردان عضو این کمیته مسئولیت تشکیلات زنان را به عهده داشتند. این عمل در آن دوران آنچنان غیر طبیعی جلوه نمی کرد چرا که تعیین کننده

حزب با تطبیق سیاست و برنامه های خود با آنچه جنبش مستقل زنان و فمینیسم به آن می آموزد، پرداخته و استقلال جنبش زنان را مدنظر دارد.

تصویب این ماده در کنگره دوم حزب د.م. ایران. گامی مهم در جهت حرکت همه جانبه جنبش چپ ایران برای دستیابی به اندیشه نو در عرصه رهائی زن و گسست از تفکر سنتی بود.

تصویب این ماده هم در حزب ما و هم در پیروان آن، مورد مخالفت و اعتراض و انتقاد قرار گرفت.

ریشه این مخالفتها عمدتاً بخشی در تفکر مردسالارانه و بخشی دیگر مقاومت تفکر سنتی چپ است، که بیشتر فمینیسم را ترکیبی از سکسیسم همراه با مردستیزی و مخصوص زنان اروپائی می پندارند. و آوردن آنرا در میانی نظری ح. د. م. ا. تقلیدی کورکورانه ویا مدروز از اروپا می دانند و بر آنند که جامعه ایران را با فمینیسم کاری نیست.

واقعیت اینست که برای اکثریت اعضاء حزب د. م. ا. که عمدتاً از کادرها و اعضاء ح. ت. ا. بوده اند این ماده نیز مانند سایر مواد میانی نظری حزب، نتیجه بازنگری و جمع بندی فعالیت گذشته آن ها در ح. ت. ا. می باشد و با توجه به دیدی نقادانه نسبت به تجربه کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست جهان حاصل شده است.

پس از شکست فاجعه بار ح. ت. ا. در نقد و انتقاد به سیاست و نگرش کلی آن حزب یکی از موارد مهم مورد بحث، سیاست آن حزب در مورد زنان بود که در سیاست تشکیلات دمکراتیک زنان بازتاب می یافت.

محور اصلی این سیاست همان سیاست روز حزب یعنی دفاع همه جانبه از حکومت اسلامی و خط امام و در حد امکان تبلیغ و بسیج زنان در پشتیبانی از چنین سیاستی بود.

بی انصافی است اگر فعالیت های شبانه روزی این سازمان را در راه تشکل زنان در عرصه های مختلف نادیده انگاریم، ولی متأسفانه باید گفت همان طور که در آن زمان حزب مکرر تبلیغ میکرد همه این فعالیت ها در خدمت سیاست عمده حزب یعنی دفاع بی شائبه از وحشی ترین حکومت مردسالار جهان یعنی ح. ت. ا. بود.

شکست فاجعه بار حزب توده، نادرستی چنین سیاستی را روشن ساخت، اما سؤال اصلی برای ما اینست که چرا سازمانی که عمده فعالین آن از میان زنان شهروند چپ و روشنفکر بودند و هیچ سختی با حکومت و فرهنگ ملایان نداشتند دنبال رو چنین سیاسی گشت؟

آنچه که عمدتاً زنان آزاده و مبارز عضو تشکیلات زنان را بدنبال این سیاست کشاند ریشه در تفکر ایدئولوژیک آن روز آنها داشت. آنها نیز بر اساس اعتقاد همه ما در آن روزها بر این باور بودند که رهائی زن در گرو رهائی طبقه کارگر بوده و زنان تنها در صورت پیروزی طبقه

زن، از دیدگاه زنان فیلمساز ایرانی

«ماریان» می دانم که در پرداخت چهره واقعی زن ستمدیده موفق است در بجه های طلاق «تلاش در این بود یک فیلم زنانه بسازم ولی ظاهراً فیلم، آنقدر زنانه شده که عده ای مرا متهم کردند که «مؤنث گرا» هستم. حال آنکه زن مرد هر دو برای من انسان هستند، انسانهایی که قربانی فرهنگ غلط خود شده اند و تحت تأثیر همان فرهنگ فرزندان خود را نیز قربانی می کنند.

مجله فرهنگ و سینما - شماره سوم در فیلم «عبور از غبار» از پوران درخشنده پور همچون فیلمهای قبلی فیلمساز نقطه آسیب پذیر کانون خانواده زن است. بیماری زن باعث بستری شدن ترس از مرگ و در نهایت وحشت از هم گسیختگی خانواده است.

در فیلم «عبور از غبار» قهرمان زن فیلم متعلق به طبقات فرودست اجتماع است، او یک کارگر است اما لبخند همیشگی، محبت بی شائبه و فداکاری که در نهایت از طرف اجتماع کوچک اطراف چندان مورد قدردانی واقع نمی شود. محبت مادرگونه زن که چون غریبه ای در محل بدون کس و کار و تنها است و هیچگاه مورد درک اطرافیان قرار نمی گیرد.

درخشنده پور در فیلم «دیگ» زن از دست رفته باز هم موجود آسیب پذیر را زنی عقیم و نازا که قدرت و توان مادر شدن را ندارد به تصویر می کشد. قهرمان فیلم زنی بنام «شکیبه» است که پزشک بیماریهای زنان است که از معالجه نازایی خود عاجز مانده است. وقتی شکیبه با دختر خردسالی بنام لیلی برخورد می کند و می خواهد او را به فرزند بی پذیرد. شوهر آرشیتکت او بیش از پیش ناراحت می شود. شوهر از وحشت اینکه همسرش از کوششهای خود برای بچه دار شدن دست بردارد از او می خواهد لیلی را به پرورشگاه بازگرداند و شکیبه در مقابل به شوهرش، این آزادی را می دهد که او را طلاق دهد.

رخشان بنی اعتماد با ساختن فیلم «پول خارجی» و فریال بهزاد با فیلم «کاکلی» نیز حضور خود را به مثابه زن در عرصه فیلم سازی در جمهوری اسلامی که در صورت قدرت داشتن زنها را، به حاشیه اجتماع و انزوا در خانه می راند، تکمیل کرده اند.

بهار - برلن

و مردسالارانه دست یافتند. این دستاوردها به مجموعه جنبش زنان سرزمین ما صرف نظر از عقاید و افکار ویژه آنها تعلق دارد.

یکی از دستاوردهای جنبش زنان ایران، حضور فعال و همه جانبه آنها، در عرصه سینما است. که علیرغم محدودیت های وحشتناک مجموعه جمهوری اسلامی، بدست آمده است و حاصل مقارنت و مبارزه زنان کشور ماست.

در هشتمین جشنواره فیلم فجر در ایران، نمایش پنج فیلم از چهار کارگردان زن، نمایشگر حضور فعال زنان در این عرصه است. که عمدتاً با طرح مسائل زنان، در پی هویت نوین برای زن ایرانی هستند.

فیلم «بچه های طلاق» اولین کار سینمایی «تهمینه میلانی» است، او می گوید: در فیلم «ارتقاء» کیفیت روابط انسانها را مدنظر داشتم.

میلانی، در فیلم بچه های طلاق سطح نازل روابط انسانها در سلسله چپارانه مردان می بیند. تمامی پرسوناژهای اصلی فیلم در معرض تهدیدی دائمی بسر می برند. این تهدیدها عمدتاً از جانب جنس مخالف متوجه آنها می شود. به همین علت همزیستی با مردان حاصلی جز تقصیر یا متارکه بدنبال ندارد.

از دیدگاه «میلانی» خانواده در هر لحظه در حال فروپاشی است و عامل اصلی این فروپاشی مردان معرفی می شوند.

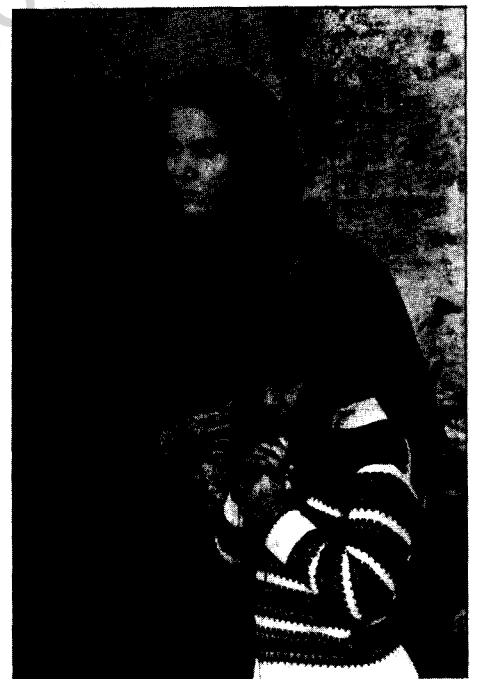
او در پاسخ به این سؤال که نسبت به طرح مقوله زن در سینما چه نظر دارید و آیا برای این سینما هویت مستقلی قائلید؟

می گوید: «متأسفانه فرهنگ جامعه ما برای زن آزادی و سیمی قائل نیست به عبارت دیگر ۹۰ درصد انرژی زنان ایران صرف توضیح دادن اعمالشان می شود و تنها ده درصد قدرت خلاقه و ابتکار عمل برایشان باقی می ماند. طبیعتاً برای رفع این نقیصه بزرگ و آزاد کردن انرژی اتلافی می باید بایستی از مسائل فرهنگی مقابله جدی بشود. مسلماً سینما به عنوان یک هدف و وسیله ارتباط جمعی می تواند در ایجاد زمینه این رشد مؤثر باشد. نمونه موفق این سینما در ایران را فیلم

مجموعه تفکر و فرهنگ سنتی ایران، که با فرهنگ و معارف اسلامی عجین شده است و برآستی تفکیک آن محال است باکمال تأسف خصلت عمیقاً «زن ستیز» و مردسالارانه را دارد. این مجموعه تفکر و فرهنگ همواره سعی نموده، یک نقش حاشیه ای و انزوا چویانه به زن در سرزمین ما تحمیل کند و با توجه به دلایل چند در جامعه، تا اندازه ای بسیار موفق نیز شده است.

با حضور مردم در حوادث سالهای ۵۷، زنان ایران نقش بسیار مهم و ارزنده ای را در مرکز فعالیت ها باز می کردند که در تاریخ ایران سابقه نداشت. متأسفانه با حاکمیت جمهوری اسلامی که تجلی فرهنگ سنتی ایران است. زنان ما مورد ستم و فشار ژاندارلوفسکی قرار گرفتند. لکن علیرغم این فشارها جنبش زنان سرزمین ما، در طی دوازده سال گذشته به دستاوردهای بزرگی از جنبه مبارزه علیه مظاهر فرهنگ سنتی

زندگوست رف



بروسایل تولید و تبدیل آن به مالکیت اجتماعی، رهائی زن را برقرار می سازد.

رگه های چنین تفکری را در میان پیروان مارکسیسم ارتدوکس می توان ردیابی کرد، چنانکه برای «یوتا میشنیک» مساله ای بنام مساله مستقل زنان وجود ندارد بلکه چنین مساله ای تنها «بخشی از مساله عمومی اجتماعی است»

با اندک نگاه به تجربه کشورهای سوسیالیستی میتوان دید که اگرچه در آن کشورها از بعضی جهات زنان نسبت به کشورهای سرمایه داری به موفقیت هائی نائل آمده اند و از حقوق بیشتری برخوردارند، ولی تصور رهائی زن در همه این کشورها سرایی بیش نیست و دستیابی به رهائی واقعی زنان در این کشورها راه درازی در پیش است.

در رهبری حکومت این کشورها و در رهبری احزاب کمونیست، زنان تنها اقلیت ناچیزی را

تشکیل می دهند یا اصولاً حضور ندارند. در چنین واقف است - ولی امر رهائی زن مستقل از بند احزابی زنان همواره نقش درجه دومی نسبت طبقاتی است.

به مردها دارا هستند و به کرات نه تنها مورد ستم سیاست مردسالارانه در کشور خود قرار می گیرند به ویژه در کشورهای عقب افتاده ای چون ایران مورد ستم خشن و رفتار مرد سالارانه شوهران خود که اغلب از کادریهای همین احزاب هستند سابق چه ایران نیز، چند سالی است که در این زمینه تشکل های مستقل خود را به وجود آورده قرار دارند.

کم نبودند گزارش ها و شکایات زنان و با دادن جزوه ها و نشریاتی چون «نیمه دیگر» از شوهران حزبی خود که مورد ضرب و شتم آنان قرار گرفته بودند. بررسی نقادانه سیاست ح. ت. ا. و تشکیلات دمکراتیک زنان، با توجه به تجربه احزاب کمونیست جهان مارا به این نتیجه رساند که گرچه تحولات اجتماعی و نیز پیکار در راه از بین بردن ستم طبقاتی گام مهمی به خدمت رهائی زنان است - مساله ای که البته بخش مهمی از جنبش فمینیستی نیز بدان

تعلق دارد. در این امر رهائی زن مستقل از بند احزابی زنان همواره نقش درجه دومی نسبت طبقاتی است. به مردها دارا هستند و به کرات نه تنها مورد ستم سیاست مردسالارانه در کشور خود قرار می گیرند به ویژه در کشورهای عقب افتاده ای چون ایران مورد ستم خشن و رفتار مرد سالارانه شوهران خود که اغلب از کادریهای همین احزاب هستند سابق چه ایران نیز، چند سالی است که در این زمینه تشکل های مستقل خود را به وجود آورده قرار دارند. کم نبودند گزارش ها و شکایات زنان و با دادن جزوه ها و نشریاتی چون «نیمه دیگر» از شوهران حزبی خود که مورد ضرب و شتم آنان قرار گرفته بودند. بررسی نقادانه سیاست ح. ت. ا. و تشکیلات دمکراتیک زنان، با توجه به تجربه احزاب کمونیست جهان مارا به این نتیجه رساند که گرچه تحولات اجتماعی و نیز پیکار در راه از بین بردن ستم طبقاتی گام مهمی به خدمت رهائی زنان است - مساله ای که البته بخش مهمی از جنبش فمینیستی نیز بدان

طرح ها و واقعیت های اتحادها و ائتلاف ها

ب. کیوان

مختص آنها به ائتلاف کار ساز ضرور برای استقرار و تضمین دموکراسی در ایران فردا دست یافت ؟

بنظر نگارنده شاخص ترین ویژگی برای گزینش متحد در يك ائتلاف مردمی، برخورداری آن از گوهر دموکراتیک است. اگر غرض از ائتلاف ها مانند اغلب نمونه های بد فرجام آن در تاریخ جنبش ها سوء استفاده از متحد صرفاً برای سرنگونی و کسب قدرت نباشد، و هدف از آن استقرار دموکراسی باشد، در این صورت باید با نیروهای ائتلاف کرد که آن را وسیله کسب قدرت و برقراری توتالیتراریسم از نوع دیگر قرار ندهند و به کسب قدرت و حفظ انحصاری آن در دست خود نیندیشند و به دموکراسی و مرجعیت مردم عمیقاً وفادار باشند. در غیر اینصورت بر خلاف ظاهر بسیار فریبنده « ائتلاف گسترده » چون هدف از سرنگونی صرفاً کسب قدرت با گرد آوری هرچه بیشتر نیروست، در جریان عمل ماهی های بزرگ ماهی های کوچک را خواهند بلعید.

آیا نیروهای راست اپوزیسیون دارای چنان تمیزاتی برای ورود به يك « ائتلاف گسترده » دموکراتیک برای تغییر و تحول مردمی در جامعه هستند ؟ اگر پاسخ به لحاظ صغری - کبری های منطق صوری در عالم تجربیات بکلی منفی نباشد، در عرصه روشن زندگی با توجه به مواضع و موقعیت طبقاتی - اجتماعی و تار و پود فرهنگ جامد و مسدود و عظمت طلبانه راستها بدشواری می توان بر قاعده استثناء روا داشت. اگر ساده اندیشان نخواهند تحت چاذبه امکانات بالقوه و بالفعل نیروهای راست گردن خود را زیر ساطور آزمون تلخ دیگری قرار دهند، باید روی « امکانات » غیر دموکراتیک مؤتلفین سرمایه گذاری نکنند. اما این که تکلیف ما با راستها در اپوزیسیون که در هر حال واقعیت سخت و سقسطی در جامعه هستند، چه خواهد بود ؟ در پاسخ باید گفت که رفتار ما با آنها براساس « موازنه نیروها » رقم می خورد.

چنانکه تاریخ تحولات اجتماعی نشان می دهد « نرم » کردن راست و « متقاعد » کردن آن بزندگی مسالمت آمیز در يك نظام دموکراتیک و بازداشتن آن از توسل بزور و سرکوبی و توطئه و تن دادن آن به قواعد بازی دموکراسی تنها با تغییر تناسب نیروها بسود نیروهای دموکراتیک امکان پذیر است. حصول چنین تغییر تناسب نیروها به تقویت جبهه دموکراتیک و به صحنه آمدن مردم آگاه و شکل گیری و تحکیم نهاد های دموکراتیک آنها بستگی دارد.

در ائتلاف با جناح راست اپوزیسیون، چه نو و دمکرات های نو اندیش به ارکان حکومتی و قدرت سیاسی از زاویه انحصار آن در دست این یا آن حزب و گروه سیاسی نمی نگرند. از دید آنها دولت و ساختار های حکومتی جایگاه و ابزار کار برای اجرای وظایفی است که توده های مردم بنا به تجربه و تشخیص و اراده خود در دوره معین با توجه به لیاقت ها و کارایی ها به نیرو های سیاسی مستعد و مورد اعتمادشان به امانت وا می گذارند. به اعتقاد آنها مرجعیت مردم تنها

جامعه منزوی بودند. نیروهای ملی و دمکرات جامعه نیز وضعی بهتر از چپ نداشتند. آنها یا منزوی و جدا از مردم مصاف می کردند و یا مانند حزب توده در اشکال گوناگون آب به آسیای رهبری واپس گرای انقلاب می ریختند. بدیهی است چپ و نیروهای ملی و دموکراتیک در يك چنین وضع متزلزلی قادر به تأمین دموکراسی و آزادی و پاسداری از آن در ایران نبودند و بالمآل انقلاب سرنوشتی جز ناکامی نمی توانست داشته باشد.

بنا بر این، در يك جمع بندی کلی می توان گفت که انقلاب بهمن بلحاظ ضعف خود آگاه مردم و عدم انسجام و پراکندگی و فقدان پایگاه توده ای احزاب و سازمانها و جمعیت های چپ و ملی و دموکراتیک و جزمیت در بینش و کهنگی ساختاری فاقد ظرفیت ها و استعداد های لازم برای استقرار دموکراسی در ایران بود.

پس از استقرار حاکمیت دین سالاران ولایت فقیه و ناکامی انقلاب دموکراتیک، مسئله براندازی و اتحاد و ائتلاف نیروها بار دیگر بتدریج در میان اپوزیسیون رژیم حاکم بر کشور حدت یافت و تا امروز همچنان در کانون بحث و دستور روز این نیرو ها قرار دارد، اما این بار بحکم تجربه و آگاهی به کاستی های بینشی مسئله تنها عبارت از اتحاد و ائتلاف نیروها بهر شکل برای مقابله با رژیم حاکم نیست.

بنا بر این، صرف قرار داشتن در موقعیت اپوزیسیون، که متشکل از طیف گسترده ای از نیروها با گرایش ها، آماج ها، کنش ها و بینش های متفاوت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از راست تا چپ است، اتحاد و ائتلاف میان آنها را مجاز نمی دارد. امروز برخی از سازمانها و شخصیت ها در جنبش چپ به عمد یا به سهو این نکته اساسی را مد نظر قرار نمی دهند: ویی آنکه بدو به تحکیم و انسجام مبانی فکری و آرمانی و سازمانی خود و تأمین اتحاد درنگ ناپذیر میان نیروهای چپ و همچنین به اتحاد کارساز با نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه جامعه و کار اساسی در میان مردم که رکن اساسی هر جنبش و انتخاب اند، اندیشیده باشند، به عذر تشکیل يك « ائتلاف گسترده » جلب همزمان نیروهای مخالف رژیم از راست تا چپ را به چنین ائتلافی منطق کار کنونی خود قرار داده اند.

سؤال اینست که اولاً ضرورت ائتلاف با این یا آن نیرو مبتنی بر چه معیاری است و ثانیاً چگونه می توان بدون انسجام سازمان های چپ و حصول اتحاد میان آنها و میان نیروهای ملی و دموکراتیک در پیوند پرهیز ناپذیر با زندگی و فعالیت توده های مردم و نهاد های دموکراتیک

اتحادها و ائتلاف های نیرو های ملی و دموکراتیک برای مبارزه با اختناق و دیکتاتوری و بخاطر استقرار دموکراسی مقوله به غایت پیچیده ایست که ارزش یابی و تشخیص ضرورت ها و عناصر متشکله آن و گزین کردن صائب متحدین بسی فرترازاچارچوب تنگ دآوری ها، انگیزه ها، گرایش ها، بینش ها و روان شناسی فردی و جمعی این یا آن گروه سیاسی و اجتماعی است. البته، در این جا مجال نیست ولو به اختصار اشکال درست و نادرست اتحاد ها و ائتلاف های احزاب و سازمان ها و جمعیت های سیاسی کشورمان را در مبارزات اجتماعی از مشروطیت به این سو مرور کنیم. لذا نزدیکترین فاصله را آنهم برای مثال و بست دادن پیش در آمدی روشنگرانه گزین می کنیم تا در حد ممکن و مقدور به وضوح بحث کمک کرده باشیم.

در تاریخ اخیر معاصر ایران نمونه و سر مشق مناسب و موفقی در زمینه اتحاد و ائتلاف دموکراتیک نیروها برای مبارزه با دیکتاتوری و تأمین حاکمیت واقعی مردم وجود ندارد. از آنجا که منافع لحظه، تنگ اندیشی، هژمونیکسم و قدرت خواهی طبقاتی هسته اساسی مفکوره این اتحاد ها و ائتلاف ها بود، بزودی نیروهای محافظه کار و ارتجاعی گری قدرت را در میدان رقابت ربودند و با سوار شدن بر موج حادثه باردیگر مبارزه آزادیخواهانه مردم را به زنجیره استبداد و اختناق کشیدند.

در آستانه انقلاب بهمن نیروهای چپ و دموکراتیک از یگانگی میان خود و نفوذ و اعتبار میان مردم برخوردار نبودند. از این رو، در کشاکش براندازی استبداد سلطنتی برخی ها منفعل ماندند و برخی ها بازیچه شعارها، مانورها و ترفند های نیروهای محافظه کار و راستگرای مذهبی درون جنبش شدند و هریک به نسبتی برای حفظ خود در صحنه بازیهای سیاسی سازمان را با ساز سیاست ها و منویات نیروی هژمون کوك کردند.

حزب توده به عنوان کهنسال ترین سازمان چپ ایران پس از شهریور ۲۰ با مجموع جنبش چپ و نیروهای ملی و دموکراتیک در تضاد و تقابل بود. این حزب به علت نداشتن پایگاه توده ای در میان مردم در انزوای سیاسی رقت باری قرار داشت و لذا برای تأمین فضای حیاتی جهت فعالیت های سیاسی خود بفتح رهبری محافظه کار و وا پسگرای مذهبی میدان داری می کرد و « همه » را به اتحاد و ائتلاف « استراتژیک » با چنین نیروهایی فرا می خواند. دیگر نیروهای چپ اگر چه بالنسبه با اعمال چنین سیاستی فاصله داشتند و یا بکلی مخالف آن بودند، به علت در پیش گرفتن سیاست های سکتاریستی عملا در

از این منشور به وجه مطلوب تبلور می یابد . مرجعیت مردم در چنین ساختاری بی واسطه است و بداهتاً از پیچ و خم هیچ باد خان و سلسله مراتب از پیش قوام یافته ای نمی گذرد .

نیروهای راست اپوزیسیون چنین گرایش ندارند . مثلاً سلطنت طلبان همچنان در سودای جایگزینی سیستم فرماندهی و برقراری سلسله مراتب سیاسی - خاندانی پادشاه به جای مرجعیت بیواسطه مردم اند . اراده مردم در این سیستم تنها با عبور از صفای تو در توی سلسله مراتب نهاد شاهی و ممیزی خادوندگار خود بزرگ بین و جزم اندیش مصنوع آن هویت پیدا می کند . حتی اگر به فرض سلطنت طلبان به پیشنهاد خوش خیالانه برخی از شخصیت ها و سازمان های چپ با یک پلاتفرم « دمکراتیک » و پر نقش و نگار « متحزب » شوند، این « تحزب » سرنوشتی بهتر از حزب جمهوری اسلامی مورد مدح و ستایش رهبر وقت حزب توده، حزب مردم و حزب ایران نوین که از پلاتفرم خوش خط و خالی برخوردار بودند، نخواهد داشت و در عصر جامعه غرقه در خواب آلودگی و رخوت فکری دیرینه سال نظام شاهنشاهی و فقیه سالاری همان میوه تلخ توتالیتریسم را ببار خواهد آورد . زیرا بوروکراسی و اعماق جامعه ایران پرورشگاه کیش شخصیت، « نماد » قدر قدرت و مرداب رویش سیستم تام گراست .

لذا در چنین زمینه مستعدی نه تنها سیستم فرماندهی احزاب لئینی با ططنه وعده ساختمان بهشت در روی زمین، بلکه هرسیستم ماهیتاً تام گرای دیگر مانند شاه سالاری ظرفیت دمکراتیزه شدن و دمکراتیزه کردن را بویژه در جامعه ای با سابقه سنگین استبداد شرقی ندارد . دمکراسی هرگز از بالا با سیادت این یا آن قدرت ایدئولوژیک فلسفی، دینی و خاندانی برقرار نمیگردد . دمکراسی امر توده های آگاه و متشکل و ثمره کوشایی خستگی ناپذیر نیروهای دمکراتیک است . اگر از روی واقع نگری و نه از روی حب و بغض و تعصب های خام فرقه ای به شکل حکومتی دمکراسی نگاه کنیم آن را با جمهوری در ارتباط تنگاتنگ می بینیم . تأمین مرجعیت بیواسطه مردم در جمهوری کوتاه ترین راه برای نیل به آن است . تصادفی نیست که نخستین مبشران و نظریه پردازان و ستاینندگان پر شور دمکراسی در دوران باستان : سقراط، آنتیستنس (Antisthenes)، پریکلز و دموکریتوس آن را در ارتباط با جمهوری آتن مورد بحث قرار داده اند .

دمکراسی و جمهوری از حیث شکل و مضمون سنخیت ارگانیک دارند . دمکراسی به چهره فرمان روی ثابت بر اریکه قدرت درنگ ندارد . جامعیت دمکراسی در تغییر دوره ای گردانندگان چرخ حکومت به اراده و گزینش مستقیم و غیر مستقیم توده های مردم است . امری که شکل سلطنت در وضعیت ایران با سابقه دیرینه استبداد شرقی و فرهنگ بسته و فرد پرستانه شاهنشاهی از چنان ظرفیت و انعطافی بی بهره است .

اما در پاسخ به کسانی که ماندگاری شاه در انگلستان، سوئد، هلند و غیره را برای توجیه

استقرار مجدد نظام سلطنتی در ایران مثال می آورند، باید گفت که اولاً جامعه ایران هیچگاه از حیث ویژگی شکل بندیهایی اجتماعی و اقتصادی پیش از سرمایه داری همگون با اروپا نبود که در عصر ورود به مناسبات سرمایه داری همان ویژگیها، الزامات و محمل ها را در خود جمع داشته باشد . ثانیاً استقرار دمکراسی در این کشورها از موهبت سلطنت و نظام سلطنتی و استحاله در آن نبود، بلکه محصول انقلابهای بورژوازی بود . و در پی آن سلطنت چنان از مطلق انسانی و ابهت پیشین فرو افتاد که شاه به عنوان یک نماد صرفاً تشریفاتی در حاشیه سیستم، ارزشی فراتر از ارزش اشیاء عتیقه در موزه های تاریخی نیافت .

با اینهمه، چندی است در خارج از کشور پیرامون این مسئله یعنی بازگشت سلطنت به « رأی مردم » بحث داغی میان اپوزیسیون رژیم فقها جریان دارد . و این به سبب کم رنگ شدن نظام توتالیتر گذشته در برابر بیدارگری های هولناک نظام فقیه سالاری چندان غریب نیست . مدافعان سلطنت و نیز برخی از شخصیت ها و سازمان های سیاسی با سطحی نگری می گویند احترام به دمکراسی ایجاب می کند که در تحولات آتی ایران بار دیگر شکل حکومت به رأی نمایندگان مردم در مجلس مؤسسان گذاشته شود . چراکه مردم مختارند از رأی پیشین خود به جمهوری عدول کنند و به شکل سابق یعنی رژیم سلطنتی باز گردند . مخالفان در رد این استدلال می گویند که مردم یکبار برای همیشه رأی قطعی و غیر قابل بازگشت خود را داده اند . واگذاشتن دو پاره شکل حکومت به آراء عمومی نقض غرض است و خونهای ریخته شده را پایمال می کند .

البته ، استدلال نخست در دایره منطق ناب علی رغم خصلت انتزاعی اش در موضع تعرضی و استدلال دوم در موضع تدافعی قرار دارد . این باطل نما (پارادوکس) ناشی از تقابل « واقعیت » و « حقیقت » است . عملکرد رژیم فقها به باز ماندگان رژیم سابق مجال داده است که خود را در افکار عمومی پریشان و رنجور از استبداد و پس گرای قرون وسطایی به مقایسه بگذارد . همان سان که در آشوب و واقعیت تلخ امروز گذشته نگری و التجاء به اشباح سرگردان مردگان، نوآوری از افکار مغشوش لایه های معین اجتماعی را فرا گرفته است . در حقیقت، « شعائر و سنن تمام نسلهای مرده چون کوهی بر مغز زندگان فشار می آورد » . در رستاخیز بهمن فشار همین « شعائر و سنن تمام نسل های مرده » بر مغز زندگان « بود که جامعه را به منجلاب فرمانروایی ولایت فقیه کشانید . لذا برای این که دور تسلسل باطل دیگری گریبانگیر جامعه و مردم نشود، باید به تلاش معقولانه و روشنگرانه همت گماشت . بهر رو، اگر این گرایش در یک وضعیت استثنایی ریشه دار شود که بازگشت به « سنن و شعائر مرده » راه گشاست، این نه هشیواری ، بلکه از داوری داشته باشد، غوطه ور در موهوم پرستی است و بجای آینده گذشته را وصف می کند . در انقلاب بهمن چنین فاجعه ای روی داد و گذشته با

گذشته تعویض گردید .

اینک که در مقطع گذشته و آینده قرار داریم تنها دمکراسی می تواند ضامن قطعی وداع با گذشته و استقبال از آینده دمکراتیک باشد . حرکت به سوی دمکراسی مستلزم شرکت همبور مردم بگونه متعارف آن در قدرت سیاسی برای تبلور بی میانجی آراء و اندیشه های متوافق آنان است .

از این رو، در حال حاضر دو گرایش عمده در اپوزیسیون رژیم کفونی حاکم بر ایران با یکدیگر در نبردند : یکی گرایش دمکراتیک و دیگری گرایش غیر دمکراتیک .

گرایش دمکراتیک که هسته مرکزی آن را چپ نو و نیروهای دمکرات نواندیش کشور تشکیل می دهند، هرگز نیل به دمکراسی را در کسب قدرت سیاسی خلاصه نمی کند . از دیدگاه این گرایش یگانه غایت جنبش دمکراتیک، دمکراسی است و از آن به عنوان مستأویز برای اجابت غایات گروهی استفاده نمی شود . در این گرایش مخصوصاً چپ نو و دمکرات های نو اندیش بسیج و تشکل مستقل مردم و نهاد های صنفی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در سطح محلی، منطقه ای و ملی و نیز حضور نمایندگان منتخب مردم در مجمع های ملی و فدراتیو و غیره را ضامن اساسی نظارت بر کار ارگانهای دولت در همه ابعاد آن و ایجاد توازن و تعادل میان قدرت و جامعه می دانند و از اینرو، بر این باورند که قبل از هرچیز باید در امتلای فرهنگ اجتماعی و سیاسی مردم و رشد و تقویت آن نهاد ها مجاهدت ورزید .

چپ نو و دمکراتهای نو اندیش شرط بر قراری دمکراسی در ایران را نه توطئه و ضربه زدن از بالا، بلکه در رستاخیز بسیجیده و آگاهانه توده های مردم دانسته و اشکال و شیوه های مبارزه را در مقتضیات چنین رستاخیزی جستجو می کنند .

مرز بندی چپ نو و دمکرات های نو اندیش با جریان های راست و گرایش های معین چپ اپوزیسیون در نگرش به چگونگی پایان دادن به رژیم فقیه سالاری، نامستقل بودن و گوهر غیر دمکراتیک این جویانها و ساختار نظری، سازمانی و طرز تفکر آنان در زمینه دولت، قدرت و نهاد های مردمی و اجتماعی است .

جناح راست اپوزیسیون (سلطنت طلبان) که گرایش غیر دمکراتیک این اپوزیسیون را تشکیل می دهد، در زمینه های هویت سیاسی - اجتماعی، دولت و حاکمیت، دمکراسی و نحوه استقرار آن، حقوق ملی خلق های ساکن ایران، سیاست خارجی، نگرش به اقتصاد ملی، استقلال از قدرت های بزرگ و مناسبات با آنها، عدالت اجتماعی، حقوق انسان و غیره با گرایش دمکراتیک و بویژه چپ نو و دمکرات های نو اندیش در تضاد آشکار است . یگانه وجه اشتراک این دو گرایش در نفی رژیم فقیه سالاری است که آنهم در شکل و مضمون باهم سخت اختلاف دارند . سلطنت طلبان برخلاف چپ نو و برخی از نیروهای دمکراتیک با گذشته خود از لحاظ نظری

هیئت تحریریه ی نشریه ی " راه آزادی "

در باره ی مصاحبه با آقای بیژن حکمت که در شماره ی ۲ (تیر ماه ۶۹) آن نشریه مندرج است توضیحی دارم و تقاضای درج آنرا برای اطلاع خوانندگان .

پاسخ های آقای حکمت به سئوالها، نظریات ایشان است که ممکن است مورد موافقت یا مخالفت اعضای سازمان یا افراد و منتقدان یا سازمانهای دیگر باشد و بحث و گفتگو در باره آنها در نشریه ی سازمان جمهوریخواهان ملی ایران انعکاس دارد . اما يك قسمت از آن که به شکل بازگو کردن خبری از داخل سازمان است چون با حقیقت وفق نمیدهد محتاج توضیح است و آن تقسیم بندی " بحث اساسی " سازمان است که آقای حکمت با این عبارت بیان داشته اند :

" بحث اساسی بر سر این است که آیا باید فقط يك نیروی پشتیبان فعالین سیاسی داخل باشیم و یا خودمان به عنوان يك سازمان مستقل می توانیم علاوه بر هماهنگی با نیروهای داخل با سازمانهای سیاسی دیگر خارج از کشور وارد اتحاد عمل و همکاری شویم "

و سپس توضیح داده اند که " خود طرفدار دیدگاه دوم هستیم "

در حالی که در سازمان جمهوریخواهان ملی ایران چنین تقسیم بندی که یکی معتقد به استقلال سازمانی باشد و دیگری مخالف با استقلال سازمانی و فقط پشتیبان فعالین سیاسی داخل، وجود ندارد . در سازمان جمهوریخواهان ملی ایران مخالفی با استقلال سازمانی نیست و استقلال سازمانی طبعاً متضمن آزادی و اختیار در تصمیم به همکاری یا خود داری از آن و حتی مقابله و مبارزه با سازمانهای سیاسی دیگر است چه آنها که در داخل ایران مبارزه می کنند و چه آنها که در خارج فعالیت دارند .

اما بحث اساسی و اصلی در باره ی شرایط و شیوه و محدوده ی این اتحاد عمل و همکاری است که مدتها است در سازمان مطرح و مورد بحث و گفتگو است . ۲۹ مرداد ۶۹ علی شاهنده

می پردازند . عادت به تأیید اقدامات و خدمات مثبت از جانب هر فرد و گروه سیاسی - اجتماعی شرط همزیستی در يك جامعه مدنی و نشانه بلوغ فکری و روحی است .

— استقرار دمکراسی در ایران منوط به آگاهی مردم و تغییر تناسب نیروها در جامعه بسود نیروهای دمکراتیک است . بدین منظور چپ نو و دمکرات های نو اندیش برای کمک به این تغییر تناسب نیروها وظیفه دارند که اولاً همه توان خود را در راه انسجام همه جانبه درون سازمان خود و پیوند محکم میان سازمان های هم سنخ خود بکار گیرند و ثانیاً اتحاد و ائتلاف با دیگر نیرو های جامعه را تحقق بخشند .

آلمان به رشد و شکوفایی صنعتی و اقتصادی رسیده در پیشگاه تاریخ تیرنه گردد و دیکتاتوری و جنایات فاشیستی او به نسیان سپرده شود .

شیوه زنی سلطنت طلبان در تخطئه رستاخیز مردم ایران ایز به گریه گم کردن و ماهی گرفتن از آب گل آلود وضع موجود در رژیم فقها ست . سلطنت طلبان بیهوده درصدد اعاده حیثیت از رضا شاه و محمد رضاشاه برای توجیه پینش و ساختار سنتی خود هستند . آنچه رژیم شاه را به بن بست کامل کشید فقط و فقط سیستم توتالیتر آن بود . چنانکه صرفنظر از زور و اجحاف و استثمار و انواع محرومیت های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی زحمتکشان کشور اعم از کارگران و دهقانان و کارمندان و معلمان و استادان، آوارگی میلیونها توده از هستی ساقط شده روستایی به حاشیه شهرها، ورشکستگی پیشه وران و تولید و توزیع کنندگان کوچک و متوسط ، ممنوعیت مطلق فعالیت سازمان ها و احزاب سیاسی دمکراتیک و انجمن ها و سندیکاها و کانون های مستقل صنفی، حبس و زجر و شکنجه و اعدام دگر اندیشان و ممنوعیت آزادی قلم و بیان و اندیشه، تعقیب و آزار نویسندگان و هنرمندان مترقی، سانسور شدید مطبوعات، حضور قریب به ۴۰ هزار مستشار نظامی و سیاسی آمریکایی در ایران، عضویت در پیمان سنتو، حمایت از اسرائیل علیه خلق عرب فلسطین و غیره و غیره، دیکتاتوری فرعونی شاه در دهه پایانی سلطنت وی به چنان اوجی رسید که با نخوتی کبریایی فرمان داد که همه شهروندان بالغ ایران مکلف به عضویت در حزب رستاخیزند و چنانچه هرکس از این یاسای چنگیزی رو برتابد جایش در ایران نیست .

بنا بر این، با مروری کوتاه در وضع اپوزیسیون به عقیده نگارنده :

— شرط اتحاد و ائتلاف با جناح های مختلف اپوزیسیون گوهر دمکراتیک و استقلال آنها از قدرتهای خارجی است .

— نیروهایی که در هیچیک از عرصه های اساسی ساختار نظری، مسلکی و سازمانی با گذشته خود وداع نکرده اند، قابل اعتماد برای اتحاد و ائتلاف در امر مبارزه برای استقرار دمکراسی در جامعه نیستند .

— همکاری و ائتلاف با جناح راست (سلطنت طلبان) و جناح دمکراتیک اپوزیسیون در زمینه دمکراسی و شکل متعارف حکومتی آن جمهوری و مسئله گسست از گذشته هرگز به معنای نفی این یا آن فکر و عمل آنان در خدمات مشخص به میهن و فرهنگ و هنر و تمدن و یا مقابله با سرکوبیها، خوسریها و تمدن ستیزیها ی رژیم حاکم نیست . زیرا این نوع خدمات و اقدامات در انحصار هیچ گروه و سازمان و جمعیت سیاسی و اجتماعی قرار ندارد . هریک از شهروندان کشور و گروه های اجتماعی به سبک و سلیقه خود به این امور

— ساختاری وداع نگفته اند . البته، داشتن چنین انتظاری از آنها چیزی جز توهم پراکنی نیست . آنها بجای عبور گرفتن از گذشته مردود خود از فردای انقلاب بهمین با برخورداری از حمایت های آمریکا و هم پیمانان آن نست به چندین توطئه براندازی زدند تا با پراه انداختن جوی خون از مردم قیام کرده و به صلابه کشیدن انتقامجویانه مخالفان عقیدتی و سیاسی خود آب رفته را بجوی باز گردانند و همان سلطه چاپرانه را دو باره برقرار سازند . این سیاست یعنی کسب قدرت از راه توطئه که بیگانه از شکل و برآمد آگاهانه توده های مردم برای استقرار آزادی و دمکراسی است، کماکان هدف تاکتیکی و استراتژیک آنها را تشکیل می دهد . قرار و مدار با سدام برای تشکیل دوباره کابینه بختیار در اهواز پس از تصرف آن توسط نیرو های متجاوز عراقی از جمله تلاشهای ضد ملی وابستگان رژیم سابق برای کسب قدرت به یاری دشمنان ملک و ملت بوده است .

آیا درحال حاضرانتشاریک بیانیه ۱۴ ماده ای از جانب رضا پهلوی که تحت تأثیر جو بین المللی و نزدیکی دو ابر قدرت و سیاست جدید آلترناتیو سازی « دمکراتیک » صورت گرفت، برای گسستن و مرز بندی با گذشته کافی است ؟ شیوه کار سلطنت طلبان و چپ سنتی در شکل و مضمون به هم شباهت دارد . چپ سنتی مشخصاً حزب توده تا چند ماه پیش از فرو ریختن دیوار برلین برای خواب کردن اعضا و هواداران خود توضیح می دادند که " آنچه در کشور های سوسیالیستی می گذرد ناشی از رشد شتابان نیروهای مولده است " تئوری پردازان سلطنت طلب نیز با همان شیوه افسوسگرانه در توضیح دلایل وقوع انقلاب می گویند که این انقلاب نه محصول دیکتاتوری، اختناق و توتالیترایسم و پوسیدگی سر تا پای نظام محمد رضا شاهی، بلکه محصول توطئه آمریکا، اغفال و گمراهی روشنفکران، فتنه انگیزی چپ ها و ملایان و ناسپاسی مردم بود . از این رو، آنها تا امروزخوارها کاغذ سیاه کرده اند تا مثلاً وجود برخی اختلاف های تابع و متبوعی میان زامداران غرب و شاه رادراین یازان سیاست گذاری ها که در هر حال میان آنها و دیگر زمام داران نا مستقل کشورهای حاشیه صنعتی نیز وجود داشته و دارد، به حساب استقلال طلبی، غرور ملی و شخصیت رزمنده او واریز کنند . اگر برخورد به رژیم ها، زامداران ، جامعه و مسایل آن تا این حد سبکسرانه باشد، آنگاه هیچ کس نه تنها حق نخواهد داشت به استالین، مانو، چائوشسکو، هونکر و امثال آنها که در عین حال هر يك در دوره ای از زندگی انقلابیون فداکار و ثابت قدمی علیه استعمار، استبداد و فاشیسم بوده اند، خرده بگیرد، بلکه موظف است هر سال در زاد روزشان بخاطر تجلیل از این خصایص جشن و سرور بپاکنند و آنها را سر مشق خود قرار دهد . درست کاری که سلطنت طلبان در هر قلم و قدم در ستایش از رضاشاه و محمد رضاشاه بعمل می آورند . با این منطق هر سفله خونخواری چون هیتلر باید بخاطر این که مثلاً در دوران او

" چرا جبهه جمهوری خواهان "

شخصاً با خود شما هم مخالفم. اما چون عضو حزب توده هستم و در برنامه حزب از مشروطه ایران پشتیبانی شده و شاه هم جزو مشروطه می باشد، بنا براین با شما مخالفتی نمی کنم. بعد شاه گفته بود که " من دموکرات و سوسیالیست هستم، من طرفدار زحمتکشان هستم و مانند حزب شما طرفدار مردم رنجبر هستم."

در جای دیگر از خاطرات از دعوت شاه از فراکسیون توده صحبت می کند: " روزی در مجلس تنها نشسته بودم. دیدم دعوتی از دربار آمد و در آن دعوتنامه نوشته بود که فراکسیون توده از طرف شاه به شام دعوت می شود. خواهش می شود در صورت قبول و یا عدم قبول دعوت روی همین ورقه نوشته و امضاء شود... خود من امضاء کردم و رضایت به قبول دعوت کردم... رفقا کم کم آمدند و موضوع را به آنها گفتم. همه رضایت به رفتن دادند. بعد توضیح می دهم که " شاه زیر چشمی مرتب به من نگاه می کرد و تبسم می نمود" و می گوید اینکار شاید به این علت بود که " مرا برای اولین بار می دید و رفقای دیگر ما قبلاً با او ملاقات کرده بودند." ذکر این نکته هم ضرورت دارد که اردشیر شخصاً تمایلی به این نوع ملاقات ها نداشت و برای آن شرط و شروط می گذاشت که در خاطرات ملاحظه خواهید کرد.

در جای دیگر از خاطرات در صحبت از بلوای ۱۷ آذر ۱۳۲۹ چنین می نویسد: " سفیر شوروی سمیرنوف با شاه ملاقات داشته است. البته او به عنوان نماینده شوروی وضع جبهه را بیان کرده و خاطرنشان کرده بود که آنها ذی نفع هستند که در ایران آرامش و دموکراسی باشد و از خون ریزی و کشتار اجتناب شود و غیره. شاه در مقابل با کم تجربگی خود گفته بود، می خواهم سوسیالیسم دولتی بسازم. سمیرنوف به وی گفته بود که خوبست شما شاه مشروطه باشید و دخالت در امور خارج از صلاحیت قانون اساسی نکنید."

۲- نتیجه گیری شما مبنی بر اینکه گویا من طرفدار آن هستم که "جریاناتی مثل سلطنت طلبان و افراطیون مذهبی و حزب الهی ها از حق بیان آزادانه در ایران فردای پس از سرنگونی جمهوری اسلامی و پس از برقراری دموکراسی، محرومند"، کاملاً نادرست است. پاسخ شما تصادفاً در جمله بعد از پاراگرافی آمده است که شما نقل کرده اید و قرائت مجدد آن را توصیه می کنم. آنچه من تاکید کرده ام اینست که جریانات مخالف و اساساً همه جریانات و احزاب فعال در کشور، چه حاکم و چه غیر حاکم، در جامعه ای که مبتنی بر دموکراسی و رعایت بی قید و شرط آزادی هاست، در فعالیت های خود، قانونیت و علنیّت و موازین و قواعد دموکراسی را که زیر بنای قانون اساسی خواهد بود، رعایت کنند. روشن است که اگر هم عمل خلافی صورت بگیرد، برای مقابله با آن باز هم باید از راه قانونی و رعایت اصول دموکراسی و استقلال قوای مجریه و قضائی و مقننه از یکدیگر اقدام کرد نه با روش هرکس دلش خواست، دیگری را از آزادی فعالیت محروم سازد. در آنصورت، در جامعه دموکراسی و آزادی های سیاسی و حقوق بشر حاکم نیست و لذا مغایر با جامعه مورد نظر و بحث ماست.

ممکنست تردید و ایراد شما از این زاویه باشد که قید شده است باید: " همه تمایلات سیاسی - فکری به منشور حقوق بشر و اصل حاکمیت ملت احترام بگذارند. و لذا فکر می کنید اگر کسی و نیروی سیاسی ای، مخالف منشور حقوق بشر و یا بخشی از آن باشد، از دیدگاه من باید از فعالیت سیاسی محروم باشد. باید عرض کنم که اینهم يك استنتاج نادرست است. زیرا میان احترام گذاشتن به حاکمیت مردم که بیان دموکراتیک رأی و تصمیم آزاد اکثریت ملت ایران در يك مساله هست و در عین حال مخالف با آن بودن و در اقلیت قرار گرفتن، اما از مجاری علنی و قانونی و دموکراتیک با آن به مخالفت برخاستن، تناقضی وجود ندارد. اتفاقاً پاسخ این نکته هم درست در قسمت دوم همان جمله آمده است که شما نقل قول کرده اید و من در نمونه " تعیین نظام حکومتی و شکل دولت و سمت گیری های اقتصادی - اجتماعی " تفاوت میان مخالف بودن و محقوم شمردن را نشان داده ام. همین تلقی در باره هر موضوع دیگری هم صادق است. اگر فشرده نوشتن مطلب از سوی من موجب ابهام و سوء تفاهم باشد، امیدوارم با این توضیحات از میان برداشته شود. بهرحال لازم به تاکید است که در مساله دموکراسی و آزادی ها نظر من قاطعانه همانست که در مبانی نظری - سیاسی مصوب کنگره دوم آمده است.

بابک - (۲۱ شهریور ماه ۱۳۶۹)

با سلام خدمت دوستان ارجمند. در رابطه با مقاله " چرا جبهه جمهوری خواهان " آقای خسروی چند نکته به نظر اینجانب سؤال برانگیز بود که نسبت به پاسخ آن خواهشمندم به شکل علنی یا نامه پاسخ دهید.

در این مقاله در مورد تظاهر به سوسیالیسم و مردم گرایی محمد رضا شاه در دوره سالهای ۲۰ تا ۲۷ از جمله ایشان اظهار می کنند که شاه از رهبران حزب توده دعوت می کرد که برای گفتگو به دربار بروند در حالیکه در خاطرات زنده یاد ایرج اسکندری که جناب خسروی خود نیز در امر تهیه آن دست داشته اند عنوان می شود که حتی شاه حاضر به پذیرش وزاری توده ای نبود و در یکی از روزهای سلام، که هیئت دولت به دیدار شاه رفته بوده است، وی هنگام بست دادن با وزرای توده ای سر خود را به سمت دیگری برگردانده است. ممکن است در این مورد ایشان توضیحی بدهند. بنظر من جا داشت که آقای خسروی برای اثبات صحبت هایشان در این قسمت به نوشتجات یا اسناد معتبر تری استناد می کردند. بهر حال مطلب بنظر من بسیار تازگی داشت و جالب بود.

نکته دیگر در مورد مطلبی است که تقریباً در انتهای مقاله آمده، به این شکل: " در فدای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، ما از آزادی فعالیت برابر حقوق همه احزاب و همه تمایلات سیاسی، فکری که به منشور حقوق بشر و اصل حاکمیت ملت احترام گذاشته و متعهد به رعایت اصول دموکراسی و اقدامات و فعالیت علنی باشند دفاع خواهیم کرد... آیا این نتیجه گیری درست است که بر این اساس جریاناتی مثل سلطنت طلبان و افراطیون مذهبی و حزب الهی ها از حق بیان آزادانه در ایران فردای پس از سرنگونی جمهوری اسلامی و پس از برقراری دموکراسی، محرومند و سؤالی هم که در این مورد پیش می آید این است که بر این پایه، هر شخصی می تواند دیگری را با همین معیار از آزادی فعالیت محروم کند. بنظر من این مطلب در تضاد است با نظر رسمی ح. د. م. ا. که معتقد است حق فعالیت برای تمامی احزاب سیاسی بایستی تأمین شود. قبلاً از توجه و پاسخ شما تشکر می کنم.

کمال - بیست و هفتم جولای ۱۹۹۰

پاسخ:

دوست محترم! رفتار رسمی و متکبرانه شاه در تشریفات معرفی دولت منافاتی با رفتار وی در ملاقات های خصوصی ندارد. جریانی را که من در مقاله ام آورده ام از رفقای متعدد قدیمی و از جمله از شخص ایرج اسکندری شنیده ام. زنده یاد ایرج، در خاطراتش همه یادمانده ها و اتفاقات را نیاورده است، قصد ما این بود که ایشان وقایع و مسائل گرهی مربوط به حزب توده ایران را، هرچا که وی نقش فعال و ویژه ای داشته است، توضیح دهد و شهادت بدهد. قرار بود رفیق فقید، بر اساس آنچه در گفتگوها آمده است، خاطرات مشروح خود را بنویسد که بخش آغازین آن را در جلد چهار ملاحظه کرده اید، که چگونه با قلم شیوایی آغاز کرده بود. متأسفانه اجل مهلت نداد.

در آینده نزدیک خاطرات یکی دیگر از استوانه های حزب توده ایران، رفیق اردشیر آوانسیان از سوی ما منتشر خواهد شد و شما با نکاتی از این قبیل، آشنا خواهید شد. اینک برخی اشارات از خاطرات اردشیر را برای اطمینان خاطراتان می آوریم:

" نخست وزیر سهیلی بارها به ما اطلاع داد که شاه می خواهد با سران حزب توده ملاقات کند. تبلیغات شاه آن بود که گویا او هم دموکرات و حتی سوسیالیست می باشد... " در یکی از ملاقات ها [باسلیمان میرزا اسکندری]، او داستان ملاقات خود را با شاه بیان کرد: با رفقای جمعیتی [منظور رهبران حزب است]، قرار گذاشتیم ملاقاتی با شاه انجام بگیرد. رفقا مرا مأمور ملاقات کردند. من رفتم دربار، ساعت ملاقات ما معلوم شد. مرا بردند در يك اتاقی نشاندند. بعد معلوم شد شاه دنبال من وارد اتاق شده لیکن در میان یا پشت پرده ها ایستاده بوده است که بدو نمی توانستم او را تشخیص بدهم. آمد نزدیک، بست داد، احوال پرسید و غیره. چای آوردند و شاه خودش شخصاً توی چای من قند ریخت و قند ها را با قاشق حل کرد... سلیمان میرزا به سخنان خود چنین ادامه داد: " به شاه گفتم من شخصاً مخالف پدرتان رضا شاه بودم و

کدام سیاست در برابر نهضت مقاومت ملی ایران؟

در چند ماه اخیر بحث پیرامون نهضت مقاومت ملی و سلطنت طلب ها بطور جدی در صفحات راه آزادی مطرح شده است. واقعیت اینست که این بحث در سطح نشریه و حزب تازگی دارد و چه در گذشته و چه در اسناد کنگره دوم مسئله اصلی ما تشکیل و قوام یافتن جبهه جمهوری خواهان بوده است. امروز رفقای در میان ما بحث همکاری با نهضت مقاومت ملی را پیش می کشند و به نظر من با اینکه این موضع با اسناد کنگره دوم همخوانی ندارد، و در شورای مرکزی حزب نیز در اقلیت قرار دارد، با این وجود باید به استقبال این بحث رفت و از درگیر شدن با مشکلات ناشی از باز شدن جدی چنین بحثی نهراسید. ما در باره بخش های بزرگی از اپوزیسیون (از جمله مجاهدین خلق و نیروهای دیگر چپ) نیاز به برخورد مجدد داریم.

هدف اصلی من در این مقاله نه مجادله مستقیم با این یا آن نوشته، بلکه طرح و پرداختن به برخی واقعیت هایی است که در این زمینه وجود دارند. شاید در یک برخورد ساده گویانه بتوان هم شاپور بختیار را به آسانی به اعتبار برخی عملکردهایش در شمار نیروهای استبدادی جامعه جا داد یا وی را بخاطر این یا آن موضعگیری و نوشته و یا گذشته سیاسی در زمره نیروهای دمکرات به حساب آورد. در حالیکه واقعیت این نیروی سیاسی - مانند بسیاری از نیروهای سیاسی دیگر اپوزیسیون - بسیار پیچیده تر است. برخورد با نهضت مقاومت ملی و دکتور بختیار سه عرصه اصلی یعنی رابطه با سلطنت طلبها، مسئله وابستگی به قدرت های خارجی و سرانجام روابط غیر دمکراتیک درون تشکیلاتی را دربرمی گیرد.

بختیار همانگونه که هست

به نظر من نیروهایی که به همکاری با نهضت مقاومت ملی و شاپور بختیار اعتقاد دارند، بناگزی باید پی آمد های چنین اتحادی را هم در نظر آورند. نمی توان این واقعیت مهم سیاسی را نادیده انگاشت که آقای بختیار بعنوان یک «مشروطه خواه» نه از یک رژیم مشروطه انتزاعی بلکه از ادامه سلطنت پهلوی حمایت می کند. وی در گذشته بخوبی نشان داده است که حتی علیرغم منشور نهضت که تعیین شکل حکومت را به آرای مردم موکول می کند؛ حاضر است همه نیرو و اعتبار خود را برای رسیدن به چنین هدفی بکار اندازد. توافق نامه معروف ۲۸ تیرماه ۱۳۶۲ میان امینی - بختیار و آریانا که طی آن بر سر «قانون اساسی و سلطنت مشروطه» عهد بسته شد فقط یک نمونه روشن در این زمینه است. آقای بختیار در این زمینه نه تنها تعهد سیاسی خود را در نهضت زیرپا گذاشت، بلکه دست اتحاد به نیروهایی داد که بروشنی وعده سرکوب و مشت آهنین را به مردم می دهند. در همه سالهای گذشته وزن تعیین کننده آقای بختیار بعنوان رهبر نهضت مقاومت ملی و طرفدار به سلطنت رسیدن «شاه جوان»، در عمل منشور این نیرو را که شکل حکومتی آینده را به تصمیم مردم موکول می کند به حروف مرده بدل ساخته است. درست به دلیل همین گذشته است که نمی توان گفت نهضت مقاومت ملی یا شاپور بختیار یک مسئله است و رضا پهلوی و طیف وسیع سلطنت طلبها مسئله دیگر. اینها تا آنجا که دو تشکیلات مجزا با دو خط سیاسی متمایزند، از یکدیگر جدایند ولی در عین حال به یکدیگر مربوطند، چراکه آینده سیاسی آنها بهم گره خورده است. با وجود اختلافات گاه دامنه دار میان بختیار و جریان سلطنت طلب دیگر، برای اوردن همه ۱۲ سال گذشته، رضایهلوی «شاهزاده جوان» و «شاه جوان» ایران بوده است بدون وجود رضا پهلوی، بنای سنگر سیاسی بختیار یکسره فرو می پاشد. اما بختیار واقعاً برای اتخاذ چنین مشی چه انگیزه هایی دارد؟ آیا چنانکه برخی ادعا می کنند مشروطه خواهی او از سرپیروی از دکتور

مصداق «مشروطه خواه» است؟ اگر اینگونه است، پس چرا سایر ملیون ایران عطای این «مشروطه خواهی» را به لقاییش بخشیده اند؟ بختیار چه امتیازی در مشروطه دیده است که دیگران ندیده اند؟ مگر خود او سالیان دراز قربانی همین حکومت پهلوی نبوده است؟ به نظر من مهم ترین انگیزه ای که بختیار را بدین سو سوق می دهد، موقعیت او در لحظه ترک ایران است. همه «مشروعیت» و اعتبار سیاسی امروز بختیار ناشی از مقامی است که توسط محمد رضا پهلوی بوی تفویض شده است. او نخست وزیر «قانونی» محمد رضا پهلوی است و طبیعی هم هست که این «امتیاز» را در برابر افکار عمومی داخل و خارج به «آسانی» از دست ندهد. او به لطف همین «اعتبار» البته از عراق و دیگر منابع خارجی کمکهای هنگفت دریافت می کند. وگرنه مانند بسیاری از شخصیت های همطراز می بایست در گوشه ای با امکانات محدود به مبارزه ای «کم سر و صدا» بسنده می کرد. اینکه طی ۱۲ سال گذشته هیچ نیروی ملی در اپوزیسیون دست همکاری به نهضت مقاومت ملی نداده است، به اندازه کافی معنی دار است. بختیار برای پاره انداختن این تشکیلات و اتخاذ این سیاست ۱۰ سال پیش - در نبود یک اپوزیسیون دمکراتیک و جمهوریخواه - بر اساس محاسبات ویژه خویش عمل کرده است. اما نیروهای سیاسی جمهوری خواه که در طیف سلطنت طلب های ایران بوضوح می توانند جریان افراطی، ضد دمکراتیک و استبدادی را مشاهده کنند، نباید با تن دادن به محاسبات آقای بختیار، بروی سرنوشت آتی نظام حکومتی در ایران دست به قمار بزنند.

مسئله اصلی دیگر در رابطه با آقای بختیار، مسئله رابطه او با کشورهای بیگانه است. همه می دانند که دستگاه وسیع تبلیغاتی وی بطور مستقیم با پول عراق و احتمالاً برخی دیگر کشورها اداره می شود. این وابستگی مالی همواره در تعیین سمت و سوی سیاست آقای بختیار و نهضت مقاومت ملی حد اقل در رابطه با عراق نقش مهمی ایفا کرده است. چگونه می توان تصور کرد حکومت هایی نظیر صدام به نیروی سیاسی بطور وسیع کمک مالی کنند، ولی در برابر چیزی انتظار نداشته باشند؟ با آنکه هاله ای از ابهام حوادث مربوط به ابتدای جنگ و برنامه های صدام برای تشکیل دولت بختیار در بخشی از مناطق «آزاد شده» را پوشانده است، اما از خلال موضعگیری های روزمره نهضت مقاومت ملی و آقای بختیار پیرامون حوادث گوناگون منطقه می توان بوضوح این «وابستگی» را مشاهده نمود؛ آخرین این موضع گیریها، تأیید ضمنی حمله عراق به کویت توسط آقای بختیار در مصاحبه با روزنامه فیگارو است. از سوی دیگر رابطه با سلطنت طلب ها و اصولاً نحوه انتصاب وی به نخست وزیری از همان ابتدا بطور طبیعی نوعی از رابطه را با آمریکا هم «ناگزیر» ساخته است. بطور مثال در مطبوعات جبهه نجات دکتور امینی و یا نهضت صحبت از نقش «سیاست های خارجی» در جریان توافقنامه معروف ۱۳۶۲ بختیار - امینی و آریانا است: نشریه نهضت شماره ۷۴ از «عوامل تقویت فکر اتحاد» [میان سلطنت طلبان و آقای بختیار] را «موضع گیری سیاست های خارجی که اتحاد نیروهای اپوزیسیون را شرط لازم و ضروری سقوط رژیم قلمداد می کردند» میدانند. همه می دانند که این «سیاست های خارجی» چیزی جز آمریکا نیست.

من فکر می کنم رفقای که آقای بختیار را «ملی» می خوانند، حتماً تصور دیگری از ملی بودن غیر از آنچه ما می فهمیم دارند. چگونه ممکن است با پول بیگانه دم و دستگاه و تشریفات مفصل پاره انداخت، با اشاره بیگانه پای اتحاد و همکاری با دیگران رفت، ... آن وقت خود را ادامه دهنده «راه مصداق» دانست و ملی!

در راه تقویت جبهه جمهوری خواهان

در ایران پس از ۸۵ سال مبارزه برای دمکراسی، هیچگاه يك جبهه وسیع و مورد اعتماد که خواهان يك جمهوری متکی بر دمکراسی و حقوق بشرباشد، بوجود نیامده است. طی ۱۲ سال اخیر نیز دو قطب بزرگ اپوزیسیون یعنی بختیار و سلطنت طلبها از یکسو و مجاهدین خلق از سوی دیگر در میان مردم خود را مطرح ساخته اند. لذا امروز طرح يك آلترناتیو دمکراتیک جمهوری خواه در داخل و خارج ایران از اولویت بی چون و چرا برخوردار است. این آلترناتیو نیروی بالقوه عظیمی در داخل و خارج کشور دارد که تا کنون نتوانسته است به دلیل پراکندگی های موجود از اثربخشی لازم برخوردار باشد. از سوی دیگر چنین آلترناتیوی می تواند بروی سایر ائتلاف های موجود و نیز اپوزیسیون ملی - اسلامی داخل کشور تأثیرات مهمی برجا گذارد. در تمام این جریانات نیروهایی وجود دارد که می توانند متحد جدی جمهوری خواهان باشند. لذا هر سیاست، هر مشی که به قوام گرفتن چنین جبهه ای (که هنوز هم شکل نگرفته است) لطمه وارد آورد، نادرست و زیانبخش خواهد بود.

البته از هم اکنون قابل پیش بینی است که در روند آتی مبارزه برای دمکراسی در ایران اپوزیسیون باید بتواند، حتی اگر در ائتلاف های جداگانه متشکل است، در موارد معینی روش یکسان و سیاست واحدی در برابر حوادث در پیش گیرد. جبهه جمهوری خواهان باید بتواند با جریانات مختلف اپوزیسیون تماس داشته باشد و با برخورد سازنده راه این همگرایی احتمالی آینده را هموار سازد. این نیروها از اپوزیسیون داخل کشور تا مجاهدین خلق، نهضت مقاومت ملی، جریانات چپی که در جبهه جمهوری خواهان حضور ندارند و ... را در برمی گیرد. این سیاست برخورد سازنده، تحمل و پذیرش موجودیت نیروها برای قوام یافتن دمکراسی در آینده ایران هم نقش اساسی ایفا می کند. اما هرگاه صحبت ائتلاف و اتحاد عملی جدی در میان باشد، جبهه جمهوری خواهان نباید به کار مشترک با نیروهایی دست زند که به نحوی از انحاء به تقویت جریانات استبدادی، سرکوبگر و یا همراهی با آنها منجر شود. چنین مسئله ای همانقدر در مورد نهضت مقاومت ملی صدق می کند که در مورد مجاهدین خلق یا هر نیروی دیگر. تا زمانی که نهضت مقاومت ملی بطور واقعی مسئله رابطه اش را با سلطنت طلبها، با دولتهای خارجی و با ساختار تشکیلاتی متکی به « رهبر » بلامنازع روشن نکرده است، هیچ نوع ائتلافی با آن به صلاح جبهه جمهوری خواهان نیست، بویژه آنکه اگر صحبت فقط بر سر حاکمیت مردم است، امروز رضا پهلوی هم با بیانیته ۱۴ ماده ای خود در همان موضعی قرار می گیرد که بختیار.

در نوشته های رفاها بارها به این مسئله اشاره شده است که باید در عرصه سیاست های ائتلافی هم چپ نو اندیش و دمکرات روشی نو در پیش گیرد. من با آنکه با تجدید نظر اساسی در درک گذشته با این رفاها هم صدا هستم، اما فکر می کنم در چگونگی این تجدید نظر و سمت و سوی آن راه های ما از هم جدا می شود. من بطور اساسی فکر می کنم چپ نو اگر نتواند حامل پیامی نو در عرصه سیاست باشد، باشتاب به سطح يك نیروی سیاسی عادی سقوط خواهد کرد. شاید این توقع «ذهنی» و بسیار «منزه طلبانه» به نظر آید، ولی شاید بهتر باشد يك نیروی کوچک ولی با اصالت باقی ماند تا يك نیروی بزرگ ولی مثل بقیه. یعنی سیاست را همانگونه بفهمیم که دیگران. «رنال پلیتیک» و برخورد توأم با «مصلحت» روز شیوه سنتی کار احزاب سنتی چپ و راست و میانه است. این همان ذهنیتی را در مردم بوجود می آورد که «سیاست پدر و مادر ندارد». بگذارید نیرویی پیدا شود که با حد اکثر حفظ اصولیت، با منزه گرایی حامل پیامی دیگر از سیاست باشد. من برای حزب در برخورد با نیروهای سیاسی دیگر در پیش گرفتن چنین سیاستی را درست می دانم. اگر من با اتحاد عمل با نهضت مقاومت ملی مخالفم، مسئله صرفاً از این زاویه مطرح است. بدون اینکه چنین رویه ای به معنای قهر کردن با این نیرو یا هر نیروی سیاسی دیگر باشد.

(سعید)

مسائل مربوط به تشکیلات نهضت و نقش آقای بختیار در آن هم از جمله مسائل بحث انگیز است. نقش بختیار در نهضت بطور دقیق با عنوانی که در این تشکیلات به وی داده اند (رهبر)، همخوانی دارد. وی در عمل «تجسم اراده نهضت» است و ماورای همه ضوابط يك تشکیلات سالم، مدرن و دمکراتیک عمل می کند.

وی به راحتی قادر است علیرغم منشور نهضت در باره شکل آتی حکومت، هرچا که خواست موضع و سیاست خود را پیش برد. هیئت اجرایی نهضت، تا حد يك ارگان تشریفاتی سقوط کرده است و بختیار به اتفاق دو معاون و مشاورینش که همگی توسط شخص وی «منصوب» می شوند، امور را به پیش می برند. ایجاد يك رابطه قبیلله ای در سطح تشکیلات، عنوان «رهبری» به خود بخشیدن و بر این اساس قایل شدن نقش ماورای سازمان برای خود نمی توانند نکاتی باشند که در برخورد نیروهای سیاسی اپوزیسیون دمکرات و جمهوری خواه به حساب نیایند. بویژه آنکه معلوم نیست در چنین تشکیلاتی، چه تضمینی برای اجرای توافق های سیاسی وجود دارد. زیرا يك فرد قادر است همه معادلات را زیر و رو کند.

اینها نمونه مسائلی هستند که در رابطه با آقای بختیار و نهضت مقاومت ملی مطرحند. با آنکه خود آقای بختیار سه اصل میهن دوستی، آزادی و سوسیالیسم را به عنوان اعتقاد های اساسی خود طرح می کند و بر آنست که «شکوفائی جامعه در همه زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و هنری بی آنکه از آزادی برخوردار باشد میسر نیست و خودکامگی فردی و گروهی یا حزبی در هر حال بازدارنده پویائی جامعه و در نتیجه باز دارنده کار پیشرفت و توسعه مطلوب است.» و یا به سوسیالیسم «به عنوان يك افزار توانا برای برپا داشتن يك عدالت اجتماعی» (مبانی اندیشه های سیاسی و برنامه های اجرایی شاپور بختیار) اعتقاد دارد، ولی در عمل چه در رابطه با سلطنت طلب ها، چه در روابط درون تشکیلاتی و چه در رابطه با نیروهای بیگانه به این اعتقادات وفادار نمانده است. اگر دکتتر بختیار به نوشته های خود واقعاً اعتقاد دارد، همگامی با آریانا ها، کتانه سلطانیها، شفا ها و نهانندی ها را چگونه توضیح می دهد؟ آیا جایگاه واقعی این افکار در کنار جمهوری خواهان و نیروهای دمکرات است یا در میان نیروهای سلطنتی که همیشه دربرگیرنده محافظه کارترین جریانات سیاسی بوده اند؟ آیا می توان هم «میهن پرستی» را در شمار اصول اعتقاداتی خود آورد، آنگاه رابطه ای با این کیفیت و در این سطح با کشورهای بیگانه برقرار ساخت؟ آیا می توان خود را «سوسیال دمکرات» و مخالف «خودکامگی فردی» دانست و همزمان در تشکیلات روایتی غیر دمکراتیک و قبیلله ای بوجود آورد. من فکر می کنم اگر آقای بختیار ده سال پیش می توانست بنوعی این مسائل را توجیه کند، امروز با تجربه گذشته، با تغییرات عمیق در نیروهای اپوزیسیون دمکرات دیگر ادامه چنین سیاستی قابل پذیرش نیست.

اما در آنچه به رفقای ما باز می گردد انتقاد اساسی من اینست که آنها بدون در نظر آوردن این پیشینه و عملکرد و بدون توضیح روشنگرانه بناگاه مسئله همکاری با نهضت مقاومت ملی را بعنوان یکی از «مؤلفه های دمکراسی» در ایران پیش می کشند. این رفاها هرچه در مورد سایر نیروهای اپوزیسیون (مجاهدین خلق، حزب توده ایران، راه کارگر و ...) همه جوانب را با وسواس می بینند و مثلاً وابستگی حزب توده ایران به شوروی را یکی از دلایل مهم استنکاف از اتحاد عمل با آن قلمداد می کنند، و یا اسم راه کارگر را به دلیل اعتقاد به دیکتاتوری پرولتاریا در بوران سوسیالیسم از فهرست مؤلفه های دمکراسی خط می زنند با این وجود در مورد نهضت مقاومت ملی این اصول و «حساسیت»ها رنگ می بازند. به نظر می رسد این روانشناسی بیشتر زمینه در متد لوژی نادرست در انتخاب متحدان سیاسی دارد. برخی رفاها سعی می کنند همه نیروهایی را که می توانند از نظر خود با ما دست به اتحاد سیاسی بزنند، دمکراتهای خوب و ملی معرفی کنند و لذا از این زاویه به متحدین احتمالی ما با دست و دل بازی مدال دمکرات یا ملی بودن می دهند. در حالیکه اگرهم قرار است ما روزی بخاطر شرایط ایران با نیرو یا نیروهایی همگام و متحد شویم که ویژگی های يك جریان آزادیخواه و ملی را به دلایل گوناگون ندارند و یا دارای ضعف های جدی هستند، این را باید با صراحت بگوییم و دلایل این اتحاد عمل احتمالی را هم توضیح دهیم. اما بسیار ناروا خواهد بود اگر ما چشم بر این ضعف ها و جوانب فرو بندیم و سیمای غیر واقعی از آنها نزد افکار عمومی به نمایش گذاریم.

تحلیلی از عملکرد رژیم:

صادرات مواد غیر نفتی، به چه قیمتی!
و چشم انداز بخشهایی از برنامه پنجساله

جمهوری اسلامی هم وارث زیربنای فنی کم و بیش پایه ای برای رشد و تکامل آتی و هم ذخائر ارزی که از رژیم سابق برجای مانده بود، با ۱۷۰ میلیارد دلار درآمد نفتی که در ۱۱ سال گذشته داشت، امروز غرق در بحران همه جانبه ای، با دست خالی برای کسب هرچه بیشتر دلار امریکائی به هراقدامی تا زیرپا گذاشتن منافع ملی دست می زند. از جمله این موارد صدور بی رویه مواد اولیه معدنی برای کسب ارز خارجی است. وزارت معادن و فلزات که وزیر حزب الهی آن در هر فرصتی، صادرات مواد اولیه معدنی، فلزی و غیر فلزی را به عنوان یک پیروزی و در عین حال شایستگی و لیاقت دولت قلمداد می کند، سقف صادرات وزارت خانه تحت مسئولیت خود را در برنامه اول پنجساله (۷۲-۶۸) که شامل سنگهای تزئینی، سنگ گچ، زغال سنگ، سنگ آهن، سنگهای آهک، سنگهای ساختمانی، کائولن و خاک های صنعتی و ... است با درآمد دلاری آنها در جدول زیر به نمایش میگذارد:

| | | | | |
|-----------|------------|------------|------------|------------|
| سال ۱۳۶۸ | سال ۱۳۶۹ | سال ۱۳۷۰ | سال ۱۳۷۱ | سال ۱۳۷۲ |
| ۸۲ میلیون | ۱۶۱ میلیون | ۲۰۰ میلیون | ۲۶۸ میلیون | ۲۸۸ میلیون |

مقدمتاً باید خاطر نشان ساخت که بطور اصولی صادرات مواد اولیه برای کشورهای عقب مانده ای که در راه رشد و توسعه منابع و اقتصاد ملی قدم بر می دارند حتی برای رفع نیازهای ضرورتاً ناگزیر خود بسختی قابل توجیه است. رعایت این اصل بویژه برای کشوری مانند ایران، در حال حاضر بطور کامل بمنزله قانونی اجتناب ناپذیر است. زیرا:

۱- با داشتن ذخائر عظیم نفت و گاز برای عرضه سالم رقابتی به بازارهای بین المللی و استفاده معقول و منطقی از درآمد آن می تواند نیازهای ارزی خود را بنحو رضایت بخشی تامین نماید.

۲- ضرورت بازسازی خرابیهای ناشی از جنگ و تأمین مسکن مناسب برای ۲۵ میلیون نفر یعنی ۵ میلیون واحد مسکونی بعنوان حد اقل احتیاجات روز باید در اولویت برنامه های ساختمانی قرار گیرد. طبیعی است که عملیات ساختمانی تنها به تأمین مسکن محدود نمی گردد بلکه با گسترش فعالیتهای مربوطه در بخشهای مختلف، تجدید بنا، ساختمانهای جنبی و زیربنائی و غیره مقیاس بی نهایت وسیعتری بخود خواهد گرفت.

۳- ایران از نظر جغرافیائی و نیروهای مادی - انسانی از چنان پتانسیل استثنائی برخوردار است که میتواند و میباید با حداکثر بهره وری از این استعداد و ظرفیت ها، با تنظیم برنامه ای کوتاه، متوسط و درازمدت گامهای بلند و پر شتابی در راه شکوفائی اقتصادی و صنعتی کردن کشور تا حد خودکفائی در بسیاری عرصه ها بردارد.

با توجه به واقعیت های مزبور و قبول این حقیقت که کشور ما در دهها سال آینده قابلیت جذب کامل مواد اولیه معدنی بویژه موادی را که در تهیه مصالح ساختمانی بکار میروند دارد، بروشنی سیاست غلط و ضد ملی وزارت معادن در راستای صدور مواد معدنی آشکار میگردد. گذشته از موارد اصولی فوق دلایل دیگر فنی - اقتصادی که صادرات این مواد را بکلی منتفی میکند وجود دارد که عمده ترین آنها عبارتند از:

الف - شناسائی ذخایر مواد اولیه معدنی در ایران تا به امروز سطحی، ناقص و در حد ارزیابی احتمالی است.

ب - با وجود ارقام تحریف شده ای که در محاسبه قیمتتهای تمام شده این مواد و حمل آنها تا بنادر صادراتی صورت گرفته است، سود حاصله از صادرات احتمالی آنها بقدری ناچیز است که حتی با تبدیل دلارهای بدست آمده بر مبنای نرخ های ترجیحی یا رقابتی از ۸۰ تا ۱۲۰ تومان به ازای یک دلار قابل توجیه نیست.

امروز بهترین مواد اولیه معدنی غیر فلزی ایران با قیمت نازل به کشورهای خارجی صادر می شود. مثلاً بهترین سنگ مرمر ایران ابتدا به ایتالیا می رود و از آنجا بعنوان سنگ مرمر ایتالیایی به سایر کشورها فروخته می شود.

آنچه مربوط به شناسائی و ارزیابی ذخائر مواد اولیه که شامل مرحله بهره برداری و استخراج نیز میباشد، برطبق روشهای علمی و تجارب اثباتی ارزیابی يك معدن مستلزم اکتشافات زمین شناسی، نقشه برداری، حفاری، انجام آزمایشهای شیمیائی، فیزیکی و تکنولوژیکی و محاسبات فنی - اقتصادی، شرایط جغرافیائی، استروکتور و درجه امکانات بهره برداری و غیره است که برای انجام آنها وجود شرایط تخصصی، ابزار و وسایل فنی - مادی و طبیعتاً زمان نسبتاً طولانی لازم است که با حدس قریب به یقین از ظرفیت رژیم کنونی خارج است. لذا با توجه به روند پیچیده این مطالعات، اعلام میلیاردها تن ذخائر از طرف مسئولین برای معادن مختلف حیرت آور و نشانه بی مسئولیتی، ناآگاهی آنها در مسائل فنی است.

بعنوان مثال وقتی وزارت معادن ذخائر قطعی زغال سنگ آماده به صدور را ۱/۲ میلیارد تن اعلام میکند که برای ارزیابی چنین ذخائری به نزدیک دهسال فعالیت علمی - فنی - عملی، دهها متخصص و تکنیسین با تجربه و ورزیده نیاز است این اندیشه قوت می گیرد که مسئولین امر نه آشنائی واقعی از ارقام و نه تجسس عینی از معادن دارند و شیوه محاسبه آنها انتخاب سه بُعد تقریبی از میدان مفروضی است که با استفاده از چهار عمل اصلی حساب بچنین نتایج میلیاردری می رسد. البته این بدان معنا نیست که ذخائر چندین میلیارد تنی نمیتواند وجود داشته باشد، بلکه منظور اینست که برآورد ذخائر قطعی معادن مستلزم ارزیابی علمی آنهاست.

در مثال دیگر: اعلام ۱/۵ میلیارد تن ذخائر سنگ آهن شناسائی شده است. آیا میتوان سؤال کرد این معادن در کدام نقطه ایران قرار دارد که رژیم گذشته برای ایجاد طرح دومین کارخانه نوب آهن قراربدهد مواد اولیه از هندوستان وارد کند؟ آیا رژیم گذشته با آن دستگاه عریض و طویلش واقعاً از وجود چنین ذخائری ناآگاه بود؟

حال در رابطه با مطالب بالا به سخنان مهندس محلوجی وزیر معادن و فلزات که در اردیبهشت سال جاری در دانشگاه صنعتی امیرکبیر ایراد شده توجه کنیم: " قرار است در برنامه اول توسعه کشور در حدود ۱/۵ میلیارد دلار صادرات معدنی داشته باشیم در حالیکه با وضع موجود معادن کشور باین رقم نمیتوانیم برسیم ... " در برنامه اول توسعه کشور مصمم به راه اندازی مجتمع های بزرگ فولاد اهواز، نوب آهن اصفهان و فولاد مبارکه هستیم اما برای تأمین مواد اولیه مورد نیاز آنها فاصله زیادی را باید طی کنیم. میلیاردها تن مواد معدنی در کشور داریم اما بدرستی نمیتوانیم از آنها استفاده کنیم ... " اینهمه معادن دست نخورده در کشور داریم. در معادنی هم که کار میکنیم روش استخراج شبیه روشهای دویست سال قبل است، باز هم میگویم که تنها راه حل مشکلات و انتخاب درست، آموزش کادر متخصص برای بخش معدن است. اگر این بخش فعال شود در برنامه اول و دوم توسعه با توجه به گستردگی معادن بخوبی قادر به صادرات و تأمین نیازهای کشور خواهیم بود. (کیهان هوائی ۹ خرداد ۱۳۶۹). سردرگمی و ضد و نقیض گویی سردمداران رژیمی که مدعی اداره کشور هستند درنوع خود بی نظیر است.

ازطرفی وزارت خانه ای مبلغ ۱/۵ میلیارد دلار درآمد ارزی از صادرات مواد معدنی برای اجرای برنامه پنجساله اول توسعه را تعهد کرده است که بر اساس آن نمایندگان مجلس این برنامه را تأیید و تصویب نموده اند. از طرف دیگر وزیر همین وزارت خانه پس از آنکه یکسال و نیم از عمر برنامه میگذرد اجرای آنرا غیر عملی میداند.

از طرفی در اجرای قسمت دیگری از این برنامه و در بخش رشد صنایع سنگین، ضمن اندا در مورد وجود میلیارد ها تن مواد اولیه گسترده و دست نخورده مصمم به راه اندازی مجتمع های بزرگ فولاد و نوب آهن می شوند. از طرف دیگر می گویند برای تأمین مواد اولیه این مجتمع ها فاصله زیادی باید پیمود زیرا کادر متخصص برای استخراج آنها وجود ندارد.

اینجا دیگر مسئله خیلی جدی است. برنامه رشد صنایع مادر یعنی سرنوشت کشور در قبال يك موضوع بنیادی مطرح است. سؤال میشود: این میلیاردها تن ذخائر معدن ادعائی، موهوم هستند یا واقعی؟

اگر موهوم هستند، بدان معنی که علائم و نشانه های معدنی در سطح زمین، با شیوه گفته شده، در روی کاغذ بر حسب عرض و طول و عمق حدسی و چهار عمل اصلی بعنوان ذخائر برآورده شده است که جز این هم نمیتوان انتظار داشت، بنا براین همچنانکه در ۱۱ سال گذشته نشان

داده شده و در حدود دوسالی که از متارکه جنگ میگذرد و هنوز يك روستا و شهر كوچك هم باز سازی نشده است و میلیونها نفر از ساكنين مناطق ويران شده در ديگر شهرها آواره اند در آینده نيز معجزی رخ نخواهد داد . اما اگر اين معادن واقعی، یعنی از نظر کمی و کیفی شناسائی و آماده استخراج هستند، چون لازمه چنین شرطی وجود مسددها متخصص و تکنیسین ورزیده زمین شناسی، معدن، آزمایشگاهی و وسایل و ابزار علمی - فنی و زمان طولانی است، خودبخود این سؤال پیش میآید که اگر اینهمه وسایل و افراد فنی مجرب وجود دارد پس چرا باید از استخراج این معادن بشیوه های ۲۰۰ سال قبل که پاسخگوی اهداف برنامه پنجساله توسعه نیست ابراز نگرانی کرد ؟

واقعیت اینست که ادعاهای زعمای کنونی کشور تا با امروز شعارهای بی محتوی و بی پشتوانه ای پیش نبوده و اجرای برنامه اول پنجساله در همین بخشها نیز تحقق پذیر نیست . خود آقای وزیر هم بطور ضمنی آنرا تأیید می کند . زیرا وقتی تنها راه گره گشا در حل مشکلات مربوط به برنامه اول و دوم مبنی بر صادرات و رفع نیاز های داخلی کشور تأکید را روی آموزش و تربیت کادر تخصصی برای بخش معدن قرار میدهند، بخوبی میدانند که برای طی دوره عالی مهندسی معدن ۵ سال و دوره تخصصی در رشته مزیور که مهندسی بتواند مستقلاً پروژه استخراج معدنی را تهیه و اجرای آنرا کنترل نماید کم و بیش همین مقدار تجربه و دانش تکمیلی لازم است .

جالب است که همین وزیر معادن یکماه قبل از ارائه این یگانه راه حل مشکلات استخراج معادن، برای رفع نیاز های برنامه ای و صادرات، اجرای طرح دیگری را مژده داده بود . عیناً از بیانات ایشان نقل میکنیم : " مهندس محلوجی در جلسه ای با حضور معاونین، مشاورین و مدیران تحت پوشش با اشاره به تشکیل شورای عالی معادن و تحقق اهداف توسعه معادن کشور در چارچوب قانون معادن، جلب مشارکت بخشهای دولتی و غیر دولتی برای استحصال و صدور فرآورده های معدنی، بر لزوم جذب ۱۲۰۰ میلیون دلار ارز (اختلاف در ارقام بعهده مسئولین است) از محل صادرات معدنی کشور در طول برنامه ۵ساله توسعه اقتصادی کشور تأکید کرد . هم اکنون برنامه های جدیدی توسط وزارت معادن و فلزات در زمینه متحول کردن این بخش ... در دست اجراست که از جمله تفویض اختیارات به ادارات کل معادن و فلزات برای واگذاری يك هزار معدن به بخش خصوصی و جذب سرمایه های کلان سرگردان، دادن اختیارات به مدیران تحت پوشش بمنظور کاستن از بوروکراسی و حذف موانع تولید بمنظور افزایش صدور این مواد ... را نام برد . (کیهان هوائی شماره ۸۷۴) . این تصمیمات غیر مسئولانه، و ضد ملی بویژه واگذاری یکهزار معدن به بخش خصوصی بمنظور جلب سرمایه های کلان سرگردان یعنی در حقیقت به انگلهائی از وابستگان مستقیم و غیر مستقیم مسئولان خرد و بزرگ رژیم که این سرمایه ها را از راه سوداگری های غارتگرانه بدست آورده اند نه تنها دردی را دوا نمی کند بلکه مشکلات بیشمار و هرج و مرجی را بوجود میآورد که برای جبران آتی آن باید قیمتهای گزافی را پرداخت .

در جائیکه وزارت خانه ای با آنهمه کادر فنی، وسایل و ابزار، کم و بیش پای بند مقررات اداری و امکانات دیگر دولتی معادن تحت پوشش خود را بشیوه های ۲۰۰سال قبل استخراج میکند، جسم اینک بخش خصوصی کلان سرمایه داری، بعبارت دیگر ثروتمندان تازه بدوران رسیده ای که دارائیهای خود را در دوران جنگ از چپاول ظالمانه، از غارتها و احتکار مواد مصرفی روزانه مردم بدست آورده و بان خو گرفته اند، حریص در افزایش ثروتهای باد آورده خود، چه بلائی به روزگار نخواست معدنی کشور یعنی ثروت ملی خواهد آورد قابل تصور است .

متأسفانه فضای بسته سیاسی در ایران ارائه پیشنهادات سازنده با جزئیات کارشناسی را که باید با دوراندیشی، دقت و تعمیق خلاق آنها با شرایط و خصوصیات موجود و کنترل فنی توأم باشد غیر ممکن میسازد . لیکن آنچه را که میتوان با اطمینان و قاطعیت و در کمال دلسوزی به حفظ منافع و مصالح ملی پیشنهاد کرد اینست که صادرات هرگونه مواد اولیه معدنی به خارج بویژه موادی که با مصالح ساختمانی در ارتباط اند بدون چون و چرا متوقف گردد . گردانندگان رژیم باید بدانند که مواد اولیه معدنی که آنرا خدادادی می نامند پسته رفسنجان، خشکبار خراسان و مراغه و خاویار دریای مازندران نیست که همه ساله به تجدید تولید آنها بتوان پرداخت . مواد معدنی محصول میلیونها سال فعل و انفعالات

ژئو لوژیکی است که اگر یکبار مصرف شوند ایجاد دوباره آنها بهیچ وجهی میسر نیست . سنگهای تزئینی که برای ساختن حرمخانه های شاه و شیوخ عرب بوسیله مدعیان اسلام ناب محمدی بخاطر بدست آوردن مثنی دلار عرضه میشود قبل از همه باید در ساختمان کتابخانه ها، موزه ها، باشگاه های جوانان و ... کشور خودمان بکار روند . البته این يك نمونه كوچك و نمادین است . کشور ما احتیاج مبرم به باز سازی ویرانیهای جنگ و زلزله، راه، پل، سد، سیلو، فرودگاه و بندر سازی، مسکن و نیازهای روبگسترش آن، تجدید بناها، ساختمانهای فرهنگی، بهداشتی، ورزشی و غیره و غیره دارد که قادر است دهها و دهها سال همه نوع مواد اولیه معدنی را باستانی جذب نماید .

گفتنی است که مسئولان جمهوری اسلامی نیز در پیامها و سخن رانی های خود اظهار نظرهای کلی دراهمیت اجرای برنامه های ساختمانی ابراز میدارند که متأسفانه جنبه های تبلیغی و عوامفریبانه آنها باندازه ای برجسته اند که هرگونه اعتماد و اعتقاد به حسن نیت آنها برای هرفردی که کمترین اطلاعی از چگونگی امور دارد سلب میشود . در این رابطه تنها به نمونه سیمان که بعلت اهمیت فوق العاده اش، در کشورهای پیشرفته بحق از آن بعنوان ستون فقرات ساختمانی و صنعتی شدن هر کشوری یاد میشود اشاره میکنیم . آقای نعمت زاده وزیر صنایع به هنگام گشایش کارخانه سیمان ارومیه (طرح آن تعلق به دوران قبل از انقلاب دارد) اظهار میدارد " نیاز برنامه پنجساله به سیمان حدود ۲۴ میلیون تن اعلام شده که برای تأمین آن علاوه بر واحدهای موجود احداث ده کارخانه دیگر نیز مورد نیاز است . " (کیهان هوائی شماره ۸۷۸) .

لازم بیادآوریم که ظرفیت اسمی واحد های تولیدی سیمان کشور در آستانه انقلاب بهمن هفده میلیون تن درسال بوده که بر طبق آمار منتشره و اعتراف مقامات رسمی تولیدات صنعتی کشور تا ۳۰ در صد پائین آمده است . با این حال فرض را بر این قرار میدهم که معجزی رخ بدهد و تولید سیمان تا ۱۵ میلیون تن در سال عملی گردد و همه میدانند که احداث يك کارخانه سیمان از لحظه برنامه ریزی تا تولید محصول، در شرایط مطلوب ۵سال وقت لازم دارد . باین ترتیب اگر:

الف - با حمایت و تقویت جدی، کمبودهای کارخانه های سیمان موجود برطرف گردد تا بتوانند مجموع تولیدات خود رابه ۱۵ میلیون تن در سال برسانند .

ب - تعداد ده کارخانه جدید تولید سیمان هرکدام با ظرفیت يك میلیون تن در سال احداث گردد .

در بهترین شرایط ، سطح تولیدی ۲۴ میلیون تن سیمان مورد نظر، سال ۱۳۷۲ خواهد بود و این بدان معنی است که اجرای برنامه ۵ساله پیش بینی شده در عمده ترین و حیاتی ترین بخش خود یعنی در رشته های ساختمانی نیز اجرا شدنی نیست .

این اظهارنظر که تولید ۲۴ میلیون تن سیمان در سال يك برنامه بلند پروازانه تلقی گردیده با توجه به درجه استعداد و ظرفیت رژیم اسلامی ابراز شده است که بهترین معیار سنجش آن عملکرد مسئولان در یازده سال گذشته میباشد، و الا وسعت و عظمت برنامه های سازندگی که بصورت کلی در بالا بدانها اشاره شد باندازه ایست که میتوان و باید تولید سالانه سیمان را تا ۳۰ میلیون تن رسانید . در مراحل بعدی است که درصورت لزوم باید برای صدور سیمان (نه مواد اولیه مصالح ساختمانی) در بازار خاور میانه و نزدیک دست به رقابت زد .

مواد اولیه مورد لزوم برای تولید ۳۰ میلیون تن سیمان در سال و برای ۵۰سال بطور تقریبی ۲/۲۵ میلیارد تن سنگ آهک و ۶۷۰ میلیون تن مواد رسی میباشد که جزو مواد اصلی تولیدی بشمار میآیند . بعلاوه برای تنظیم و تصحیح احتمالی موادلهای تکنولوژیک در پخت سیمان به ذخائر مواد اولیه جنبی معادل ۵۰ میلیون تن سنگ آهن، همین مقدار مواد سیلیسی و نیز بمنظور کنترل گیرش سیمان به ۶۰ میلیون تن سنگ گچ خالص احتیاج است .

مواد اولیه دیگر برای دهها و دهها مصالح ساختمانی که عمدتاً شامل سنگهای آهک، سنگهای گچ، سنگهای ساختمانی، تزئینی، آذرین، ماسه های سیلیسی، کائولن و انواع خاکهای رس میباشد که اگر برای يك برنامه ۵۰ ساله رشد صنعتی - اقتصادی کشور کفایت نمایند ثروتهای طبیعی يك جامعه هستند که کم بها دادن، حیف و میل و یا صدور آنها برای رفع کمبود های بودجه ای و اعتباری پشت کردن به منافع ملی کشور است .



واقعیت همانگونه که هست

می دانند در شصت و چند شماره نشریه فدائی از ما صحبتی نشده است، جز برای انتقاد کردن. رفقا خیلی زود برخوردهای گذشته نشریه فدائی با نیروهای جدا شده از حزب توده و تلاشی که برای تضعیف یا شکل نگرفتن ما انجام شد از یاد برده اند. از آن هنگام نیز ما حتی يك نمونه ارزیابی مثبت از حزب دمکراتیک مردم ایران در سرتاسر نوشته های روزنامه های شما نمی بینیم. ما از رفقا دعوت می کنیم برای نمونه یکبار دیگر ارزیابی پلنوم هفتم (فدائی ۲۰) و مقالات شماره ۲۷ نشریه فدائی را در برخورد با نیروهای جدا شده از حزب توده بخوانند تا مشاهده کنند که چگونه از فردای جدایی از حزب، بجای کمک ما زیر حمله گرفته شده ایم. گفته می شد که ما فاقد مواضع «اثباتی انقلابی و انترناسیونالیستی» هستیم. بازار آلترناتیوسازی و جناح سازی در برابر ما داغ بود. نشریه فدائی حتی در این دوران دشوار سازمانیابی از سانسور عمدی نام ما هم ایا نکرد (مراجعه شود به مقاله مباحث جبهه در جنبش چپ ایران - فدائی ۲۸).

ما در برابر این ناملایمات چه واکنشی داشتیم؟ جز تحمل و حد اکثر یک نامه اعتراض برای نشریه یا رهبری سازمان. ما واقعاً نمی خواهیم زخم های گذشته را باز کنیم، اما دیگر این کمال بی انصافی است که امروز رفقای ما از سازمان ما را متهم به «عدم تحمل چند سؤال جدی» و یا «ممنوعه» کنند. زیرا حد اقل در برابر سازمان شما تحمل ما اتفاقاً بسیار زیاد بوده است و شاید نمی بایست اینگونه بود.

دوم در نامه بارها اشاره شده است که گویا حزب دمکراتیک مردم ایران هنوز خود را از چنگال «فرهنگ غلط و ویرانگر توده ای» رها نکرده است و این «سم خطرناکی برای رشد و بقای جنبش نوین چپ ایران» می باشد و از این جنبه به رهبری سازمان فدائیان خلق ایران هشدار داده شده است. بنظر ما چیزی که رفقا «فرهنگ توده ای» می نامند، در حقیقت معجونی از فرهنگ چپ سنتی و ویژگی های فرهنگی يك جامعه عقب مانده است. از همین روست مشابه آنچه که این «فرهنگ توده ای» راهم می توان بوفور در خارج از مرزهای ایران یافت و هم در میان سایر نیروهای چپ ایران. لذا ساده کردن قضیه تا حد اینکه گویا در چپ ایران فقط فرهنگ توده ای «ویرانگر و فاسد» است، می تواند به نتایج بکلی انحرافی منجر شود. از فضا برخی از رفقای خود ما هم هنگام خروج از حزب توده ایران فکر می کردند هرچه بدی است در حزب توده ایران است و هرچه نیکی در چپ غیر توده ای. ولی فقط چندماه تجربه لازم بود تا به این رفقا ثابت شود که اخلاقیات و روش های غیر انسانی و غیر دموکراتیک نارو زدن و خود محور بینی فقط به حزب توده ایران محدود نمی شود. بلکه متأسفانه بخشی از فرهنگ مجموعه چپ ایران را تشکیل می دهد. لذا اگر امروز سعی برای فرهنگ جنبش نوین چپ وجود دارد، بقای تفکر غیر دموکراتیک، خود محور بینی، عدم تحمل دیگران، و بکار گیری روشهای غیر دموکراتیک در مقابله با مخالفین سیاسی و بر خوردهای غیر رفیقانه و گاه غیر انسانی است و این ویژگیها فقط به حزب توده ایران محدود نمی شده و همه چپ ایران را در بر می گیرد.

سر انجام در باره لحن نامه کمیته سوند سازمان باید بگوییم اگر راه آزادی به عقیده نویسندگان نامه بخاطر برخورد طنز آمیز به شکل طرح «سؤالات کاملاً دوستانه» نشریه فدائی «آب پاک روی دست بسیاری از مشتاقان و هواداران بیانش تو و علاقمندان به این طیف که می رفت حد اقل اعتمادی به حزب دموکراتیک مردم ایران پیدا کند، ریخت» باید در باره کسانی که هنگام درس اخلاق دادن به «منهم» خود عباراتی مانند «اخلاقیات فاسد»، «فرهنگ ریشه دار توده ای»، «شیوه کیانوری»، «فرهنگ غلط و ویرانگر توده ای»، «سم خطرناک برای جنبش» بکار می برند چه باید گفت؟

مقاله شماره ۲ راه آزادی پیرامون «دوسؤال کوتاه نشریه فدائی» واکنش های گوناگونی را برانگیخته است، (از جمله نامه کمیته سوند سازمان فدائیان خلق و نیز نشست تدارکاتی کمیسیون تشکیلات و رسیدگی حزب دموکراتیک مردم ایران). در این رابطه هیئت تحریریه راه آزادی توضیح نکات زیرین را ضروری می شمرد:

— از نظر ما شیوه طرح سؤالات و لحن تحکم آمیز و آمرانه آنها در مقاله «میزگرد ناکام و دو سؤال کوتاه» قابل انتقاد و برخورد بود. به اعتقاد ما تفاوت جدی بین برخورد انتقادی یا به نقد کشیدن این یا آن سیاست با طرح سؤالاتی به این شیوه وجود دارد. ما به این شیوه کار نشریه فدائی و برخورد از بالای آن، انتقاد داشتیم و اتفاقاً در مقاله مورد بحث در راه آزادی هم پس از پاسخ جدی به سؤالات طرح شده، به شیوه کار و شکل طرح سؤالات به صورت طنز پرداختیم. این شکل برخورد نشریه فدائی متأسفانه در مقاله دیگری در کنار مقاله «میزگرد ناکام و دو سؤال» به شکل زننده تری دیده می شد (مقاله کنگره اکثریت: به کدام طرف). ما برای انتقاد به این شکل کار نویسندگان نشریه و بیان مخالفت خود شکل طنز را برگزیدیم و مسئولیت این انتخاب صرفاً به هیئت تحریریه باز می گردد و ما از آن دفاع می کنیم. نشریه فدائی در طول شصت و چند شماره بارها موضع انتقادی و حتی غیر دوستانه در باره حزب دمکراتیک مردم ایران داشته است، ولی هیچگاه ما بخاطر این مواضع یا انتقادات در نشریه این شکل برخورد را انتخاب نکردیم. متأسفانه کسانی که به شیوه برخورد راه آزادی خُده می گیرند این جنبه از کار نویسندگان فدائی را بکلی با سکوت برگزار می کنند. برای مادرک این نکته دشوار است که چگونه بکار بردن جملات توهین آمیز مانند «مجری رهنمود های عقل منفصل» در باره مسئولین يك سازمان برادر و یا برخورد های تحکم آمیز پیش گفته از نظرها پنهان می ماند و فقط مقاله ای که این شکل کار را به طنز می کشد، مورد انتقاد قرار می گیرد. — گفته می شود که ما در مقاله خود رهبران دو سازمان را به مذاکرات پشت پرده فرا خوانده ایم. به نظر ما کسانی که این انتقاد را طرح می کنند، حتی یکبار هم بدقت مقاله مورد بحث را مطالعه نکرده اند. ما در مقاله نوشتیم: «... اعضای رهبری هردو تشکیلات چه بدلیل مناسبات خصوصی، یا ملاقاتهای متداول و یا شرکت در جلسات مشترک با دیگران امکانات بسیار وسیعی برای این جور پرس و جوها در باره اتفاقاتی از قبیل شرکت در میزگرد مربوطه دارند. چیزی که با توجه به این مناسبات، خواننده را می تواند دچار حیرت کند، اینست که چرا نویسندگان نشریه فدائی، با جمع آوری اطلاعات مورد نیاز، مستقیماً به سراغ طرح مباحث مورد علاقه اش نرفته ...». ما در اینجا بروشنی از نویسندگان نشریه فدائی خواسته ایم، موضع یا انتقادات خود را بجای طرح سؤالات این چنینی از طریق «جمع آوری اطلاعات مورد نیاز» بنویسند. آیا چنین در خواستی را می توان دعوت طرفین به مذاکرات پشت پرده تلقی کرد؟

— نامه کمیته سوند سازمان فدائیان خلق مندرج در شماره ۶۷ فدائی برای راه آزادی نیز ارسال شده است. ما از درج این نامه بدلیل انتشار آن در نشریه فدائی خود داری می کنیم، اما در نامه نکات بر خورد کاملاً جدی وجود دارد.

نخست آنکه در نامه گفته شده است که گویا ما «تحمل شنیدن چند سؤال جدی» را نداریم و اگر «روزی انتقادات مشخص تری» طرح شود، معلوم نیست با آنها چه برخوردی خواهد شد؟. طرح چنین مسئله ای از سوی این رفقا بسیار حیرت آور است. چرا که حد اقل آنها خیلی خوب